

سائنس اور تہذيب  
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹال  
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جلوه های نور

نویسنده:

سید احمد هاشمیان

ناشر چاپی:

احمد هاشمیان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	جلوه های نور
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	مقدمه
۱۳	اصول عقاید
۱۴	نماز
۱۴	ذکر
۱۴	دعا
۱۵	شناخت توحیدی
۱۵	مرگ و زندگی
۱۶	صراط مستقیم
۱۶	صبر در توحید
۱۶	کعبه
۱۷	معراج حق
۱۷	هاله ای از نور
۱۷	جبهه
۱۷	امر به معروف و نهی از منکر
۱۸	توبه
۱۸	حج
۱۹	غدیر حُم
۱۹	ولایت فقیه
۱۹	حسین علیه السلام در کربلای توحید
۲۰	توحید را در نهایتی به کمال ، معنا بخشید .

۲۰	قیام برای خدا
۲۱	حکمت ، نور تشخیص و هدایت بسوی خداوند تعالی
۲۱	قیود : در رابطه با یکتاپرستی
۲۲	سپاس از فوز شهادت
۲۲	شهید
۲۲	غیب
۲۳	وحی
۲۳	شکر
۲۳	افسانه حیات
۲۴	آزمون های عمر
۲۴	جهاد اکبر
۲۵	شنیدن
۲۵	نگاه
۲۶	زبان
۲۶	دل
۲۷	سفاهت
۲۷	مقام
۲۸	ازدواج
۲۸	ازدواج (۱)
۲۸	ازدواج (۲)
۲۹	جنگ
۲۹	عینیت در کمکهای غیبی
۳۰	ادب
۳۰	حجاب

۳۱	تبلیغ
۳۱	ظلم
۳۲	کتاب
۳۲	شومانِ خوش خبر
۳۳	فریاد
۳۳	ثروت
۳۴	حیا و بی شرمی ها
۳۴	پرسش تا پرستش
۳۵	سواد و کتابت
۳۵	کار
۳۶	اعتکاف
۳۶	جمعه ، در نماز جمعه
۳۷	قضاء
۳۷	قَدَر در قضا و قدر
۳۸	سرنوشت
۳۹	فردا (قیامت)
۳۹	دانش ها
۴۰	نور
۴۰	نماز شب
۴۱	غفلت
۴۱	روحانیت
۴۲	بیدادِ دود
۴۲	تخدير
۴۳	سه ریشه و این همه فجایع

۴۳	فاصله
۴۴	پیروزی
۴۴	اوامر معنوی
۴۵	غبار آلودگان جبهه
۴۵	وَجُوهٌ مُّكْفَهَّرَةٌ
۴۶	القبای عبادت
۴۶	روزه
۴۶	خلا ذهنی
۴۷	انسان ها
۴۸	صلح
۴۸	فتنه
۴۸	خدایا!
۴۹	عهد
۵۰	خوابِ زندگی
۵۰	منیبین الیه
۵۰	برکات
۵۱	موعظه
۵۲	توحید
۵۲	وسوسه
۵۲	تعالی
۵۳	زیبائی
۵۳	زنگارِ زندگی
۵۴	هنگامه بامدادی
۵۴	سراغاز



۵۵	رحمت
۵۵	فقر
۵۵	غرور
۵۶	اشک
۵۶	چرا
۵۷	اخلاق
۵۷	بت
۵۸	هوی
۵۸	فتنه سیما
۵۸	بسیج
۵۹	تفرقه
۵۹	خمس
۶۰	توسل
۶۰	فرقان
۶۱	داستان
۶۱	تیت
۶۲	زهد
۶۲	أشباه الرجال
۶۳	بسم الله الرحمن الرحيم
۶۴	تَهْلُكُهُ
۶۵	إِنْ شَاءَ اللَّهُ
۶۵	کلمه
۶۶	طعام
۶۶	شیطان

۶۷	خود فراموشی
۶۷	معجزه
۶۸	هجرت
۶۹	نقطه های شکست
۶۹	بد حجابی
۷۰	منافق
۷۰	اهل قبور
۷۱	صلوات
۷۱	فرار
۷۲	ما لا یغنیک (آنچه که به کارت نمی آید)
۷۲	شکوه جبهه
۷۲	مدیریت
۷۳	خمینی ، این گونه شکفته شد
۷۴	استمرار
۷۴	فاطمه الزهراء سلام الله علیها
۷۵	ضوابط و روابط
۷۵	خشیه املاق
۷۶	استخاره
۷۶	انفاق
۷۷	موسیقی
۷۷	بهاء
۷۸	مکاشفه
۷۸	نماز و بسیج
۷۹	گذر عمر

۷۹	.....	دروغ
۸۰	.....	حیات طیبه
۸۰	.....	ورزش
۸۱	.....	قرآن
۸۱	.....	احتضار
۸۲	.....	عرفان و عارف
۸۲	.....	سلام
۸۲	.....	ریاء
۸۳	.....	سعید و شقی
۸۳	.....	استاد ما ز درس و دبستان خوش آمدی
۸۴	.....	پناهگاه
۸۴	.....	خلیفه
۸۵	.....	جهنم
۸۵	.....	زمان و مکان
۸۶	.....	استدراج
۸۶	.....	شبهه
۸۷	.....	آزادی
۸۷	.....	ترجمه قرآن کریم
۸۷	.....	اکثریت
۸۸	.....	ردّ مظالم
۸۸	.....	مشورت
۸۹	.....	صله رحم
۹۰	.....	حجاب اسلامی
۹۱	.....	پی نوشتها

۹۶ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## جلوه های نور

### مشخصات کتاب

سرشناسه: هاشمیان سید احمد، - ۱۳۰۷ عنوان و نام پدید آور: جلوه های نور/ سید احمد هاشمیان مشخصات نشر: قم احمد هاشمیان ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری: ص ۳۳۸ شابک: ۹۶۴-۰۶-۱۵۰۷-۲ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا. موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه موضوع: اسلام -- عقاید موضوع: اخلاق اسلامی رده بندی کنگره: BP۸/۱۷ج۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۱۴۰۵۳

### مقدمه

اگر بشود آنچه را که باید، بنویسیم، و آن را به همه برسانیم شاید بشود امیدوار بود که از این حیث در پیشگاه عدل الهی مسئولیتی نداشته باشیم، آنجا که ذره ها به حساب است و همه انسانها مسئول خود و دیگران. انگیزه تالیف: در ابتدای انقلاب که سخنان ضد و نقیض فراوان بود، وجوب امر و نهی ما را به تشکیل جلساتی واداشت که سخنان گفته شده در آن جلسات به صورت نوشته نیز تکثیر و برای آشنایان دور و نزدیک ارسال می گردید، و همچنین در سنوات جنگ تحمیلی برای فرزندان و دوستانی که در جبهه بودند فرستاده می شد، تا در صفیر گلوله ها سفیری در توحید و شهادتین و بدرقه کننده ای تا باب المجاهدین باشد. اکنون این مجلّد، جمع آوری آن اوراق پراکنده است که همگان را در استمرار مطالعه آن توصیه می نماید، چه هر نوشته آن کتابی مستقل است که طیف های مختلف جامعه را بهره می دهد. به دانش آموز و دانشجو، به طلبه و استاد، و به همه آنها که بتوانند بخوانند و تفکر نمایند آرامش و صفا می بخشد. همسری در راه خدا همسفر باشند. بیک انقلابی است تا ورای مرزها و قلبهای محاصره از پلشتی ها، در تنوعی از نظم و نثر، و پیامی جهانی در (بگوئید جز خدا خدایی نیست تا رستگار شوید). والحمدلله رب العالمین سید احمد هاشمیان ۱۳۷۷/۲/۱۲

### اصول عقاید

(روی آوردم روی آوردنی یکتاپرستانه به سوی آن که آسمانها و زمین را آفرید و نیستم از مشرکین). ((لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي)) (۱) که ((لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَرَمَنُ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ)) (۲) که داخل آن شود از عذاب من ایمن است). و حضرت در پایان اضافه فرمود به شرطهائی و من از شرطهائی آن می باشم که اشاره به امامت آن حضرت و ائمه و به آیات کریمه قرآن و حدیث شریف سه اصل توحید و نبوت و امامت مشخص می شود و در واقعیت سه اصل مذکور، بحسب کیفیت، عدل نیز مضمّن است، یعنی بدون عدل حقیقت و واقعیت در جای خود قرار نمی گیرد و لازمه عدل نیز به معاد منتهی می شود. لازمه اش از جمیع جهات می باشد، چه در قول، چه در فعل و چه در اصل عقیده و خلوص نیت و نیز در کلیه شرایط زمانی و مکانی و حالات مختلفه انسانی، لذا بایستی استعانت ها، استعاذه ها، استقامت ها، امیدها، توکل ها و اتکال ها، همه و همه فقط کرنشی برای خدا، و در راه خدا باشد، و نیز اعمال نیکوئی که به توفیق الهی از ما سر می زند، نباید نقطه اتکائی در تجسم مئیت برای ما باشد، بلکه از شمول نعماتی این چنین، حالت شکستگی و خضوع بیشتری به ما دست دهد و بیشتر در بیخودی خود محو شویم. و نیز این گونه باشیم در تحمیل مصائب و محرومیت ها، چه از دو حال خارج نیست یا برای تزکیه آدمی است که لطف است و یا برای تنبیه و تبتّه است که آن نیز چنین است و نوید آینده ای روشن را به همراه دارد، که در هر دو صورت این نیز برای مردان خداست. س ه

۸/۵/۶۲

## نماز

در جهان هستی با آن همه عظمت که، نه به شماره می آید، و نه در اندیشه می گنجد، چگونه است حال انسانی آن همه حقیر؟ که در محرابی به فراخنای مُلک و ملکوت به میقات خداوند هستی بخش و هستی آفرین راه می یابد. در این عظمت حضور، انسان های والا می درخشند، آنها که می دانند هیچ ندارند، و کوچکترین جزء یک ذره هم اگر نه این گونه باشد، متلاشی می شود. کلمه زیبا و جاودانه رستگاری با سخن نماز همراه است، با مؤمنینی که در حال خشوع تا معراج نماز عروج می نمایند تا در بارقه قبول آن، سایر اعمال خیر آنها نیز مورد قبول پروردگار قرار گیرد؛ آنها روی دل به حضرت او دارند، با زبانی که در جهر و إخفات سخن او را به گوش جان زمزمه می کنند، با اعضائی در رکوع و سجود و قیامی لله، و دیدگانی که جز به او نمی نگرند. و ما با او، گوئی دیگر ما را نمی شناخت و ما او را)). (۲) به همراهش که نه این گونه می پنداشت فرمود: ((برای چه با آنها می جنگیم؟ مگر نه اینکه برای نماز است که با آنها می جنگیم))، (۳) و آن زمان که وقت نماز فرا می رسد، مولا را می دیدند رنگ باخته و لرزان می فرمود: ((وقت اداء امانت فرا رسید که خداوند تعالی بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه فرمود و آنها از حمل آن ابا نمودند...)). (۴) از نماز گزاران ذاکرین قرار دهد، آری اکنون وقت نماز اول وقت است)). (۵) و در میان آن همه تیر که به سویش نشانه می رفت به نماز ایستاد و حدّ و جوب و اهمّیت نماز را تا همیشه قرون و اعصار عملاً تجسّم بخشید سلام الله علیک یا ابا عبدالله. س ه ۶۱-۶۲

## ذکر

در واقع آنچه که در ارتباط با یاد خداوند تبارک و تعالی است ذکر می باشد، اعم از آنکه چشم ببیند و گوش بشنود و زبان بگوید، یا از طرق دیگر حاصل آید، و در نهایت، هر گناهی از مرتکب، غفلت از ذکر خدای تعالی در حد جرات و جسارت و غرّه شدن به رب کریم است. ذکرهایی چون نماز، دعا و قرائت قرآن با یاد خدا به تمامی و کمال می رسد کما اینکه ((أَنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَواتِهِ مِ الْقَبْلِ عَلَيْهِ مِنْهُ بِقَلْبِهِ)). (۶) (آنچه از نماز برای بنده است آن مقداری است که در آن حضور قلب داشته باشد). ذهن در رابطه با ملکوت انسانی است، و ذکر اگر از عمق جان فراگیر ذهن نباشد، آنچه لازمه کمال معنوی و ملکوتی است حاصل نمی شود، در ذکر بی توجه، سنگینی و گرفتگی ذهنی ملموس است، در حالی که در اذکار با توجه همیشه روشنی، راحتی و نشاط روحی جان می گیرد. سخن پروردگار جلّ جلاله در این مورد نیز زیباترین و قاطع ترین کلام و هم کاملترین از جوانب مختلف است، که مَنْ خدای رحمان روی برتابد شیطنی را بر او مهتّا می نمائیم که (همیشه) قرین و مصاحب اوست. آنها (مردم) را از راه، باز می دارند و بر این گمان اند که از هدایت شدگان اند. یاد خداست و بهره آن سلامت ماندن از شرّ شیطان است. لذا ذکر خداوند متعال در ابعاد مختلف آن لازمه تعالی انسان و رسیدن آدمی به حدّ کمال است. حالتی که در هر حال خدا را حاضر و ناظر بداند و در تخطّی از اوامر ربّ العزّه پیوسته در پناه حضرت آفریدگار باشد. که شیاطین دلهای فرزندان آدم را پیرامون گرفته اند آنها ملکوت آسمان را می دیدند). س ه ۱۷/۶/۶۲

## دعا

در بیان قرآن کریم هدف از خلقت جن و انس عبادت خدای رحمان و بالمآل خودسازی در شاهره تعالی توحیدی است، و در این کلیت، دعا به درگاه حضرت باری تعالی پایه و اساس در ارتباطی بی واسطه با خداوند تبارک و درمانده به درگاه بی نیاز بنده نواز

است، سخنی رویاروی و مسئلت از پروردگار جلّ شانه که اجابت آن را تضمین (در مقابل) مرا اجابت نمایند و به من ایمان آورند شاید به تعالی رسند. موجبات اجابت اند. آن را از او اجازه فرمود، تا هرگاه که بخواهی درهای نعمتش را با دعا بگشائی. (۷) مسئلت از قادر ذوالجلال باعث رضا و خشنودی باری تعالی و بهترین وسیله تقرب به حضرتش می باشد. و نزدیک نمی کند. تکلم با پروردگار خود اصل لطف و صفا و عین توفیق و پیروزی است و تا آنجا پیش می رود که قضای الهی با دعا دگرگونی می پذیرد و مؤمنین مخلص را بایسته است که در پایگاههای دعا از این سلاح رحمانی بهره گیرند. پس در هنگامه دعا به راستی و اخلاص سخن گوئیم و به عهد با خدای خود وفا کنیم به عهد با من وفا کنید تا به عهد با شما وفا کنم، و نیز به موارد عدم استجاب دعا آشنا باشیم و از آن جمله بدانیم آنها که در نماز سهل انگاری می نمایند، دعای آنها مستجاب نمی شود (۸)، و نه دعای آنان که ترک امر به معروف و نهی از منکر می نمایند (۹)، و در روا شدن حاجت و مسئله استدراج تشخیصی هوشیارانه داشته باشیم.

س ه ۳/۶/۶۲

### شناخت توحیدی

پایه اصلی همه سجایا و محاسن در عرفان توحیدی است، و برای دستیابی به این مرحله از کمال، تنها براهین و دلایل مستدلّ کافی نیست، بلکه زمینه درک وجودی در ارتباط با طهارت و تزکیه نفس لازم است، تا امیال و هواهای بازدارنده آسمان ذهن را فرا نگیرد و اندیشه را یارای عروج به آشیانه انس حاصل آید، که اگر نه این گونه باشد در خود فرو می ریزیم و دیر یا زود طومار زندگی ما در خلاصه ای از ناباوریها و ناشکونیها در هم می پیچد، و از آن همه نورانیت و خلوص که در کمال آدمی است بی بهره می مانیم. فهم این مهم بر عارف و عامی الزامی است که اصولاً شناخت هر شیء در احاطه به ابعاد مختلفه آن است و این احاطه بر ذات لایزال الهی امکان ندارد چه هر آنچه که به احاطه در آید و یا دوئیت پذیرد، بنا به محدودیت نمی تواند خدا باشد. لذا در عروج به شناخت توحیدی باید از صفای باطن و از ذکر و تقوی مدد گرفت، چه مقدم بر این جهش ها، ایمان به واجب الوجود مطلق قرار دارد، منزهی که در محدوده زمان و مکان و اندیشه نمی گنجد، یکتا خدائی که اگر اراده فرماید، بر قلب مؤمن تجلی می نماید، قلبی سلیم در سعه ای از بی انتهائی و رمزی در خدانشناسی، در این حالت آدمی خود را در واقعیت می یابد که هیچ است و همه هر چه هست از اوست، جلّ جلاله. در کلیتی به این وضوح، آن که خدا را در سُویدای جان دارد، باید هر چه بیشتر و بهتر با توکل به او خود را از مهالک دور نماید، با یاد او در عبادت، با یاد او در اطاعت و ایثار و با یاد او در تفکر و تعقل جان خود را صفا و صیقل بخشد، آئینه جهان نمائی که آدمی، با آن همه دیدن ها، همه او را می بیند، و در کمالی از ذکر، که کمال انقطاع از جز اوست، همانند آن کشتی شکسته در حال غرق، که جز خدا نمی بیند و جز او نمی گوید، و همانند صاحبان قلب سلیم که با گفتن هر یا الله تفسیر کاملی از سوره مبارکه توحید را در توجه دارند با تاءبیدی از اعمال صالح که:

(کلمه پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد). س ه ۸/۴/۶۲

### مرگ و زندگی

وقتی کودکی متولد می شود، وقتی شاخه ای شکوفه می زند، وقتی قطره ای فرو می چکد، وقتی موجی به ساحل ضربه می زند، همه نکته های هدایت است که سخن از خالق پر قدرت و معبودی پر عظمت دارد. و در آن هنگام که عزیزی را از دست می دهیم در اندیشیدن و بیشتر اندیشیدن قرار می گیریم تا مگر به خود آئیم و زیانکاران سرگردان که اعمال و رفتاری خود باورانه دارند، پایانه زندگی را نابودی می انگارند و در شدائد و محرومیت ها انتحار را چاره کار می دانند، و نیز آن هنگام که زندگی را بر وفق مراد یابند با غرق در مال و مقام و شهوات، تیشه به ریشه خود می زنند؛ آنها گرسنگانی اند که سیر نمی شوند و تشنگانی اند که

هرگز عطش آنها فرو نمی نشیند. اما آن دسته که بحق مردان خدایند، با هر نگاه عبرت می اندوزند و با هر مصیبت پند می آموزند و در این عیبت که پائی در این دنیا و آن پای دیگر رو به آخرت دارند. آنها در هر قدم و هر نظر و هر نفس به درک واقعیت ها نزدیکتر می شوند و دری دیگر از ملکوت بر آنها گشوده می شود؛ آنچه می بینند دیگران نمی بینند و آنچه می شنوند دیگران نمی شنوند و آنچه می دانند دیگران نمی دانند، جان پاک آنها در خلجان از شوق پروردگار است و هم در انتظار، تا در لبخندی به لقای دوست پرواز کنند. در واقعیت امر و به دور از فریبائیهای سُکر آور، زندگی جز یک دوره احتضار نیست و این اولیاء خداوندند که آنرا س ه ۱۳/۵/۶۲

### صراط مستقیم

ریزه کاری های اندیشه ای که در ذهن ما به خلجان است، و که در بین میل ها و هوس ها و وسوسه های انحراف گستر شیطانی و نفسانی است، هر آنگاه که خود را بر صراط مستقیم توحید، تفکر و تعقل، بر مبنای یاری خواستن مداوم از خداوند متعال تطبیق دهد، یاری ها یکی پس از دیگری فرا می رسد و با عمل و امید و آرزو در جسم و روح ما تجلی می یابد، درک ها بالا می رود صلاح ها سنجیده می شود، هوی پرستیها به کنار می رود، صفا و روشنی درخشش می یابد و آدمی می رود که در واقعیت حل شود و آنچه هست را از آنچه نیست باز شناسد، به شهادت لبخند زند، از شقاوت ها در تعجب شود، در سعادت خانه کند، در موج ها به فراز و نشیب در آید، هر آنجا که از خداوند تعالی غافل شویم در تبعیت از نفس اماره خود خواهیم بود که آن صراط مستقیم نخواهد بود، و در آنجا که با عملی شیطان را خشنود نمائیم بر صراط مستقیم نخواهیم بود و در آنجا که از جوش و خروش رامش پذیریم، بی تفاوت مرده ای را مانیم که تسلیم بیحالی و خود فراموشی شده ایم و این نه آن صراط مستقیم است که همه کائنات با شور و شوق در آن راه می سپارند. خواست استقامت از خداوند تبارک و تعالی در صراط مستقیم اولین قدم در این راه پر عظمت است، و آرامش خاطر در این مرحله آن را می رساند که توفیق در این آرزوی بزرگ در حال تکوین است و توجه و حضور قلب در عبادات مطلع نویدبخش قلب سلیم است که جز با قلب سلیم را بر صراط مستقیم قرار نیست. س ه ۲۴/۴/۶۲

### صبر در توحید

سخن در توحید حضرت پروردگار است جَلَّتْ عَظَمَتُهُ که سخن در آن و توجه به آن خود توفیقی ربّانی است، چه در این سخن و در این توجه، همه کائنات هم آوا هستند و غیب و شهود را در آن مرزی نیست و که آن را صفای روح و خلوص نیت ساحت معراج است، در اینجا سخنی از پیر جماران می آوریم که فرمود: ((اگر تهذیب همانا انسان در زیانکاری است، مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، و به حق سفارش کردند و به صبر توصیه با تفکر و تعمق در صبر رؤیای انسانی با فضیلت تجسم می یابد که سر تا پا خلوص است، و مسیری صحیح و مشخص دارد، آنجا که باید، شدت عمل دارد، و در اعمال شدت عمل با استقامت و صبور است، و آنجا که باید، ناگواریها را تحمل می کند. حتی اگر خاری در چشم و استخوانی گلوگیرش باشد که صلوات خدا و ملائکه و مؤمنین بر رسول خدا و صبر موهبت و امدادی غیبی است که در کنار هر عمل خیری مدد کننده است، از آن جمله صبر در کنار ایمان، آنجا که قادر بر ایمانشان...)). (۱۰) شما ضرری برساند). (۱۱) برای شما امری را آراست پس صبر زیباست). (۱۲) نمودید...)). (۱۳) س ه ۸/۵/۶۲

### کعبه

کعبه ای پر خاطره ای منجلی زانوار حق ای همه در راه تو، جانها ز تن اندر سبق هم تو با عرش خدا، هم مسجد الاقصاستی هم خدا



را خانه ای ، هم جان ما را تو رمق دل در ذکر خدا ، تن رو بتو در پرس و جو کاشکی این خاک ما ، با خاک تو در یک طبق سجده ای ، ذکری ، رکوعی ، سر تو کاش هر شب جان ما ، در قبله ات در ذکر حق کاش دائم رهنما ، در فهم معنا لطف رب تا ببوسیم ، در کنارت دست مهدی (ع) در فلق س ه ۱۷/۹/۵۹

### معراج حق

ای پاسدار حق به خدا آشنا توئی در پهنه زمین ، گهری پر بها توئی معراج حق نماز خدا را ، تو ناطقی محو خدا شده ای ، در طوی توئی شوقی ، صفائی ، بی خبر از خود بهر کجا در پهن دشت جنگ ، بدور از ریا توئی هر جا نظر کنی ، رخ جانان نظاره گر هر جا سخن کنی ، به سخن با خدا توئی خواندی کتاب دشت و دمن ، سبزه و چمن مفهوم درک و مظهر شرم و حیا توئی شیطان به حيله های گران ، حيله می کند زین رهگذر یکی چو همه مبتلا توئی ذکرت همیشه یاد خدا باد و بندگی وردت همواره در قفس و مرز زندگی یا رب اگر مرا نرهانی ز حيله ها در حیرت بلا ، به بلا ، مبتلا منم س ه ۲/۸/۶۰

### هاله ای از نور

کاش با جانان ، دیار دوست ، ماءوا داشتیم دوستان از مخلصانی ، پیر و برنا داشتیم کاش چون غنچه به لب ، لبخند و اشکی در نگاه دار خویش بر دوش ، لب ، ذکر خدایا داشتیم کاش چون مرد خدا ، دستی نهانی با خدا دست دیگر بر ملا ، حل معما داشتیم کاش چون پیری مزگی تکیه بر الطاف حق هاله ای از نور ، در ذکر و دعاها داشتیم کاش چون رزمنده از جا می جهیدیم ناگهان در کشاکش لنگ لنگان ، رو به بالا داشتیم کاش اندک ، کم کمک ، در خود نهان از شرمساری از تکبر می رهیدیم ، فهم والا داشتیم کاش چون شیرخواره طفلی بی سخن لبخند زنان شبنم معصومیت ، بر روی زیبا داشتیم کاش بی رنگ می شدیم ، از رنگ و بوی زندگی لاله گون ، در دشت خون ، فریاد صحرا داشتیم کاش چون مردان حق ، نالان به درگاه خدا خواب از چشم می زدودیم ، فکر فردا داشتیم کاش بودیم با صفا ، همچون ملانک ایزدی زیر پا امواج نفس ، تا موج دریا داشتیم س ه ۲۰/۱۲/۶۴

### جبهه

جبهه ! ای سرزمین خدا ! جبهه ! ای فرازت چون کوه طور ، و ای نشیبت چون شعب ابی طالب ، همه تقدس ، و همه طهارت ! تو ای دیار عاشقان راستین ، و ای وادی جان باختگان به یقین ! هر چه وسعت تو وسیع تر ، روح را آرامشی بیشتر است . چه گریز از تنگنای این جهان در هوای آن همه نیکانی که رفته اند و به خدای خود پیوسته اند را ، دروازه ای گسترده داری ، به سوی این همه عظمت ! و این همه واقعیت ، و این همه زیبایی و ابدیت ! خدایا ! نعمت را درباره ام تکمیل فرما ، و هیچگاه روح و هوای مرا از سرزمین مقدس جبهه ، از پایگاه امام عصر (عج) ، و از دیار خوبان و نیکان در محضر خود محروم مفرما ، و همیشه ام را در مبارزه و هم هر جا که هستم را برایم میدان مبارزه قرار ده که تو بر هر چیز قادری . س ه ۱۰/۱۲/۶۱

### امر به معروف و نهی از منکر

در خرمی های شاهراه تاریخ بشر ، آنجا که اوج به کمال می رسد ! سرسرای افتخارانگیز همگون ((وادی السلام)) ، بر همه نیکبها نظاره گر است ؛ در آنجا مردمی در نهایت صلابت و عظمت بسر می برند که خداوند تبارک و تعالی آنها را با بهترین مردم هستید که به نفع انسان ها برانگیخته شده اید که به معروف امر می کنید و از منکر نهی می نمائید و به خدا ایمان می آورید . (۱۴) فریضه امر به معروف و نهی از منکر نسیمی از رحمت الهی است که وجدان های پاک را نوازش می دهد ، و شوق حرکت می آفریند ، و

از آن، سخن بحق، رحمت بحق، جهاد بحق، و همه هر چه حق است جریان می یابد. ((مِ اَعْمَ اَلْبِرِّ كُلهِ اِ وَ الْجِهَادِ اِدْفِ سَبِي لِ اللّهِ عِنْدَ الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ...)). همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند آب دهان انداختنی در دریای پهناور، و امر به معروف و نهی از منکر اجل را نزدیک نمی کند و روزی را کم نمی گرداند و نیکوترین امر به معروف گفتن یک سخن درست نزد فرمانروائی ظالم است. (۱۵) مقدمترین مرحله این واجب الهی اعمال آن در سرزمین وجودی خودمان است، دنیائی ناشناخته از عظمت! با آن همه نوسان احساسات، عواطف، غرائز و هم وسوسه های ویرانگر. لذا در رسیدن به سِلْطَه رحمانی بر اعجوبه نفس، باید خود را به پایگاه تَفَضُّلات الهی و الهامات ربّانی برسانیم که اگر نه این گونه باشد، چگونه خواهیم توانست بر دیگران مؤثر باشیم، گو اینکه نباید امید تاءثیر و استمرار عمل را از دست بدهیم. هر قدم و کلام، هر توجه و تذکر، در بُعدی از امر به معروف یا تجسّمی در عکس آن است، لذا می تواند باقیاتی از صالحات یا سیئات باشد، و در همه این همه عمل و عکس العمل، که بالاخص در امر به معروف و نهی از منکر است، از خداوند متعال کمک می خواهیم که در جزء جزء مسئولیت ها ما را مدد فرماید، و بر تحمیل ما بیفزاید آنجا که در عظمت و کبریائی حضرتش اندیشه می نمائیم و هم بر رحمت واسعه خود، آنجا که از عدل او اندیشناکیم. س ۱۱/۶/۶۲

## توبه

دانش آنچه که فلاح و رستگاری ما در آن است و هم آنچه که تاءیید پروردگار عالمیان را شامل است، مشخصاً از هر چه گرانبها، گرانبها تر است، چرا که این گونه دانش ها باعث بیداری و در نتیجه باعث فاصله گرفتن از هر چه زشتی و آلودگیها می شود، چه هر چه هست گناه و آلودگیهاست که ما را به سقوط در منجلاّب منتهی می شود، و هر چه هست گناه است که آئینه فطرت آدمی را به کدورت و تیرگی می کشاند، و باز هم گناه و معاصی است که آدمی را از فیض عظمی و درک حقایق باز می دارد. و اما توبه، بازگشت به سوی خداوند تبارک و تعالی است، آنگاه که ندانسته، فردی مرتکب معصیت شود و وقتی متوجه شد پشیمان و نادم شود و بلافاصله توبه نماید و دیگر به آن گناه برنگردد و مرتکب نشود؛ به این توبه، توبه نَصُوح گویند، و آن گاهی که یکی از ایشان را مرگ فرا رسد، گوید الان توبه کردم... (۱۶) حضرت مولای متقیان می فرماید: ((الْمُذْنِبُ عَلَى بَصِي رَةٍ غَيْرِ مُسْتَحَقٍّ لِلْعَفْوِ)) (گناهکار مطلع، مستحق عفو نیست). (۱۷) اما شروع به گناه بسیاری از مردم، از ندانستن ها و نداشتن علم به احکام و مسائل شرعی است، بنابراین تعلیم و تعلّم (یاد دادن و یاد گرفتن) نمی شود یک وظیفه اصلی و همگانی نباشد، پس هر کس در هر مقامی که هست بایستی در آموزش خود و دیگران کوشا باشد که همه در پیشگاه حضرت احدیت مسئولیت داریم و خود را به او می سپاریم که ((اِنَّ النَّوَّ اِقْدَ بَصِيْرٍ بَصِيْرٍ)). (۱۸) س ۳۰/۶/۶۲

## حج

(از حقوق الهی بر مردم حج خانه خداست...). آن اجتماع بزرگ آشناهای ناآشنا، آنان که با تناسب و وسع در انعکاس بخشیدن آنچه درک می نمایند، تواناترند، و آن، و هم آن همه، راهها و شهرها در زیر پا، در زیر بال، و در عرشه کشتی ها می پیمایند، تا به مرکز آنچه ایمان و باور از گفت! او که امین بود، و آن همه نشانه داشت، که خدا یکی است، و آنجا، در پیرامون کعبه خدا، که پیامبر آن را از بت ها پاک کرد و انسان ها را فرمود، آنچه که سوره توحید فرمود، و علی که وصی او و پدر اوصیاء بود، در آن متولد شد و پای بر دوش پیامبر نهاد، و بت ها را فرو کشید و هم او که در آن مکان مقدس سوره براءت تلاوت نمود، و در آنجا و در همان علی، همان علی که آن همه زیبا بود! و آن همه زیبا گفت! و آن همه خدایش ستود کعبه آنجا، همان جا که خدا همه را از مسلمین به آنجا دعوت فرمود، که تا بندگان دیده بر دیده هم بگشایند، و به یک قبله با هم رکوع کنند و سجده به

جای آورند، که زهی سعادت، و تا با یک صدا دعوت خدا را لبیک بگویند، و در یک لباس محشری را به تماشا نشینند که گوئی قیامت است، و همه کفن پوش! آنجا، همان جا که کعبه نام دارد، همان جا، همان مسجدالحرام، که آدمی دوست ندارد که دیگر سر از سجده بردارد، آنجا، با آن همه عظمت، با آن همه هیاهو و ولوله، با آن همه اخلاص و اشتیاق زاینده، برای آن که رفت در جذبۀ شوق دیدارِ مجدّد می گذازد، و آن که نرفت دعوت خدایش همیشه در برابر است، که آن که نماز را درک می نماید، حجّ را هم درک س ه ۱۷/۶۲

### غدیر خم

آن روز، روز هیجدهم ذی الحجّه و هنگامه غدیر خم، شاهد قدرت نمائی قادری بود که امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و به دین اسلام لله لله (در این تمامی و کمال) برای شما رضا دادم. انسان ها در آن روز، و در آن اجتماع عظیم! آن همه و به یکباره، به آزمایش سنگینی گذاشته شدند، که گوئی همگان تا قیامت در حال تکرار است. نداده ای (۱۹) (همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول او و آنهایند که ایمان آوردند، آن ایمان آورندگان که نماز به پای می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع اند). (۲۰) گفت: ((مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ)) (آن کس که من مولا و سرپرست اویم علی نیز بر او مولا و حاکم است) (۲۱) و فرمود: ((أَلَلَّ هُمْ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ)) (خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن و عذاب به دوزخ فرو افتاد، و از این گونه چه بسیارند که گوئی روز غدیر خم همیشه است و آفتابش را غروبی نیست. س ه ۱۲/۷/۶۲

### ولایت فقیه

((من دو جانشین ارزشمند در بین شما قرار می دهم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم مادام که به آن دو متمسک باشید ابدا گمراه نخواهید شد و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر حوض به من وارد گردند)) (۲۲). وجود مقدّس امام در هر عصری و وجود مقدّس حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در این زمان، منبع فیض و برکات است حجت خدا خالی باشد اهلش را فرو می برد). (۲۳) تمسّیک می جوئیم، آنجا که می فرماید: ((وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْأَوَّاقِعُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ خَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)) (و اما در حوادث و مسائلی که پیش می آید (برای کسب تکلیف) به راویان حدیث ما، مراجعه کنید که آنها حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنها هستم). (۲۴) و از آنجا که بحمدالله علماء و فقها بسیارند برای انتخاب فردی جامع الشرائط و فقیهی والا در امر فقاها و ولایت مخالفا علی هوأه، مَطِي عَا لَامِرِ مَوْلَا ه فِلَلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ)). (پس، از فقها آن که بر خود مسلط باشد، و دین خود را حفظ نماید، و با هوای نفس خود مخالفت نماید، و مطیع امر مولای خود باشد، پس بر عوام بایسته است که از او تقلید کنند و این کیفیت در فقها یافت نمی شود مگر در بعضی از فقهای شیعه نه همه آنها). (۲۵) س ه ۲۰/۷/۶۲

### حسین علیه السلام در کربلا توحید

در عظمت های خلقت آن تجلی بر حق است که واقعیت وجود را از واجب الوجود تجسم بخشد، آنجا که در ذکر می ایستیم، آنجا که در تفکر قرار می گیریم، آنجا که به پایان این زندگی می اندیشیم و همه آیات الهی که اندیشه ما را توجّه دهد و به نحوی سخن گوید و کتابت نماید که ذهن آنرا قرائت کند، انسانیت را در نقطه اوج قرار می دهد که عروج به آن، نقطه نظر و هدف است، و این هدف را انسان های والا- تجسم می بخشند، و در تذکری همیشه در یادها می آمیزند، که همه از اوست؛

ابراهیم خلیل سخن از او گفت، و رؤیا از او گرفت، به بت ها سخن از او گفت، و در آتش او را خواست، و در گلستان او آرید، و در قربانگاه او تیغ بر حلقوم اسماعیل برد، نه ابراهیم را نظر بر اسماعیل و نه اسماعیل را نظر بر ابراهیم! هر دو او را، اسماعیل او را خواست! ابراهیم او را خواست! و انسان های والا او را می خواهند، و این واقعیت ها را در بلايا تجسم می بخشند، و هم اوست که نوح را از کُزبِ عظیم نجات داد، و نیزه ها را برای او تحمّل کرد، و آن همه ضربه ها برای او! آن همه سختی ها را که ما را یارای گفتن و شب عاشورا! برای رضای او موعظه نمود. و به خونهای ریخته شده، اکبر، اصغر و آن همه صحابه نیکو به نظاره نشست، و باز هم! و هر دم شکفته تر می شد، و زنده تر! که او همیشه زنده است، زنده خدائی، سرش را بریدند، و باز ذکر می گفت، او با سر بریده قرآن می خواند، می گویند دیدگان نیمه باز حسین نگران و به افق می نگریست، خدا می داند، شاید نگران اسیران بود، آنها که از اهل بیت و فرزندان پیامبر و علی و فاطمه بودند، شاید نگران کودکانی که به یکباره بی کس شدند.

### توحید را در نهایتی به کمال، معنا بخشید.

س ه ۱۲/۷/۶۲ در تاءثیر اطعمه و اشربه در صفای روح و خلوص عقیدت بحثی زیبا بجای آریم که خداوند یار ما خواهد بود، چرا که به سوی او در حرکتیم و این شما کسی دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد...؟ در دو آیه مبارکه اخیر، آیه نخست موضوع در ماده است و در آیه مبارک دوم موضوع در معناست و می رساند که این هر دو را، هم در ماده و هم در معنا تاءثیری بحق است، و همین گونه است آنچه که حرام است، و در تشکّل روح و حسین بود، مظهر کمال بود و تبلیغ را به کمال رساند و در اثبات واجب الوجود واقعیت را به نمای همگان گذاشت و قطرات ای مردم... وای بر شما! دریافت بخشش از حرام (شخصیت) لله شما را در هم شکست و شکم های مملوّ از حرام شما باعث آن شد که خداوند بر قلب های شما مهر زند (که از فهم سخن و درک حقیقت محرومید): ((قَدْ أَنْزَلْنَا عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمَلَيْتُ بَطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ...)). (۲۶) و دو گوهر از سخن آن حضرت روحی له الفداء می آوریم که فرمود: (۱) ((أَمْ أَمْوَالُكُمْ...)) اما اموال شما را نمی پذیرم مگر بخاطر اینکه پاک شوید پس هر که می خواهد پردازد و هر که نمی خواهد پردازد. (۲۷) (۲) ((مَنْ أَكَلَّ مِنْ أَمْوَالِنَا...)) هر که از اموال ما چیزی به ناحق بخورد گویا آتش به درویش سراریر ساخته و بزودی در دوزخ افکنده خواهد شد. (۲۸) س ه ۳/۸/۶۲

### قیام برای خدا

برای خدا قیام نمائید دو تا دو تا و یکی یکی... (۲۹) فردای با تنها فرق دارد، مثلاً- وقتی نماز را فردای می خوانیم یعنی به جماعت نمی خوانیم که تعدادی ممکن است به عللی به تنهایی نماز بخوانند و وقتی این تنهاها را جمع ببندیم فردای می شود. مثنی نیز شبیه به آن است، یعنی فردای به معنای یکی یکی است و مثنی یعنی دوتا دوتا، و این به آن معنا نیست که فقط یکی یکی یا دوتا دوتا قیام نمائیم نه بیشتر، بلکه این حدّ اقل است یعنی حتی یکی یکی یا دوتا دوتا برای خدا قیام نمائید، چرا که از طرف دیگر خدا و اقامه نماز قیام لله باشد که هست، یا ممکن است قیام لله در جنگ و کشتن و کشته شدن باشد، و زمانی هم تفکر و نهی از منکر می نمودند و آنجا که باید، با سکوت و تحمّل مصائب بر امور نظارت داشتند که صلوات الله علیهم اجمعین. لذا وقتی قیام لله شد، همه چیز را در بر می گیرد، و هر کس در هر کجا به آن مدد می جوید، چرا که خود شنیدن این کلام و عمل به آن از مدد پروردگار است و هم اوست که اگر کسی را از این گونه مواظب محروم فرماید، کسی قادر نیست در جبران آن کاری انجام دهد، و کسی را محروم نمی فرماید مگر اینکه در اثر نافرمانی و آلودگیها، از ساحت قدس کبریائی فاصله بگیرد که نستعید بالله.

س ه ۱۰/۷/۶۲

## حکمت، نور تشخیص و هدایت بسوی خداوند تعالی

بسیاری داده شده است). (۳۰) آری، در آن هنگام که حکمت الهی بر انسانی تجلی کند، بر درک و بصیرتش بیفزاید، و حقایق در ابعاد واقعی خود جلوه کند، مرز این زندگی را در نوردد، و هر گاه و بیگاه آن جهان و آن نشئه و آن همه که الِک افر)) (دنيا برای مؤمن همانند زندان است و برای کافر چون بهشت). (۳۱) اگر کسی بخواهد در خود فرو رود، اگر کسی بخواهد در کوچکی و حقارت خود تصویری داشته باشد، اگر بخواهد در هست و نیست خود تاءملی نماید، لامحاله در بی وزنی و بی قدری خود نه معلقی بر او تعلق می گیرد و نه سکون و پروازی بر او مترتب است، و اما آن هنگام که به خدا توجه نماید، به خود که مخلوق اوست و هم متوکدل و متکی به او، در ارتباط خلقت و اتکاء و توکل می تواند خودی تصور نماید، و از درک این همه واقعیت ها به تدریج خود را به کمال و نتیجه حکمت است و (انتخاب) راه درست از فروع آن است). (۳۲) فی المثل، انسان می اندیشد که چرا خلق شده است، تا وقتی که به این سخن خداوند تبارک و تعالی می رسد که: (خلق نکردم جن و انس را جز اینکه مرا پرستش نمایند) (۳۳)، از این کلام رحمان جل جلاله که همه حکمت است، علت غائی و غرض آفرینش انس و جن دانسته می شود؛ این دانستن و علم نخستین ثمره آن است، انتخاب راه درست و صواب که از فروع آن است، عبادت خداوند تبارک و تعالی است. سخن دیگر اینکه ((بِالْحِكْمَةِ يَكْشِفُ غِطَاءَ الْعِلْمِ)) (۳۴) کما اینکه نقل شده است وقتی شیخ الرئیس را مسئله غامضی پیش می آمد با اقامه نماز به خدا روی می آورد و در حلّ معما از درخشش حکمت الهی بهره می گرفت. از نشانه های حکمت: در نفوس (انسان ها) طبیعت های بدی وجود دارد (که حکمت، آدمی را) از آنها باز می دارد. (۳۵) حکیم کسی است که عقل را در تملک خود دارد. (۳۶) عقل (چون غواصی) آنچه در عمق حکمت است را استخراج می کند. (۳۷) س ه ۱۰/۸/۶۲

### قیود: در رابطه با یکتاپرستی

قیود زندگی در معارضه با سعادت و حیات اخروی و ابدی است و وارستگی در این است که نخست توفیق ایمان و عمل صالح از خدا بخواهیم، و آنگاه نیز هر کار نیکی که انجام می دهیم به گمان نیاوریم که خود آن را انجام داده ایم، موسی و قومش عبور کردند و به یکباره فرعونیان را در کام خود کشید، چرا که آنان و همه اولیاء خدا دل بر غیر خدا ندارند، چه هر توجه به غیر خدا شکستی است که جبران ندارد. خوردن ها، پوشیدن ها، مقام ها، مال و فرزند و دوستان، و همه، تا آنجا نیکو است که در راه خدا و برای خدا باشد که در این صورت همه سعادت اند و در غیر آن شقاوت را سبب و علت. این سرسرای خلقت، که این همه صحراها دارد در عظمت، را نیکو بنگریم و خویشتن گمانی را دور باش بگوئیم که همه فریب است نه واقعیت، و آن شب نخستین مرگ که این همه در فشار آن سخن است، مگر نه این است که در آنچه بودیم و اندیشیدیم، و جمع کردیم و دل بستیم، به یکباره بر کناریم که پرده به کنار است و هزار افسوس ما را، به کناری دیگر، آنجا که دیگر نتوانیم نیکی انجام دهیم، و تفکری به حساب عبادت، ... شهید چرا گناهی ندارد؟ برای آنکه هر چه دارد که ندارد، و هر چه ندارد که دارد را، یکباره و با خلوص و تضرع به پیشگاه خدایش عرضه کرده است، چه سؤالی دیگر از او که چه داری؟ که هیچ ندارد، و با که علقه بستی؟ که علقه ها را یکباره گسست و به پرواز در آمد، که قیدی نه دیگر بر پا، و بندی نه دیگر بر بال دارد. او که همیشه زنده است، و برنده برخوردارند) (۳۸). و آنان که بر راه دیگرند چه بیدار باشی بهتر از سخن خدا، که سخن خدا رساترین است و هم از شک و تجارّه تَخْشُونَ كَسَادَهَا وَمَا كُنْ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي تَجَارَتِي كَمَا تَرْضَوْنَ أَن مِي تَرَسِيد وَخَانَهُ هَائِي كَمَا بِي أَن دَل خُوش دَاشْتِه ايد، نزد شما محبوبتر است از خدا و رسولش و جهاد در راه او، پس منتظر باشید تا امر خدا فرا رسد، و خدا مردم فاسق را هدایت نمی کند). (۳۹) س ه ۲۹/۸/۶۲

## سپاس از فوز شهادت

خدایا! تو را سپاس که بندگان نیکوی تو، نیکو متولد می شوند، و پاکیزه زندگی می کنند و با شکوه به شهادت می رسند. اگر الطاف خفیه تو نباشد، چه کسی شایان این همه عظمت است، و چگونه ممکن است در این همه قید و بندها به عظمتی این همه شگرف دست یافت! بما توفیق سپاس گفتن و نیک اندیشیدن عطا کن و همیشه ما را بر صراط مستقیم دار. خدایا! اشک های ما را در سوگ شهدا باعث تطهیر ما از قباحت ها و گناهان قرار ده، و هم سنگینی فراق را باعث سنگینی حسنات و محو سیئات و بیداری ما. خدایا! با اعطای صبر، آن آشنای غیبی، هر دم بر ایمان ما بیفزای و ناسپاسی ها و فراموشی های نازیبا را از ما دور فرما، و تلخی هجران را به شیرینی وصال بدل فرما که تو بر هر چیز قادری، یا ذالجلال و الاکرام. س ه ۹/۹/۶۲

## شهید

نپذیرد. وحشت های کوبنده، او را از مسیر حق باز ندارد. در عطش و گرسنگی، در نقص جان و مال با صبری نمودند، فرشتگان بر آنها فرود می آیند، اینکه نترسید و غمگین نباشید و مژده بر شما به بهشتی که به آن وعده داده شده اید). لَدَّتِ لِقَاءِ وَ شَمِيمِ خَوْشِ دِيَارِ دُوسْتِ، از ادراکات یقین است که در تصوّر توصیف نمی گنجد و شهید نامی از ناظر است و رسیدن انسان، حتی در حدّی، به این مرحله از کمال و عظمت، در خور آدمیانی آن همه والاست که از همه چیز تا خویشتن خویش برای خدا بگذرند! و در عبور از این گذرگاه، خود را به مقام قرب الهی برسانند. وصف این آنان را که در راه خدا کشته شده اند از مردگان بحساب آورید بلکه از زندگان اند و در محضر پروردگارشان روزی می خورند، و شادمان از آنچه خداوند از فضل خود آنان را بهره مند فرمود، و در مژده به آنها که هنوز از پی شان به آنها ملحق نشده اند اینکه نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند). (۴۰) ((شهید)) کلمه طیبه ای است که در عروج به سوی حضرت باری تعالی است و ((توفیق شهادت)) عمل صالح است که او را بالا می برد. س ه ۲۱/۹/۶۲

## غیب

در ساختمان بدنی انسان وقتی خیره می شویم، عظمتی از شاهکار خلقت می بینیم. تا آنجا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: انسان می بیند، می اندیشد، غیب را درک می کند، و هر کدام از ابعاد درک به علت انتقال آن چگونگی، به دستگاه پیچیده ادراک است. و این حالت و چگونگی را نیروئی از خارج مدد می دهد و هدایت می کند که از الطاف الهی است و هم روحی عجیب که علوم انسانی بر آن احاطه ندارد و امر پروردگار است. با اینکه لطف رحمانی بر همه یکسان است ولی تجلّی و تاءثیر آن بر همگان یکسان نیست و در ارتباطی پیچیده از صفا و نعمتی برای یکی، ممکن است برای دیگری نعمت باشد، و فقر و محرومیت برای روحی، باعث جمال و زیبایی و صفا گردد. وقتی فردی وارسته، کار نیکی انجام می دهد وارسته تر می نماید، و وقتی منحرفی گناهی دیگر مرتکب می شود، تاریک تر جلوه می کند، و این کیفیت حالتی فطری در تجسّم زیبایی ها و زشتی هاست که هدایتگری عملی به سوی قادر متعال و موجبی در توجّه و تذکّر است. آنچه دیده نمی شود و هست، غیب نام دارد و در حالت عادی نیز چه بسیار دیدنیها که برای کسانی دیده نمی شود، و بسا غیبی که برای افرادی قابل رؤیت است و یا قابل درک در ادراک مختلف، و یا شنیدنیهایی که برای پاره ای قابل درک و تجزیه و تحلیل نیست، فی المثل می شنوند ولی نمی شنود، و می بینند ولی نمی بینند، اینها نمونه هائی است که کم و بیش برای همگان قابل فهم است و در تفهیم فهم غیب که ایمان به آن از اصول هدایت قرآن برای مؤمنین است از واضحات و مسلّمات است. کمال است و آن پرده ها که در جلوی ادراک ماست، برای

جناب ایشان مطرح نیست ، و جسم ایشان در صفا و طهارت مانند روح است که سایه ندارد ، و پرده ای او را حجاب نمی شود . و این جسم ما که در حال حاضر با روح ما ، مای موجود را تشکیل می دهد پرده ای در شکل بدن ما به اضافه مجموع وابستگیهاست ، و در آن هنگام که از این پرده رها شود ، در واقعیت مقتضی به خود قرار خواهد گرفت . بنابراین ، در حال حاضر ، هر کس به نسبت صفا و خلوص و تقوائی که در اوست دارای درک غیبی است ، و چه بسا افراد وارسته که قبل از مرگ ، جای خود را در آن جهان می بینند ، آن عالم که در حال حاضر و معمولی غیب است . در روایت دارد که هر وقت خداوند به مؤمنی اراده خیر کند و بخواهد بصیرتش را زیاد کند از جایی که امید ندارد برایش کارسازی می کند ((مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)) (تا پی ببرد به این که غیب در کار است) . (۴۱)

## وحی

وحی از امور غیبی و در ارتباط خداوند تبارک و تعالی با موجودات و دارای مراتبی چند است ، گاه خطاب زنبور عسل برگیر از کوهها و درختان خانه هائی و نیز از آنچه برافرازند سپس بخور از هر میوه ای و راههای خدای خویش جز این نیست که من بشری مانند شما هستم که وحی شد به سوی من که جز این نیست شیر بده پس موقعی که برای او در هراس افتادی در دریا رهایش کن ، نترس و اندوهگین مباش ، او را به تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم) . پس کیفیت از سخنان رب العالمین وحی می باشد ، و در بُعد انسانی آنجا که تبلیغ و ارشاد متروک مانده ، و از جهات مختلف لازم باشد ، انجام می پذیرد ، و همیشه لذا قوام و هستی ذرات کائنات در ارتباط با خطاب و وحی حضرت سبحان است جلّ جلاله و وسوسه های شیطانی فقط در مطروءین از گناهکاری کاربرد دارد . س ۲/۱۰/۶۲

## شکر

حمد و سپاس خداوند تبارک و تعالی حاکی از اندیشه رسا و نشانه شرک ناپذیری انسان از نظر قرآن کریم است ، آنجا که در گستره نعمات الهی ، که به شماره نمی آید سپاس خداوند و اعمال سپاسگزارانه اعضاء و جوارح بدن ، جریان حیات بخش است که جسم و جان را طراوت می بخشد . در هر نماز بعد از نام مبارک پروردگار ، نخستین کلام ، حمدِ قادر متعال است که بارها در هر شبانه روز تکرار می شود و ماهها و سالهای عمر را در بر می گیرد ، و در کنار آن همه کلمات طیبه ، به زندگی ارزش و بهاء می دهد . انسان ها نیز وقتی به یکدیگر کمک و احسان می کنند و یکدیگر را ارشاد می کنند ، ایجاد حق می شود ، و این حق را ، در صورت الهی بودن ، باید به نوعی جبران نمود . ولی اگر آن حق الهی نباشد موجب حقوق نمی شود ، فی المثل اما در اداء حقوق انسان ها نکته ای است که باید به آن توجه نمود ، و آن اینکه همه سپاس ها از آن خداوند تعالی است ، که مسبب الاسباب و قادر مطلق است ، و بندگان وسیله اند و تشکر از آنها مرحله ای حساس است که شیبی لغزنده به سوی شرک دارد ، لذا سپاس از آنها نباید استقلال باشد ، مثل اینکه بیمار به طبیب معالج بگوید که اگر شما نبودید من مرده بودم ! و از این قبیل تصوّرات که فراوان است ؛ بلکه بهتر است بصورت پاداش ، هدیه ، دعا و استغفار اداء حق نمود . احسان و نیکی نمودن به والدین قسمتی از اداء حقوق آنهاست که بر گردن فرزندان دارند . در هر حال اداء نمودن حقوق انسان ها ، چه در سطح خانواده و یا جامعه ، به تدریج انسان را گرفتار و از تعالی باز می دارد و این کلیت در ادارات ، فروشگاهها و در سطوح تعلیم و تربیت ، کشاورزی ، صنایع ، و تا همه جا ، گسترده است . س ۲۷/۱۱/۶۲

## افسانه حیات

در کوچه باغ عمر، منم، حیران نشسته ای تو (۴۲) ز آشیان پریده، ز صحرا گذشته ای پژواک کوه گوئی همه، های های دل آوای مرغ، زمزمه دل شکسته ای شام فراق و صبح امید، در کنار گریخت تک ناله ها، به بدرقه ات تا که رفته ای آن لحظه وداع که، همای خیال ما است افسانه حیات، به نگاهی گفته ای: روز و شب و سحر، همه فریاد رفتن است پیر و جوان و طفل، همه نوبت نشسته ای جمعی ز کفر معصیت، در حیرت گناه جمعی ز شوق دوست، به سر عاشور بسته ای با کاروانیان بگذشتم، ز کوی عشق تا بنگرم چسان؟ چگونه؟ تو ای گل شکفته ای تا بنگرم کتاب و دعای تو، در کجاست یا در کجا؟ جانا؟ غریبانه خفته ای پرسم ز ماجرا و بگوئی، ز سر گذشت از شام غسل خون که به مهتاب رفته ای طول سفر که بود ره لیبک تا خدا در آخرین نفس چه شنیدی چه گفته ای؟ الحق که قدس بود، و صفا بود، و مروه بود آن دشت و کوهسار، که به میقات رفته ای در لا مکان عشق، من و دل در کنار تو دست دعا، که گوهر ایثار سفته ای یا رب همه ز تو است، جوانی و شور و حال شوق لقا به دل، گل خوبان سرشته ای س ۱۱/۵/۶۹

### آزمون های عمر

از مشیت الهی است که لحظات عمر همه در امتحان و آزمایش بگذرد، و آن روز که امتحانی باقی نماند، مسلماً از عمر هم هیچ باقی نمانده است، از این توفیق اجباری ما باید سپاسگزار باشیم چه اگر بنا باشد که آدمی به کمال برسد، و بداند آنچه را که باید بداند، و بشناسد آنچه را که باید بشناسد و خود را به شایستگی برساند و در آن تثبیت شود، لازم است دوره ای را بگذراند که در آن با ظرائف خلقت و عظمت آفرینش در رویارویی و تماس نزدیک باشد، تا در جزء و کل، او را به ذات احدیت رهبری نمایند. با فطرت پاک و نفس بی غرض این مهم به سادگی حاصل می شود، و نوسانات غیب و شهود، او را به پیش می برند و به کمال انسانی نزدیک و نزدیک تر می سازند. رسیدن به این لحظه از عمر، اندیشه ای رسا و جانی باصفا می خواهد که با فریب خدائی است مدد گیرد و با کاروانی با این همه دانستنیها همچنان پیش رود، رفتنی که رجعت به سوی الله است جل جلاله. اگر تواناییهای خلق الساعه از حضرت باری تعالی مدد نکند، آزمایشها جانکاه و مشقت بار می شود، نکته ای که با همه نکات در هم می آمیزد، فرح و انبساط و صبر و استقامت را سبب می شود و یقین را شکل می دهد. اکنون با کلام خداوند تبارک و تعالی جان خود را روشنی بخشیم و آنچه در مورد امتحان و آزمایش باید بدانیم از مکتب قرآن بیاموزیم آنجا که می فرماید: جانها و ثمرات، و بشارت بده صبرکنندگان را، آنهایی که وقتی مصیبتی به آنها می رسد می گویند ما از خدائیم و به سوی او بر می گردیم اینها آن کسانی اند که خداوند (تبارک و تعالی) بر آنها درود و رحمت می فرستد و اینها آن کسانی اند که از هدایت یافتگان اند. (۴۳) س ۱۸/۱۱/۶۲

### جهاد اکبر

آنچه که ما در مجاهده با آنیم بسی بی شمار است، چرا که نعمت ها بی شمار است، رحمت ها بی شمار است و خواسته های ما بی شمار است. نخست از اندیشه و اندیشیدن و صحیح یا باطل اندیشیدن به کنکاش نشینیم تا در آنچه که باید در این رهگذر بدانیم توشه بگیریم، و در این رابطه ما چه خوشبختیم که قرآن کریم در پیش رو داریم و این همه کلمات جان بخش از رهنمون به سوی نور و صفا و راستی اند. تفکر و تعقل و تدبیر همه در حیطه اندیشه اند، همانگونه که شک و یقین، ایمان و کفر، امید و یأس، سوءظن و حسن ظن نیز چنین اند، اندیشه و این همه که در پیرامون دارد بعدی باطنی است، و با اینکه به ظاهر تجلی عملی ندارد مع الوصف سرچشمه ای از انعکاسات عملی است و رفتار و گفتار و کردار را مبنا و پایه است، و انسان را مداری است به سوی بهشت یا دوزخ. در مجاهده، جهاد اکبر همان تزکیه و تصفیه ابعاد باطنی است، پس آنچه اصل است باطن است و آنچه تبع است



ظاهر و عمل است. لذا در امتحان و آزمایش دوره عمر که در آنیم، هنوز به حدّ عمل نرسیده چه بسا که از آزمایش گذشته باشیم، و اگر به باطن نپردازیم چون آن نمازگزار می مانیم که همه عمر نماز گزارد، و هیچ نماز بجای نیاورد، و آن قاری قرآن را که در قرائت توجّه و تدبّر نداشت! لذا آنچه باطن و اندیشه ما را در صدر است در ابعاد کفر یا ایمان انسجام می پذیرد، و این محک و آزمون همه شخصیت ما را می سازد، اندیشه رسا و بی شائبه لازم است تا تصویر ایمان گیرد. پس در جهاد با نفس که جهاد اکبر است باید بکوشیم تا نخست بر قلّه ایمان به خداوند تبارک و تعالی فراز آییم و در آنجا اکتال یابیم و در همه قیام و قعود در سجود باشیم که الله اکبر است، و دنیای دل این همه پر عظمت که می تواند این حقیقت را درک نماید. اگر در سازش با زندگی غفلت ما را تخدیر نماید، به شکست در جهاد اکبر بر خود رضا داده ایم، و این آن را سبب است که از آنچه واقعیت است در حجاب شویم، غفلت از ذکر، غفلت از تفکر، غفلت از انجام واجبات و همه از این گونه و هم در ابعاد دیگر که ره آوردی جز سیئات ندارد، و در گریز از این همه بیراهه ها به صراط مستقیم، اگر کمک الهی مدد نکند چه کسی را امید نجات است که قرآن کریم می فرماید: س ۹/۱۲/۶۲

### شنیدن

شنیدن خود نیز عقبه ای است در امتحان، که گذر از آن به سلامت، نه آسان نیست، بلکه کشتزار ذهن را دانه ها در منقار دارد. آن شنیدن ها که روح را به تیرگی می کشاند و هوس را می آراید و نهال گناه می نشاند را، چگونه می توان در مقایسه با کلمه طیبیه منکر بود، صدای پیامبران گوش را فرا می گیرد و جان از آن نشاءت می یابد، و بر ظلماتِ ذهن نور می پراکند، پس باید و یا آیا نباید که بدانیم آنچه را باید بشنویم گوش فرا داریم، و آنچه نباید که، تا جان را از آلودگی حفظ نمائیم. کند، و هم اینکه نه دروغی در آن شنیده می شود، آنجا، بهشت خدا، که مظهر کمال و جمال و صفا است، از آلوده شنیدن ها مبراست. (اگر آنان را به هدایت بخوانی، نمی شنوند، و می بینی که به تو می نگرند، ولی نمی بینند). آنان می شنیدند، می نوشتند، حفظ می کردند ولی نمی شنیدند، چرا که جان آنان روح آنان، قلب آنان، در حجاب از شنیدن بود و بر خسران آنان این همه می افزود! و چون پیامبر در لقای خدا از آنان چهره پوشاند، همه را نادیده انگاشتند، که ندیدند، چرا؟ که گناهکاران توان دیدن را از کف بدهند، و به راه خود رفتند که می رفتند، و در وئلی رها شدند که می کردند. پس آنچه صلاح ماست که بشنویم و از آن جان ما نقشی گیرد و به اوج نشیند، جز به یاری پروردگار میسر نیست که او صراط مستقیم است، که شنیدن ها را هم که بر آن محور باشد مشخص می نماید که در صدر متن از آن تبرک جستیم که (آنچه را که علم به (صحت) آن نداری پیروی مکن که گوش و چشم و دل مسئول اند). (۴۴) س ۱۴/۱۲/۶۲

### نگاه

در نگرش انسان ها به عظمت خلقت، و سکون و آرامش حاصل از تسلیم در مقابل این همه شکوه آفرینش، همه و همه مدد الهی در معرفت و توجّه به حقایق است، آنجا که خداوند تبارک و تعالی اما کمالِ جدّایتِ بدایعِ خلقت، در طهارت و معصومیتِ ناظر به رابطه است، و دیدن زیبایی ها در کودکی که با معصومیت توأم است، شیوائی دیگر دارد و همیشه در ذهن باقی می ماند و مشام جان را نوازش می دهد. اما هر چه بر سنین عمر عاری از تقوی افزوده می شود، کدورت گناه آسمان دیدن ها را که این همه وسیع است فرا می گیرد و بر کشتزارِ دل ها ابر غم به بارش در می آید، و لذّت کاذب، آلودگان را به انس می نشیند، که خنده گناهکاران چون نیشخند بزهکاران شوم است. در گذر از بلایا و امتحان های زندگی عقبه نگاه، چون شنیدن ها، پرتگاه سقوط بسیار دارد، همان گونه که واجد در حدّی غائی بیانگر است: (می داند خیانت چشمها را و آنچه در سینه ها پنهان دارند). در برهه

دیدن ها ، باز هم ، به آوای توان بخش قرآن که ما را ره به کمال است جان خود را به صفا می نشینیم که می دهد و رسیدن آن . این دو آیه مبارکه و آیه ای که در صدر متن ذکر آن آمد ، از نمونه آیات الهی اند که برای توجّه دادن به بدایع خلقت است . (بگو سیر کنید در زمین و ببینید عاقبت گناهکاران چگونه بود) زمانی نیز نظر نمودن جنبه خود توجهی دارد ، در آورده اید پرهیزگار باشید برای خدا ، و باید هر کس نظر کند که چه برای فردایش فرستاده است . س ه ۲۳/۱۲/۶۲

## زبان

آنکه با آن یاد خدا را ترنّم می نمائیم ، و با آن در تاریکی ها به مناجات می نشینیم ، وحدت و هم در ابعاد نفسانی زبان ، آنجا که دل سخن می گوید ، و جان با موجودات به نجوی می نشیند ! اکنون به دنیای خود توجّه می نمائیم ، که از معنا و ماده است ، از غیب و آشکار است و همه عظمت در عظمت است ، لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ ((۴۵)) اگر نبود پر حرفی های شما و اگر نبود که دل شما حالت چمن دارد (که هر حیوانی در آن می چرد) شما آنچه که من می بینم را می توانستید ببینید و آنچه که می شنوم را می توانستید بشنوید . پس بر ماست که از بیغوله های زبان بگریزیم ، از بیغوله غیبت که گوشت برادر خوردن است ، از تهمت ، بدگوئی ، دشنام که همه سقوط است و از وِیْلِ سکوت آنجا که باید بخروشیم ، و از غبار ننگ آنجا که باید به دفاع سخن گوئیم و از شکست اسلام آنجا که باید از امر و نهی لب فرو نبدیم چرا که نفاق است اگر آنجا که باید ، لب فرو بندیم ، و شرک است اگر آنجا که نباید ، به مدح پردازیم گاه بیان کلمه ای حق ، فرد و خلقی را به سعادت کشاند و زمانی بیان کلمه ای باطل ، گروهی را به فساد و تباهی مبتلا گرداند . آنجا که به خدا پناه می بریم باید از زبان هم به خدا پناه بریم و تکرار این استعاده را فراموش نکنیم که خود را بر فراز قلب ما ، پنهان نموده است . س ه ۶/۱/۶۳

## دل

دل یا قلب از جهت معنا باطنِ انسانیِ شخص است و نقطه ابتداء و انتها و مرکزی نفس و روح یا جان می باشد . و این که پروردگار جلّت عظمتّه در آیه مبارکه فوق در کنار گوش و چشم ، دل را نیز مسئول ، ذکر فرموده ، به این واقعیت است که کشتگاه شنیدن ها و دیدن ها ، و مرکز تعقل و نتیجه گیری ، و رضا و تسلیم است . و وقتی آیا سینه ات را گسترش ندادیم ، باز به همین معناست ، منتها گاهی احساس اثر و تشابه لفظ باعث ادغام معنی است ، مثلاً- وقتی انقلابی روحی به ما دست می دهد ، دستگاه پیچیده اعصاب ما به شدّت عمل کرده و عکس العمل نشان می دهد ، و در این رابطه ، انعکاس طبیعی در بدن و بالاخص در مرکز گردش خون ، در قفسه سینه ، حادث می شود که برای همه قابل درک است ؛ طپش قلب ، گلگونی سیما ، یا رنگ پریدگی ، لرزش ، ترس ، سکت و حتی پیری آنی یا تدریجی ، عوارض آن است ، و در هر مرحله یکی دیگری را از معنا و ماده تداعی می نماید . و اما آنجا که نفس بخواهد ، تمایل می یابد ، و این تمایل اگر شیطانی باشد و یا از هوای نفس اماره ، از محدوده شرع خارج است ، و همگون شعله ای است که با گذشت عمر و ضعف بدنی گاهی رو به کاهش می نهد و وبال بر جای می گذارد و زمانی تا حدّ کفر و نفاق تثبیت می گردد و به خلود در دوزخ می پیوندد و در این رهگذر چه بسیار که نهال نیک بختی ها را می سوزاند و واقعیت های انسانی را دود و خاکستر می نماید و اما خواستن ها وقتی در حدّ غائی مشروع و ربّانی شد ، عشق خدائی می آفریند و بدن فانی را نوید زندگی جاوید می دهد ، در آنجا ، فرد سعه صدر می یابد ، و بر عفریت های هوس نهیب بر می آورد ، تلّون در چهره حادث نمی شود ، به مدح و ذم گفتن ها بی اعتنا می نشینیم : ((لَوْ لَا تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِي جُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ)) ((۴۶)) اگر نبود پر حرفی های شما ، و دلّهای شما که همچون هرزه زار است نبود ، هر آینه می دیدید آنچه را که من می بینم و می شنیدید آنچه را که من می شنوم . و این به سوی هنگامه قلب سلیم است ، س ه ۱۴/۱/۶۳

## سفاهت

سفاهت، سستی اندیشه و نوعی کم عقلی به معنای عدم کارآئی عقل است. چون عقل لازمه حساب و عقاب می باشد بنابراین به این صورت نیست که واقعا سست عقل یا کم عقل باشد، بلکه هوای نفس درک اولیّه و تشخیص منصفانه را سرکوب می نماید و استمرار این ناسپاسی به تدریج باعث تیرگی و کدورت این قوه تشخیص می شود، و تجاهلِ مقدماتی کار را به سفاهت تا حدّ قباحت کفر می رساند. و اما آنجا که خود را از آلوده شدن در بند نگیریم، و عقالی عقل، ذهن را مقید نسازد، و درک وقاحت ها ما را کفایت نکند، در بی قیدی های سفیهانه به جولان در می آئیم، و نیروئی در از هم گسیختگی معنوی، جلودار ما نخواهد بود، و جهت استمرار بی توجهی به درک اولیه، از دست داده، و در این مخصصه، هوای نفس و شیطان وسوسه گر را در یک یا چند بُعد بر خود تسلط داده ایم. ما یا هر کس که چنین کند برای استقرار روح متزلزل خود حتی از کلمات نیز جهت می گیرد، همان گونه که غریق از تخته پاره ای، فی المثل از لفظ بد قیاس خوب را برای خود تداعی می نماید، و حالت رضایت تصنعی از خود را در خود پی ریزی می نماید، و می خواهد با انبوهی از تباهی ها به خود استحکام وجودی بخشد، لذا با صحیح اندیشیدن و به حق پیوستن پذیرائی ندارد مگر بر پایه نادرستی های دیگر چون دروغ، فریب، نفاق. لامحاله نتیجه این گونه خود محوری ها، جبهه بندی در مقابل حقایق الهی است و ابتدای قیام های شیطانی، که از حدّ گمان و زبان به عمل منتهی می شود و در همه این احوال به علت احاطه قدرت لایزال الهی، هر چه می کند بر خود می کند، و این مصداق کامل سفاهت و کم خردی است که معجونی است از انحراف و تجاهل و استمرار و جبهه بندی (پس خداوند بر آنان ستم نمی کند بلکه خود بر خویشان ستم می کنند). س ه

۲۸/۱/۶۳

## مقام

مقام وسیله برتری هاست، و انسان ها را گذرگاهی در تکامل صوری و معنوی است و یا سقوط در تباهی ها، و آنجا به سوی تکامل است که بر صراط مستقیم الهی باشد و بر آن روال نه افراطی را در برگیرد و نه تفریطی را، آن مقام که مقام معنوی و انسانی است شایسته است که فراگیر باشد، تا روح از آن نشاءت گیرد و سینه از آن تنگی نپذیرد. مقام یک انسان والا در این است که به پستی ها نگراید و خویشان خویش را به خبائث نیالاید، در جذب به مادیات و زیبایی های زندگی خود را به زشتی نکشانند، و خود را فراموش نکند که کیست و از کجاست و به کجاست و تا به کجاست، و در امریه خواستن ها زمین گیر نشود، که عمر بزودی می گذرد که اگر جز برای خدا باشد برای این همه شیطان هاست. و اما مقام از نظر صوری، برتری ظاهری بر دیگری یا دیگران است که تکبر را در سایه دارد و محرومیت را در آخرت، مگر، و مگر که برای خدا باشد و خدا با او، که مردان خدا را سایه نیست تا شبح کبر در آن خانه کند، که همه پرهیزکاران است). حقیری مقام طلب، در کلبه بر صدر می نشیند، و در نگاه حقارت می پراکند، و در صدا توجه می طلبد، و در حضور پای می فشارد، از خلوت نفس، آنجا که می شود تا بیندیشد، می گریزد، اهانت می کند، ناسزا می گوید، پرخاشگر و پرخاشجو است که شیاطین چنین اند. علی را آن هنگام که هنگامه غدیر بود می نگریم که به آن همه تبریک های چاپلوسانه توجه نکرد که او برای خدا که علی برای خدا بود. کفش بی ارزش تر است مگر. . . (۴۷). و از آن جا به دیار کفر می رویم، آنجا که شیطان به خدا کافر شد که گفت من چنینم و او چنان. این دنیای ما همه پر است از این گونه! و نایاب و کمیاب است از آن گونه که علی بود و پیروانش، ولی سرای آخرت را با ما فاصله ای نیست، و آن هنگام که جاهلان آنان را مخاطب قرار دهند سخن به سلامت گویند، در نارواها حضور نیابند، و در گذر از بیهود گیها بزرگوارانه

بگذرند. س ه ۱۱/۲/۶۳

## ازدواج

## ازدواج (۱)

آیات الهی با ما سخن می گویند و ما را به خدا، به عظمت خدا، به قدرت خدا به اقرار می نشانند که آیات الهی همه (و از آیات الهی اینکه همسرانی از نوع خودتان خلق کرد تا به آنان آرامش یابید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد همانا در آن نشانه هائی است برای مردمی که فکر می کنند). تفکر و اندیشه در آیات مقدس مربوط به زناشوئی نیز فکر هر اندیشمندی را در عظمتی از حیرت فرو می برد، آنجا که آرامش و محبت است، آنجا که مانع معاصی و انحرافات است، آنجا که کودک پای به عرصه می گذارد، می خندد، می گرید، سخن می گوید، راه می رود و پدر و مادر را به رفتن توجّه می دهد؛ در جمع، همه تبتّه و زیبایی، همه تکامل و تقواست، چرا که همه در راه خداست و در راه خدا همه هر چه هست زیباست. دختر جوانی که تلا-لویی از نور ایمان بر چهره دارد و پرده عفاف بر آن، نام خدا می برد، و با جوانی مؤمن که خون ایمان در هر دو می دانند که زناشویی فقط یک تسلی و تعیش نیست، بلکه جهاد مقدّسی است که به کمک هم شروع می نمایند و در راه خدا یار و یاور و همسر یکدیگرند، و در طول زندگی چه گذشت ها که ذخیره می کنند و چه رحمت ها که و مردان پاک برای زنان پاک اند). *فَتَنَّةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ* (۴۸) (اگر کسی نزد شما به خواستگاری آمد که دینش و امانتش مورد رضایت بود توافق کنید و گر نه فساد بزرگی در زمین پدید آید). پس آن که به نماز گرایش ندارد، و در روزه تمارض می کند، و در هنگام دفاع تجاهل گراست، او شوم است نه شوی، و مقدّمه بلاست نه زندگی و صفا. اینان در خور زنانی اند که صدا به نامحرم می لرزانند، و دیده از دیدن که لله لله (زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک برای زنان ناپاک اند). اصل دوم برای شایستگی در ازدواج امانت است، باید دانست که ازدواج به مفهوم خلج ید از خواستهای طبیعی نیست، چرا که لامحاله در زندگی زناشویی دو فرد، کم و بیش اختلافات تربیتی، اختلافات روانی، موانع طبیعی، بیماریها و محرومیت همراه است، اگر امانت در بین نباشد هر لرزشی را لغزشی در پی خواهد بود، و اگر طرفین ازدواج را از امانت نقصی حاصل آید، نقص در بهره گیری صحیح از ازدواج خواهد بود، آنجا که باید دست و دیده و دل حتّی در فشار محرومیت ها امین باشد، و از ابلاغ دانش ها، پیام ها، گفتن ها، شنیدن ها، و امر و نهی ها. پس اگر امانت نباشد چه می ماند؟! زن را چادری که او را بپوشاند و مردی از مردان خدا که بتواند بر او اعتماد نماید که از او، از دین او، از دنیا و آخرت او، از فرزندان دفاع نماید کافی خواهد بود، و بقیّه فرع است که اگر نبود نباید اصل در هم فرو ریزد. و آنان که سنت های بی جا می گذارند و جز تقوی و فضائل اخلاقی را ملاک قرار می دهند اگر بشود باید گفت که مشرکینی را می مانند که در کعبه، بت نیز می پرستیدند، چرا که آنان که مشرک بودند، به خدا هم اعتقاد داشتند، و اینجا نیز چنین است که هر دو را می خواهند، و خداخواهی آنان نیز برای مزایایی است که یک فرد خدایی در زندگی منظور می نماید. (ناتمام) س ه

۱۷/۲/۶۳

## ازدواج (۲)

(به ازدواج در آورید مردان بی همسر و زنان بی شوهرتان را و شایستگان از بندگان و کنیزانتان را، اگر تهیدست باشند پروردگار از فضلش بی نیازشان نماید و خداوند وسعت دهنده داناست). آن هنگام که پسر و دختری عهد زناشوئی می بندند، در آن هنگام، و در آن هنگامه احلام طلایی، آنچه مطمح نظر است واقعیت های این مسیر است. برای آنان که خدایی اند، نام خدا از مبداء تا معاد و تا همیشه، نقطه ابتداء و اتکاء و توکل است، که همانند جرّقه ای یکباره این همه وسعت را روشنی می بخشد، و هدف را الهام می دهد. در این شیرینی تواءم با تشویش، همه خود سپردن به خدا تجلّی می نماید، و در این وادی خلوص، آوای قلب

منعکس می شود و طهارت به پاسخ می آید، و باز که خدایا این شریک زندگی چگونه موجودی است؟ آیا انسانی والاست؟ یا دیوی درنده است؟! که شناخت های قبلی هر چه باشد ناقص است، آیا یاری در طهارت و پاکی است؟ و یا وسوسه گری از فرمان برداران شیاطین است؟! اینجا، باز امتحانی از نو شروع می شود، و جهادی در واقعیت ها با ابعادی ظریف و نوسانات و پیچ و خم های درهم که اینک عرق های هیجان به خشکی می رود، و زندگی علی ای حال لبخند می زند؛ اگر به صراط مستقیم الهی طی شود، با تناسب با سازندگی آن در راه تکامل، مددهای غیبی فرا می رسد، و با اندیشه در حساب رسی های خود استمرار می یابد. و اگر راه الهی نباشد، در وسوسه های شیاطین محاصره می شود، در حرارت لذت های مجازی در تاریکی و ابهام فرو می رود. همسری نابکار، فرزندان ناسالم، خودپرستی ها، جاه پرستی ها، همه برای دوری از خدا او را در منگنه قرار می دهد و به صورت قباحت ها، وقاحت ها، نادرستی ها، آلودگیها جلوه می کند که شهرها و کشورها را فرا می گیرد و هم اکنون که چه بسیار چنین اند. با توجه و دقت در دو مورد بحث و مشابه آن در دوره زندگی، رستگاری در دو اصل دین و امانت محرز می شود که در هم ادغام اند، چرا آن که به خدا توکل می کند، تسلیم شیطنت ها نمی شود، و آن که عملا و با اخلاص به خدا توجه دارد، هدایت شده است و می شود، و برای این گونه افراد مسیر تا حد ازدواج و از حد ازدواج تا ابدیت مشخص است و انحراف ناپذیر، و این مشخصه فلاح و رستگاری است. آنان، آن همسران، با تبعیت از دین، با توجه به مکروهات، هم این عزیزان اند که حفظ می نمایند خود و اهل خود را از آتشی که سوخت آن از سنگها و انسان هاست که بر آنها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ن ارا و قودها الناس و الحج ارة علیه املائکه غلاظ شد اد لا یعصون الله م امرهم و یفعلون م اس ه ۲۴/۲/۶۳

## جنگ

آن هنگام که مردم نابکار حق ها را می ربایند و بی گناهان را به خون می کشند و فضائل عالی انسانی را می زدایند و می روند تا در عمق فضاقت ها و وقاحت ها همگانی را غرقه کنند، اگر نیکان مبارزه نکنند و دفاع ننمایند، بدان و شیاطین با شدت و حدتی که از کفر و نفاق دارند نمی توانند که آرام بگیرند، و مردم را به لطائف الحیل به گمراهی می کشانند و گرداب ها از واجب گشت با اینکه مکروه طبع شماس است، شاید چیزی مکروه طبع شما باشد و آن برای شما خیر باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر باشد خدا می داند و شما نمی دانید). معمولا ما انسانها با برد اندیشه خود مواضع را ارزیابی می نمائیم، و توجه به این حقیقت که علم و اندیشه ما محدود است با باورهای ناصحیح تعارض دارد، ولی لطف پروردگار در این آیه شریفه تبه داده که اندیشه شما قادر به درک کلی در تشخیص خیر و شر نیست، و این اشاره رحمانی برای تمام دوره زندگی و در کلیه ابعاد به آن می تواند رهگشای ما در کوره راههای اندیشه باشد، و در نتیجه، وارستگی های اندیشه را از قیود در تباهی ها نوید دهد. الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بُرٌّ (۴۹) لله لله (در مقابل هر کار نیکی، کار نیک دیگری هست که از آن بهتر است تا وقتی که مردی در راه خدا کشته می شود، که وقتی در راه خدا کشته شد، از آن بهتری وجود ندارد). و اما نبرد کافر و متجاوز به مقصد احدی السیئین است، چرا، اگر پیروز شود پیروزی در گناهکاری است و چه و آنها که در ابهام ناباوری از این حقایق اند را، به صلاح است که به خود آیند، و با توبه و تزکیه خود را به راه آورند که عمر با شتاب در گذر است، و طولانی پنداشتن عمر فریبی از تاریکیهای گناهکاری و خفقانی از به هم پیوستن یک رشته تباهی هاست نَفْسِي طَرَفَةً عَيْنِ أَبَدًا (۵۰) که (خدایا به هیچ وجه مرا حتی به مدت یک مژه به هم زدن هم به خودم وامگذار). س ه ۸/۳/۶۳

## عینیت در کمکهای غیبی

در آن هنگام که حد، مرز زندگی مجازی و حقیقی است، کیفیت غیب برای همه قابل درک است، چرا که وجود خلاصه می

شود و توجه تثبیت می یابد، و هم آن هنگام که محدوده جبهه جنگ باشد؛ چه شلیک هر گلوله فریاد رحلتی است. در آنجا، معاندین را همه وحشت فرا و هم روح پاک و اندیشه رسا و نورانی از حکمت را همیشه درک چنین است که بصیرتِ اعماق را هم در توجه دارد، و آن که آن را ندارد خود را هم نمی بیند، که قطره ای آب، برگی گیاه و گلبرگی از شکوفه نیز، همه پیام غیبی اند، که همه هر چه هست عظمت است! و در درک همه تعالی اندیشه! همه راهبری به سوی این همه ملکوت است، که خدا را به وحدت، به قدرت و به همه نامهای زیبا می ستایند. آن هنگام که روح از طغیان ها و طوفان های جسمی در امان باشد، و از این گونه وابستگیها که دنیای ما در اقتضا دارد، و خوردن ها و آشامیدن ها و خواستن ها، جسم را در انحصار نگیرند، در آن هنگام که فرشتگان رحمت با ما در فاصله نباشند، و در آن زمان که سخن ها و نگاهها و شنیدن ها و توجه های حرامی روح ما را زمین گیر نمایند و اندیشه ما را از کارآئی و روشنائی باز ندارند، آن هنگام، همانند هنگامه صوم مردان خداست که ماه رمضان و ماه قرآن، و ماه میهمانی خداست، که همانند وقوف در مرز زندگی مجازی و حقیقی، اشعه های غیبی جانها را روشن می نمایند و حالت اولیاء خدا تجلی می یابد که خود این مجموعه ای از تجلیات غیبی است. اکنون باز فراتر می رویم، و خدا را به دعا می نشینیم، و در قرآن پروردگار را به سخن، آنجا، در سرسرای غیب که خود آنرا شاهدیم، دیدگان را به قرآن جلا می دهیم و نگاه را پیک غیب می نمائیم، که صوت جان نواز قرآن دیواره قرون را کمال، در کمک غیبی و هم در این همه عیبت، لبخند زدم! چرا که به یاد صحرای طبس افتادم و آن همه شگفتی های دیگر از کمکهای غیبی که در جبهه ها داریم! قلم را بوسیدم و در کنارش آرام گرفتم، همگونه شهیدی که در کنار اسلحه خود به خواب می رود. ولی او در صحرای محشر با اسلحه خود آرام و زیبا قدم برمی دارد و بدون سؤال و جواب از باب المجاهدین وارد بهشت می شود، ولی مرا وحشت بیداری و ولوله گناهکاری در پی. س. ه ۱۴/۳/۶۳

## ادب

اعمالِ بهترین روش، در رابطه با باری تعالی جلت عظمت، با افراد اجتماع در سطوح مختلف، و در نتیجه نسبت به که فرمود: ((اَدَّبْتَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي)) (۵۱) (به نیکوترین صورتی پروردگارم مرا تاءدیب فرمود). احتیاج دارد و عقل به ادب نیازمند است). این اشاره حکیمانه بسی کارساز است و علت آن است که ادب ما مبتنی بر فرامین و اشارات الهی است، و مادام که عقل بر مبنای ادب تشحید می شود استمرار الطاف الهی تبارک و تعالی را شامل است، و به این مناسبت، عقل بدون ادب نمی تواند، نامحدود، صلاحیت ها را تشخیص دهد، و آنرا در ابعاد زمانی و مکانی عمومیت بخشد و بر صحت و سقم مطلبی صحه گذارد، چه پشتوانه ماوراء ادراک بشری و خدائی ندارد، پس عاقلترین فرد مؤدب ترین می باشد، و لا محاله مؤدب ترین آن باتقواترین است. آنچه می دانیم از ادب و آنچه باید بدانیم از آداب الهی در هم ادغام می شود و لزوم به دانش بهترین، فریضه علم را تفهیم می نماید. نور تقوی در عمل به دانش های الهی به آن تلاؤ ابدی می بخشد و در این درخشش خالص ترین و خالصانه ترین منبع فیض در نظاره می نشینیم که فرمود: ((طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِيْلِهِ عِلْمُهُ وَعَمَلُهُ وَحُبُّهُ وَبُغْضُهُ وَأَخْذُهُ وَتَرْكُهُ وَكَلَامُهُ وَصِيَمَتُهُ)) (۵۲) (خوشا به حال آن که خالص گرداند علمش را برای خدا، خوشا به حال آن که خالص گرداند عملش را برای خدا، خوشا به حال آن که خالص گرداند دوستی اش را برای خدا، خوشا به حال آن که خالص گرداند دشمنی اش را برای خدا، خوشا به حال آن که خالص گرداند گرفتنش را برای خدا، خوشا به حال آن که خالص گرداند ترکش را برای خدا، خوشا به حال آن که خالص گرداند سخنش را برای خدا، و خوشا به حال آن که خالص گرداند سکوتش را برای خدا). س. ه ۲۲/۳/۶۳

## حجاب

حجاب دارای اهمیت بسیاری در ابعاد مختلف است، و از نظر ادب اسلامی در تعالی اندیشه، در صفا و نورانیت معنوی، فوق العادگی مخصوص دارد، و در حد کمال به نفوذ شیاطین حتی از نگاه و صدا دور باش می گوید، شیری بی شائبه به کام طفل، و محفلی خدائی برای خانواده تدارک می بیند، تا بتوان در خلوص آن، کلام خدا را شنید و راه خدا را در کناره درستی های آن تشخیص داد، و جهاد راه خدا را آرزو کرد. حجاب ماء منی است از قرب الهی برای دعا در جهت صلاح و سداد فرد و اجتماع، و نیز علیه عفريت هوس، تجاوز، خیانت، سنگری مستحکم است که رضای خدا را به یاری دارد. اینک به دنیای نورانی قرآن می رویم و به سوره مبارکه نور! آنجا که آیه حجاب تا همیشه می درخشد و در تلاؤ خود آنها که نه خود نگاه به نامحرم می کنند و نه اجازه می دهند که نامحرم به آنها نگاه کند، از بندگان خوب خدا هستند که رحمت خدا بر آنها باد، که هم خود گناه نمی کنند، و هم گناهکار را در انجام گناه یاری نمی نمایند، چرا که گناه ظلم است و گناهکار ظالم، و کمک به ظالم در اعمال گناه در هر شرایطی خود گناه کبیره است، و اولین اثر گناه، تاریکی حضرت امام روح الله الموسوی الخمينی حفظه الله تعالى در مسئله ۲۴۳۳ نگاه به صورت و دستهای بانوان نامحرم را بدون قصد لذت نیز مجاز ندانسته اند آنجا که می فرماید: ((بلکه احتیاط واجب آن است که بدون قصد لذت هم نگاه نکنند)). از جمله مفهوم احتیاط واجب برای مقلد عدم جواز می باشد که تخطی از آن حرام و گناه است و به عبارتی دیگر نگاه به صورت و دستهای بانوان نامحرم بدون قصد لذت هم گناه و حرام است، به علاوه کلیه موارد ذکر شده در مسئله ۲۴۳۳. س ه ۴/۴/۶۳

## تبلیغ

نسیم رحمت الهی بر جان های فرسودگان از تباهی و ندانم کاریها، با کلامی از پیامبر و کتاب خدا آغاز می شود، که این باور صحیح است که امروزه این گونه می درخشد، و در مقابل اسلام درباری و... رخ به واقعیت می نماید، که همه مسلمین جهان قلب و روح به پیرامون آن دارند. و از جاودانگی اسلام آنکه می تواند حیات خود را حفظ نماید، و در این برهه از زمان در اسلام تشیع ما شاهد این ماهیت هر شیئی خود مبلغ آن است، مبلغین ما باید مظهری از جلال اسلامی و شکوه از نور ایمان باشند و می رود تا باید که همه این گونه باشیم. آن زائری که به خانه خدا می رود باید نخست رسالت خود را زمزمه کند، همچنان آن رزمنده که صمد گفتن را با خون خود تبلیغ می نماید، و آن عالم ارجمندی که شعاع نور و تقوی می پراکند تا در تبلیغ، آنچه را از اسلام به ما رسیده بجا و به موقع به دیگران برسانیم، چرا که امروز اسلام مطرح است، و همه می خواهند بدانند آنچه از اسلام را که نمی دانند، و این موقعیتی استثنائی در خیر رسانی تبلیغی است! اکنون از اقصی نقاط جهان تا نزدیکترین، در اجتماع کاخ نشینان غرق در شهوت و ثروت و فجایع تا کوخ نشینان گرفتار، همه محتاج واقعیات اسلامی اند که دین فطرت است، و این بر عهده ماست که رسالت تبلیغ را که امانتی گرانبهاست نیکو بانجام رسانیم، چه هر انحرافی در هر جا که به سرچشمه اهمال ما منتهی شود و بالی بر ما خواهد بود، و آن روز که روز حساب و عقاب است روزی سخت است و سخت نزدیک است! آن کودکی که در راه تولد است تا آن پیری که تولدی دیگر در فرا روی دارد همه در فرار از آلودگیها چشم به تبلیغ جان بخش دارند. این همه تبلیغات غیرانسانی و حملات ناجوانمردانه که در برابر اسلام ماست همه از رُعب دشمن از اسلام است، و مادام که بر لب زمزمه خدا، در قلب شوق لقاء، و در حافظه فرامین خدا را به یاد داشته باشیم، عصای موسی را در محو نادرستی های جادوئی در کف خواهیم داشت و هم خواهیم توانست ریحاله های سوار بر خر دخیال را به شناخت همگان در بیاوریم، که با زرق و برق مجازی، همه را با خود به قهقرا می کشانند، و در این راه خدا یار ما و س ه ۱۱/۴/۶۳

## ظلم

ظلم یا تاریکی های انحراف، وجودها را فرا می گیرد، تا آن روز که خود همه تاریکی، خود را همه در تاریکی می بیند، در اکنون از ظلمات ظلم یکی پس از دیگری: در آن هنگام که هنگامه معراج است، و روی بر خدا داریم، و جان در ذکر او، مبادا ما را که ظلم فرا گیرد، که اگر از همه نبریم، ظلم: آنجا که در فراغیم و در تاریکی خواب، که شبی از عمر را با مرگی در حیات به سر آوریم، در این ظلم بر خود که قدمی به روشنایی بر نداریم، آنگاه که مرغان در ذکر خدایند! و فرشتگان در تسبیح پروردگار! ظلم: آنجا که حقی بر ذمه، و حرامی در باطن و خلافتی در صدا و نگاه و در اندیشه، که زمین به ناله در آید، که خدایا! از این آلوده سنگین!! ظلم: آنجا که بر دشمن خدائی لبخند آوریم، و بر دوست خدا نیشخند، و بر منافقی رحمت آوریم، و بر دوست گناهکاری شفقت، که همه سیاهی و سیاهکاری است و ظلم است و تاریکی، چرا که بر راست گویان توحیدی تمایل به ستمکاران راه ندارد که (وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ) (۵۳) (و میل نکنید به آنان که ستمکارند، که آتش شما را فرا خواهد گرفت، و اولیائی جز خدا بر شما واقعیت ندارد، و بعد آن نیز یاری نخواهید شد). ظلم: آنجا که از دعا لب فرو بندیم، که سلاح مؤمن است، و غفلت از آن ستم بر خود و خویشان و بر دوستان خدا و جنگاوران اسلام، و بر گذشتگان و آیندگان. خدایا! اگر تو نخواهی ما نتوانیم، و این ظلم است که توانائی ما را در درخواست نیز بفرما که فرمود: ((اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا)). (۵۴) س ه ۱۸/۴/۶۳

## کتاب

کتاب معاشری است که در سکوت سخن می گوید و مصاحبی است که تا هر جا به همراه می آید. از گذشتگان می گوید که به کجا رفتند، و آنگاه که بودند چگونه زیستند، چه می گفتند؟ و چه می شنیدند؟ و آیا نگفتند که تا به کجا می رویم؟ اما کتاب در آنجا که فاقد صلاحیت ها باشد ابتدای ابتلائات است چه امکان انحراف فرد یا افرادی را به دنبال دارد که گاه نمی توان با صرف سالیان سال آنها را به صراط مستقیم آورد! نویسندگان چیره دست و شعرای ارزنده می توانند خدمات زیادی در اصلاح جوامع بشری داشته باشند اما گاه در اشعار بسیاری از شعرا و نوشته نویسندگان نکات بسیاری وجود دارد که با واقعیت های اخلاق توحیدی منافات دارد و فاقد شناخت معارف حقّه است و اگر شعر یا نثری بتواند که می تواند باقیاتی صالحات باشد، شعر و نثری نیز می تواند که باقیاتی سیئات باشد و دامن نویسنده و مسئولین امر را هیچ گاه رها نکند. تکرار مکررات در کتاب های مختلف با اسماء متفاوت بدون اینکه نتیجه مسلمی داشته باشد همه اتلاف وقت است، دروغ پردازیهای ماهرانه و احساس برانگیز در رمان و داستان های غیر واقعی و یا مبتنی بر واقعیت های غیر اخلاقی ممرّ اعاشه فروشندگان و ناشران و نویسندگانی است که اعصاب خوانندگان را به تاراج می کشند و پول و وقت آنان را به یغما می برند و هم اینکه تاءثیر دروغ های مکرر و فراوان در اینگونه نوشته ها اصل واقعیت ها را در کلتی به زیر سؤال می برد و در این رهگذر شیطانک شک بر حقایق تار می تند، اندیشه را تخدیر، و تحمیق را گسترش می دهد در حالی که باید از عمر محدود در حرکت بسوی واقعیت ها و در تکامل ایمان و استواری اندیشه مدد گرفت. در قبال مسئولیت جهانی اسلام، کتاب برای مردم مشتاق به رستگاری، باید از تضمین و تبیین شرعی بهره مند باشد و محک آزمون در همه گفته ها و نوشته ها بایستی قرآن کریم و احادیث صحیحه باشد تا همچنان نور بپراکند و حیات ببخشد، آری قرآن کریم که ریب و شکی در آن نیست و هدایتگر پرهیزگاران است، و احادیث صحیح که شاهد قرآنی دارند برای انسان های وارسته که می توانند ببینند و بشنوند و درک نمایند. س ه ۲۴/۴/۶۳

## شومان خوش خبر

یاد لقای پروردگار که آمیزه جان و پنهانی روان است لبخند می آفریند، و بر چهره از انتظار فرسوده مرد خدا تبسم می نشاند! آن



شیفته راه خدا که همیشه در دیدار اوست را، دیگر لحظات لغزنده آزمون زندگی به پایان می رود، و واقعیت، در حد کمال، رخ می نماید. تا آن لحظه، چه شبها که با اشک و ندبه، و چه روزهای خاموش ولی در فریاد و غوغا باید که تا سپری شود. مرد خدا که بهشت در پیش روی و زمزمه فرشتگان در کنار دارد، با آن همه فاصله با گناهکاران، ولی در میان آنان زیستن، نوح را به یاد می آورد و لوط را و چه ها که دیدند! و مولود کعبه را، آن که بتها را فرو ریخت، اما بر بت پرستان تا آن دم که گفت: ((فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ)) (۵۵) (به خدای کعبه رستگار شدم)! آن شوم مرد خوارجی که به دروغ نام عبدالرحمن داشت، چرا بندگی شیطان را برگزیده بود؟ و به جای آنکه نفس را می داند؟ در نهایی از شقاوت خدعه کردند که به خود خدعه کردند چه ندانستند که دوست خدائی را به نهایت سعادت راه مرد خدا بر آنان می نگرد و لبخند می زند، لبخندی تلخ، که تلخی آن از تأسف است بر آنان و شیرین آنکه نوید وصال در مقدس که گفتند و می گویند: ((يَا أَيَّتُهَا كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا)). (۵۶) س ه ۱۵/۶۳

## فریاد

فریاد! فریاد! و باز هم فریاد! که زندگی همه فریاد است؛ و آن کس که فریاد ندارد، حیات ندارد! فریاد از این همه دیدن ها و ندیدن؛ و از این همه شنیدن ها و نشنیدن، و از شگفتی های عظمت آفرینش، از شوق ها، تولدها، مرگ ها، فریاد از این همه جوانی و جهالت و بی خبری و وقاحت، و از این همه جبرونی و شکستگی و واماندگی و قباح. فریاد، فریاد، و باز هم فریاد، که زندگی همه فریاد است و آن کس که فریاد ندارد، حیات ندارد! آری همه سخن به فریاد می گویند، و همه ذرات وجود در جوش و خروش و فریادند و هم آن هنگام که موجودی انسانی دنیا را وداع می گوید، و همان جسد بی جان که بر زمین افتاده است، آیا همه فریاد نیست؟! چه بسیارند که فریاد دریا، فریاد طوفان، و فریاد مظلوم را می شنوند ولی نمی شنوند؛ مظلوم! آنجا که از غوغای جان فریاد بر می دارد که ((يَا صَيْرِي خَ الْمُسْتَضِيرِ خِي ن)) (یا فریادرس فریاد رسی خواهان). فریاد جنگل را شب هنگام شنیده اید؟ که چه پر توان و شکننده است، غرّش درندگان را از درماندگی، زوزه شغالان و گرگان را از واماندگی، در مقابل فریاد وحشت ها و تاریکی ها! اما: آنجا که فریاد به ناله و ناله به مناجات و زمزمه در می آید، آنجا، محضر خداوند تعالی است، که مؤ من همیشه در محضر پروردگار است، آنجا فاصله از بین می رود، که همیشه چنین است، و تاریکی های اندیشه درخشش حاصل از تفکر رحمانی تلاؤ می گیرد، و اشتیاق در التجاء، و سکون بر صراط مستقیم حاصل می آید، و انسانی آن گونه تا آنجا می رود که دیگر نه ترس و نه جوع، نه نقص در مال و اولاد و ثمرات او را به فریاد نمی آورد و آنچه از خداوند تبارک و تعالی بر اوست، بشارت است، درود است، مؤ من آنجا که بایسته است خشم خود را فرو می برد و در آنجا که باید، عفو می نماید و در گشایش و تنگی آنچه دارد از علم، از مال، از سخن نیکو و هدایت گرانفاق می کند، و اینها همه موهبت الهی است و بر این روال بودن همه سعادت است و سعه صدر و شادی آور که رضای پروردگار در آن است. س ه ۱۶/۵/۶۳

## ثروت

مال مبتلابه انسانهاست و بلا و آزمایشی مداوم، مادام که زندگی ادامه دارد. گیر و دارهای زندگی و محرومیت ها و عقده ها، اغلب چشم بصیرت را از دیدن و درک کردن شومی های ثروت، باز می دارد. حد صلاح ثروت آن است که انسان را از ذلت سؤ ال برهاند و یا مؤ منی را، و انحراف فقیری را مانع شود، و جاهلی را بر راه خدا دارد، و با دوری از اسراف و تبذیر و تشریفات اضافی به کدورت ها دورباش بگوید، و زندگی آبرومندی را تاءمین نماید، و در کمبودها غنای فقر را قدر شناسد. و توفیق در این امر مهم منوط به ایمان استوار است، چه اتکاء به خداوند تبارک و تعالی اصل کلی است، تا اتکا به ثروت دست ندهد، که گاه شرک و کفر و ثروت آمیزه ای در هم دارند و امهات معاصی اند. ثروت، امکانات در اختیار می گذارد، پرخوری ها،

پرخوابی ها، پرخوابی ها را به دنبال دارد که هر کدام سرداران فجایع اند. کامجویی های مکرر، ذائقه ها را از کار می اندازد و نمک چشائی های حرام و شبهه ناک رخ می نماید و غفلت مرگ ناخواسته در آستانه در ظاهر می شود که پیر و جوان نمی شناسد و قدرت ها را در هم می شکند، او که این همه دور می نمود، اکنون نزدیکترین است و کمترین فرار و مهلت از آن ممکن نیست و پایان زندگی شرک آلود و (به شگفت نیارود تو را اموال و اولادشان چه خداوند اراده فرموده است به آن وسیله آنها را در دنیا عذاب نماید و جانشان را بستاند در حالی که کافرند). ثروتمند حجم و تنوع ثروت را عظمت و جمال خود می پندارد و از درک اتکاء و وابستگی شرک آلود به ثروت غافل است، که اگر فقط همه عیب ثروت همین بود در زشتی کافی بود. مادیات زندگی، انسان را به بندگی می گیرد و فطرت خداشناسی را از تکامل باز می دارد. بنده ثروت بودن قابل قیاس با مسئله بندگان در سابق نیست چه در آن نوع بندگی، باطن و معنا از تصرف محفوظ و قدرت تعقل و تفکر و ذکر در حفاظ گنجینه خاطر بود و انسان های آزاده و مردان خدائی، چون لقمان و سلمان، روزگاری را در بندگی گذراندند ولی وجود و شخصیت انسانی خود را حفظ کردند و در راه خداشناسی توفی آنان را حاصل نشد، ولی مال و ثروت و آنچه تعلق خاطر را به همراه دارد هر روز بیشتر و بیشتر ذهیتات را در حیطه می گیرد، و در واقع هر چه که متعلق به ماست، ما نیز تعلق خاطر به آن داریم، و این تعلق متقابل، ذهیت را فرا می گیرد، و با این واماندگی ذهنی فراغ لازم را برای حضور در محضر خداوند تعالی از دست می دهیم و تعالی نفس تا صفر تقلیل می یابد، و این مسیر بنده ای نیست که در اثر تقرب الهی وقتی بگوید ((باش)) شیئی موجود شود! پس به هر نسبتی تعلق خاطر به موضوعی داشته باشیم، در واقع در تعلق آنیم که اگر تعلق خدائی باشد، در تعلق خداوندیم و اگر نه، در اختیار غیر س ه ۲۳/۵/۶۳

### حیا و بی شرمی ها

قرآن کریم درباره دختر شعیب که با حیا قدم بر می داشت، نمونه ای از زیبایی را در عفت و پاکدامنی به تصویر کشیده است، و هم به عکس آنجا، آن که بت را پوشاند، تا او را نبیند، و بر گناه او ننگرد. آن زیبایی نخستین از ایمان به خداوند تعالی نشأت داشت، و این وقاحت دوم، از آنجا که بر بت وابسته بود که ((لا- ایم ان لمن لا- حی اء له)). (۵۷) آن که در همه حال خدا را پرستیده باشد، خود همه زیبایی است در همه حال هاله ای از حیا دارد که ((حیاء نور ایمان است)) (۵۸) آن کس که ایمان دارد، حیا دارد و از خود نیز شرم می کند که بهترین حیا، حیا از خداوند تبارک و تعالی است، و هم اینکه انسان از خود، و از وجدان خود شرم می کند و نمونه اش آن پیر مادر روستائی است که از فاصله بسیار دور مرغی را که دارد یا چند تخم مرغی را، خود نمی خورد، و آن را به جبهه می فرستد که او از خود شرم می کند که حتی در تنهایی بخورد و بیاشامد، و جوانان اسلام شاید در جبهه به آن نیازمند باشند؛ این نور ایمان است که فاصله را در می نوردد و به صورت یک تخم مرغ، پیام ایمان می آورد و اعتصام به حبل الله تبارک و تعالی، که خداوند مؤمنین را رحمت کند، و این مسلم است که اگر ثروت ثروتمندان یکباره در راه خدا اهدا می شد، ارزش هدیه کوچکی از این گونه را نداشت که آن وارسته روستائی هر چه داشت همان بود، و هم آن گوهری که از بتخانه سومنات آورده شده بود نیز در مقابل آن بی ارزش بود، چرا که آن متاع دنیائی است و این هدیه ایمانی! از متاع دنیائی گفتیم و به یاد وقاحت های اقتصادی افتادیم، وقاحت در هنگامه جهاد و دفاع، در آنجا که یکی جان می دهد، یکی خون می دهد، و یکی چشم و پا و دست هدیه می کند، دیگری خون می مکد، ثروت می اندوزد، احتکار س ه ۲۹/۵/۶۳

### پرستش تا پرستش

پرستیدن: نهایتی فوق العاده در توجه و کُرنش است، و مطلق آن از آن خداوند تبارک و تعالی است، کما اینکه، همه دستگاه آفرینش در حال اطاعت و نظم و ترتیب، در شکلی شگفت آور به پرستشی خود گونه اند که تاءید آن را ذکر حالت والگی و

شیدائی آمیخته به نظم و سکون و وقار در تمام موجودات و در همه اعصار، دلالت بر جذبۀ خدائی دارد، و عجایب خلقت، همه سخن و همه پرستش است، و این کیفیت، نوشته ای خوانا و گویا و فریادی بیدار کننده، در وسع خاص و عام بر اصل توحید است. پرستش جز نسبت به قادر متعال، در محدوده بت پرستی است، خواه در ماده باشد، و خواه در معنا! بت نفس، بت ثروت و شهرت، بت هوس و در بسیاری از افراد مقام و جاه، حالتی این گونه دارد آنان که جز به حضرت احدیت کرنش می برند در حال عقوبت اند، و اگر به روشنی درک نمی نمایند، از آن است که پنداری در تارِ گناهان دارند، چه فطرت همه موجودات بر یکتا پرستی است و این باور در همه ذرات کائنات است که واقعیت است و قوام بر غیر واقعیت تداوم ندارد، از آتش دوزخ تا زیباییهای بهشتی همه بر مبنای یکتا پرستی استوار است. وقتی به گاه نیاز روی به پروردگار می آوریم و در ارتباطی بس پرارزش، به دعا نشسته ایم، با همه عظمتی که دعا دارد، ولی پرسش است نه پرستش، و پرستش آن است که از همه به خدا روی آوریم و جذبۀ انس پروردگار جذبۀ ای بی شائبه و در خلوص باشد. *غَيْرِ النَّظَرِ أَلَىٰ وَجْهِهِ الْكَرِيمِ*). (لذت حضور او (حضرت باری تعالی) مرا از مسئلت و تقاضا به خود مشغول داشته است، حاجتی جز این ندارم که پیوسته ناظر جمال زیبای خداوند باشیم). (۵۹) س ه

۱۴/۶/۶۳

### سواد و کتابت

قلم! در راه درست، منبع خیر و برکت است که اندیشه ها را از ضمیر و خاطر به صفحه منتقل می کند و این نوشته ها فرصتی در اختیار دیگران قرار می دهد، تا در حال و آینده، در آن تفکر نمایند و بهره گیرند. ولی همانطور که در مورد کتاب گفتیم، مرد خدا باید نخست از تعالیم قرآن و احادیث صحیحۀ بهره داشته باشد (حدیث صحیح سخنی است مدرکی خواهد بود، اگر نیکو باشد همچنان خیر می رساند و اگر نباشد همچنان تباهی می آورد. آن کس که می تواند، اگر ننویسد حقی از خود و دیگران ضایع نموده است، حقی از خود که در آن مورد، مُثْمِر ثَمَر نبوده است و از خیرات بسیار روی گردانیده است و حقی از دیگران که از ارشاد و راهنمایی های او محروم مانده اند. توان خواندن و نوشتن یا سواد خواندن و نوشتن، آن کس را سود می دهد که اگر نوشتن و خواندن هم نمی آموخت می توانست آنچه را که بر سیمای طبیعت و دستگاہ آفرینش نوشته است بخواند و از آن، آنچه را که به تفسیر می آورد بر صفحه خاطر حک کند، این مرتبه عالی انسانی به گونه پیامبران است. در داستانهای شگفت از شهید دستغیب رحمه الله علیه ذکر شده است از خوبان بی سوادی که توانستند بغتاً قرآن بخوانند، از حفظ هم بخوانند و آیات قرآن کریم را در دیدن و شنیدن تشخیص بدهند و به این گونه الطاف الهی شامل حال مردمی می شود که دارای صفای خاطر و نفسی مُزکابیند در حالی که قبلاً نه می توانستند بخوانند و نه می توانستند بنویسند چون نیاموخته بودند و یا نتوانستند که بیاموزند. بر ماست آنچه را که می توانیم، بنویسیم و نیکو بنویسیم و در نشر آن کوشش نمائیم و یا در انتشار و گسترش نوشته های آن که نیکو می نویسد خود را شریک نمائیم، حضرت رسول اعظم اه الله تبارک و تعالی بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةٌ اَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا اَسْبَغَ مَرَاتٍ)). (۶۰) (مؤمن وقتی بمیرد و ورقه ای از او بماند که بر آن علم باشد (تقوی و یقین) این ورقه در روز قیامت پوششی است در آنچه بین او و دوزخ است و خداوند تبارک و تعالی برای هر حرف آن نوشته، شهری وسیع تر از هفت برابر دنیا به او عطا فرماید). س ه ۲۱/۶/۶۳

### کار

سعی و کوشش، در کار مفهوم می یابد که دامنه ای بس گسترده دارد، از جنبش و صرف نیرو در صحراها و کارگاهها تا همه جای دیگر، از اشتغال به تعلیم و تعلم، از اندیشه و تفکر و ذکر و عبادت، و گاه سکوت و خودداری ها، هر کدام به نوعی کار

است و شغلی که مدتی از عمر و وقت ما را اشغال می کند. کاری مفید است که از جهات کلی کامل، و از نظر نتیجه و هدف برتر باشد، پس هر کاری، هر فکری و هر توجهی با اینکه کار است ممکن است در مسیر هدف صحیح نباشد. اختلاط حساب نشده و بی نظمی در کارها، اغلب اثر کار مفید را خنثی می نماید، و نیز نوعی کار می تواند کاری از نوع دیگر را بی نتیجه گذارد، مثلاً اعمال خیرات و صدقات که کاری در حدّ عالی و انسانی است، با منتّ که معمولاً عملی زبانی است خنثی می شود، با اینکه هر دو کار است ولی هر دو مفید نیست و یکی، دیگری را خنثی می کند، برای توفیق در یک کار، توجه به امور و کارهای وابسته به آن ضروری است و بعضی از کارها، اصل و استخوان بندی در رابطه با کارهای دیگر است، مثل فهم اصول صحیح عقیدتی که مسیر زندگی را در حال و هم به سوی آخرت تعیین می نماید و نیز کار بدنی متعادل برای سلامت بدن و خروج سموم از آن برای آمادگی بیشتر در انجام امور مورد نظر؛ چه ناراحتی بدنی به علت وابستگی فعلی بدن و روح، مانع از انجام رضایت آمیز امور و تفکر و تعقل و توجه می شود، مثل آن راننده که با درد سر شدید رانندگی نماید و یا معلمی که با درد چشم به تدریس پردازد. نخستین اصل در کار، باور صحیح این واقعیت است که هر جنبش و حرکت و هر اندیشه و توجه از هر لحاظ به یاری خداوند تعالی است و از این باور درست، توکل نتیجه می شود، و کمک های غیبی برای مؤمن صادق، امید می آورد، که در تقارن با خوف، متعادل می گردد، که خوف از انحرافات و اشتباهات، لازمه ای عاقلانه در این همه ابعاد گسترده است و این همه مسئولیت در مقابل حضرت باری تعالی. کارها وقتی انجام آن از واجبات و مستحبات باشد جنبه عبادی می یابد و در آن نیت خالص در صدر است به آن دیگر را در نهایی از زیبایی ادا فرمود. نقش نیت، بالاخص در امور عبادی، در ارزش کار فوق العادگی دارد! و ساده ترین نمونه آن، شرکت دو فرد در نبردی واجب است که هر دو کشته می شوند؛ یکی با نیتی صادق که شهیدی بهشتی است و دیگری با ظاهری ساز و باطنی ناسازگار که پایانی دوزخی دارد، لذا اعمال در عین محسوس و ملموس بودن ظاهری، در واقع، سایه ای از نیات اند. س ه ۲۵/۶/۶۳

## اعتکاف

(... و به ابراهیم و اسماعیل عهد فرمودیم که خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان پاکیزه دارند). اعتکاف، هجرتی کوتاه از خود به پروردگار است، که ذکر و صلوة و روزه و تنهائی و تفکر، انسان مشتاق را آرامش و تعالی می بخشد، از همه به خدا می اندیشد، و از همه و خود به فراموشی می رود که عبد را عبادتی این گونه، مصداق صداقت است. آن که به دیار دوست می رود، آنجا مقام می کند، با او سخن می گوید، با او می نشیند و برای او شروع و ختم می نماید! راست می گوید و نیکو انصاف می دهد، و این او را ملکه می شود که تا در تشنگی نشئه ای این گونه، عمر به اشتیاق گذراند که این اشتیاق، خود همه اعتکاف است که شوق لقای پروردگار تعالی هم همیشه مؤمن است، و زندگی در عمق جاننش، در هنگامه نماز مفهوم می یابد، و یا در اندیشه و روزه او، یا در قربی چون معراج جهاد و حج و... که هر کدام آخرتی در دنیایند. اگر این کردار مقدّس را، روح و نیت یاری نمی کرد، جنبش بت پرستان را می ماند که در رقص اند و پای می کوبند و همه در بیداد! نه تفکری آنها را سکوت می بخشد و نه تعقلی آنها را به اندیشه وا می دارد، و اگر فاقد کرداری این گونه مقدّس بود، عقل و اندیشه او را یاری نمی داد که در خود فرو رود، و از خود شود، و از توجه بهره گیرد، و از آن خاطره ای اندوزد ادامه حیات را، که اعتکاف، راهی در ابتدای اعتکاف زندگی است و از این همه عظمت ذهنی به راه نور رهسپار گردیم، و با خود، در خود سخن ها گوئیم، از پروردگار جلت عظمت، که عمر به س ه ۴/۷/۶۳

جمعه، در نماز جمعه

(ای مؤمنین! آن هنگام که ندای نماز جمعه داده شود، بشتابید به سوی ذکر خدا، و رها کنید سوداگری را که این برای شما بهتر است، اگر بدانید). نماز جمعه: جمعه و نماز جمعه را قداست و نورانیته فراگیر است، و نموداری است از اجتماع و اعتصام به وضو، و حرکت به سوی مصلای نماز جمعه و شرکت در جمع مردم مؤمن که هر کدام از جانی به آنجا برای نماز می شتابند، خود، سازندگی افرادی الهی است، و دیدار از مردمی که در فاصله کمی از بهشت جاوید خداوند جلّت عظمتّه قرار دارند و آماده عروج به معراج نمازند. آنجا، در آن نسیمِ رحمتِ الهی و در پرواز فرشتگان، دعاها، و استجاباتِها، رابطی در ارتباط بین عالم غیب و شهود است، آنها که در آنجا ایند را، نه مقام سنگینی می کند، و نه فقر و محرومیت ها سست می نماید، آنها مردمی مقدّس اند که در آن هنگامه دعا، دست به دعا دارند و با خلوص، خدا را می خوانند. این اجتماع خدائی، با هدف عالی و مشخص اسلامی، اثر تبلیغات سوء را خنثی می نماید و برای فرصت طلبان و جنجال برانگیزان، فرصتی برای خودنمایی و اغفال کاری باقی نمی گذارد و رُعب الهی، پایان کارِ آن جرثومه های فساد را گاه به فرار به کفرستان ها می کشاند. از خداوند تبارک و تعالی مسئلت می نمایم که نعمت های خود را، بالاخص نعمت نماز را، بر ما رو به کمال دارد و ما را کمک فرماید که از برکات نماز جمعه و از انفاس طّیبه در آن بهره گیریم که محرومیت از آن محرومیت از رحمت الهی در آن مکان مقدّس است، و خطبای ما را یاری فرماید که بی نقص سخن گویند و نیکو امانت داری نمایند که بر مقام الائی تکیه دارند، و اثر تبلیغی خطبای استثماری را خنثی فرماید که دشمن ترین به دین و مردم اسلام، علماء سوءاند و همیشه، و هر کلام، و هر قدم ما را در رضای خود قرار دهد که او بر هر چیزی قادر است. س ۱۰/۷/۶۳

## قضاء

قضاء، در سخن آفرینش به معنای حکم، اراده، امر، و جاری شدن حکم پروردگار یعنی (امر فرمود یا این گونه حکم جاری ساخت پروردگارت که نپرستید مگر او را...). (موجود شود)، و این اصلی مسلم از قدرتِ قادری لایموت است، همان گونه که علم حضرتش بر گذشته و حال و آینده، غیب و آشکار، و هم آنچه در وراء ادراک ماست احاطه کامل دارد. در اندیشه به قضاء الهی و تفکر در وابستگی آن به نظم و صلاح امور، این نتیجه حاصل می شود که خواستهای بندگان بایستی در رضا به قضاء الهی تعالی یابد و قضای الهی، منزّه از تبعیتِ خواستهای بندگان است آنجا که نماید، تباہ گردد آسمان ها و زمین و هر که در آنها است). و امکان دعا در بندگانِ وارسته، از آن است که دعای آن بزرگواران خود دارای حدودی تعیین شده و کیفیتی از قضاء الهی است، و نیز حسنِ یقین آنان باعث رضای آنها به قضای خداوند تبارک و تعالی است که ((بِالرَّضِ اِئِ بِقَضِ اِئِ اللّهِ يُسْتَدَلُّ عَلٰی حُسْنِ الْيَقِينِ)) (۶۱) (رضا به قضاء الهی دلالت بر حسن یقین است). قضاء الهی درباره نیکان و بدان اعمال می شود، هر دو می میرند، هر دو کشته می شوند و هر دو زندگی می کنند، ولی نکته در ذهتات آنها ابتدا می شود و با عمل شعاع می یابد؛ نقطه اصلی در مؤمن، اخلاص توحیدی است و شعاع نخستین آن صراط مستقیم را روشن می نماید و هم او که با اتکاء به خداوند تعالی در این راه قدم برمی دارد، و اما نقطه اصلی در آن دیگر، شائبه کفر گونه، خودباوری و نارضائی از قضاء الهی است چرا، آن که در مقابل خدا هیچی خود را به درک نیوردد در پوچی خود گرفتار شود. مؤمن، منصف، بینا و روشن، و راضی به قضاء الهی است و نور ایمان بر قلب مؤمن اشعه حکمت می پراکند، او درک می نماید بیشتر از آنکه وصف نماید، و این دانش بیشترین او به خدا، باعث رضای بیشترین او به قضاء الهی است که ((اَعْلَمُ النَّاسِ بِاللّهِ اَرْضِ اَهُمْ بِقَضِ اِئِ)) (۶۲) (داناترین مردم به خداوند، راضی ترین آنها به قضاء اوست). س ۲۲/۷/۶۳

## قدر در قضا و قدر

قَدَر در بیانِ آفرینش را ، معنا این است که هر عملِ پروردگار تبارک و تعالی با توانائی کامل از حکمت و مصلحت ، نموده ایم ) ، ليله مبارکه قَدَر ، و نزول فرشتگان در آن به اذن الهی در مورد هر امری ، خود بیانگر عظمت و اهمیّت موضوع است . در توجّه و دَقّت به آنچه در پیرامون ما می گذرد ، همچون ریزشِ حساب و شماره شده قطرات باران ، نزول برف در اشکال هندسی مختلف ، ترکیب اتم ها در کیفیتی خاص ، تشکیل مولکولها ، قوام هسته و حرکت الکترونها در پیرامون آن از روی دَقّت و حساب صحیح همانند گردش ستارگان و کهکشان ها با محاسبه تا میلیاردیم ثانیه و دقیق تر ، نظم و قَدَری در حدّ فوق العادگی و برای هر ذی شعوری محیّر العقول است . درک ها ، اندیشه ها ، نبوغ ها ، مهر و محبت و خشم ، در اندازه های متفاوت و افراد مختلف ، و همین گونه از بی نهایتی تا بی نهایتی دیگر ((دریائی ژرف )) از ((اسرار الهی )) است که کرانه نمی شناسد ، لذا مؤ من را درک این کلیات ، خود حدّی در کفایت است ، و ایمانی بی شائبه بر اینکه اِعمال قَدَر ، چون قضا ، بر نحوی صحیح و حکمت الهی بوده ، و هم باعث نظم و ترتیب امور دنیوی و اخروی است ، و این همه هر چه هست از اوامر و نواهی الهی نیز قضا و قَدَری در صلاح انسانهاست ، در نیل به تکامل ، که آزادی عمل در رسیدن به ثواب و عقاب در آن مضمّن و امور در تمشیتی صحیح در جریان است . در دستگاه پر عظمت خلقت ، آدمی ، گونه ای استثنائی است ، به طریقی که آنچه را انجام می دهد خود انجام می دهد ، و هم خود انجام نمی دهد ، این از دقایق تکاملی و ظریف خلقت است ، چه اتکاء شرک گونه به خود را ، از بین می برد؛ انسان آنجا که اراده نماید برای انجام کاری ، خود را در خطِ انجام قرار داده است و از امکانات داده شده ، استفاده می نماید که خواه نا خواه در محدوده مسئولیت قرار می گیرد ، و در این محدوده ، خوف و رجاء ، متعادل باشد ، باید حقیقت امر را در لزوم تعادل بین جبر و تفویض نیز درک نماید ، و قدم به قدم با اتکاء و توکل به خداوند تعالی و بر طبق دستورات الهی پیش رود تا دوره حساس زندگی که در واقع مَعْبَری در امتحان و تکامل س ه ۲۵/۷/۶۳

### سرنوشت

سرنوشت در آدمی ، آمیزه ای از قضا و قَدَر الهی و انعکاسی از چگونگی وجودی شخص است . در کیفیت وجودی شخص ، آنچه مسلم است این است که انسان در مقابل پاکی و طهارت نفس ، عکس العمل موافق دارد که منشاء آن همان فطرت پاک توحیدی است ، در تاءید این طینت همگانی حتی ناپاکان هم تظاهر به طهارت دارند و از تظاهر به این خصیصه که جذبه عمومی دارد سود می جویند . سرنوشت با ظرافتی خاص که دارد راهنمایی به معبود یگانه است ؛ فی المثل ، در آنجا که انسان اراده به انجام کاری دارد و حتم به انجام آن دارد ، چه بسیار که در آن می ماند ، و هم که چه بسیار مشکلات لاینحل به کیفیتی خاص و به سادگی حلّ و فصل می شود عزم ها و گشوده شدن گره ها خدا را شناختم ) . (۶۳) در سرنوشت ، کش و قوس های زندگی و حالات و حرکات و رفتارها ، سخن هائی است که فیما بین خالق و مخلوق در تبادل است و مهمتر سخن اینکه انسان درک می نماید که در اندک زمانی قبل ، نبوده ، و در اندک زمانی بعد ، نخواهد بود ، او در این توجّه رو به خدا دارد که او را خلق کرد و بر هر چیز قادر است . این درک صحیح ، خضوع می آورد ، توکل می آفریند و به قیافه ، سیمای زیبای تفکر می دهد و او رضا می دهد به آن که رضا و تسلیم می دهد . حالتی این گونه ، خود سهم بزرگی از همه نعمتهای الهی در سرنوشت انسانی وارسته است و این از آنجاست که همه سخن ها به جان و نفس برمی گردد و آن که در این نقطه ابتدائی و انتهائی به توحید رسید خود را به همه عظمت ها رسانیده است ، او باید لبخند زند و باید شادمان باشد به آن امید که دیگر از آن و از این همه شکوفائی جدا نگردد ، و به این امید که دیگر آلودگیها او را نیالاید و در رضای الهی شوقِ رضا سردهد که این خود کفایت از همه چیز است و همه فضائل را در بر دارد؛ خون و آتش در این گونه سرنوشت ها پیک سعادت است ، شادی و اندوه ، با همه هر چه در آن است ، با نفس های آنهاست ) از حضرت احدیّت جَلّت عظمتّه بخواهیم که توهمات نابجا را در هر مورد از ما دور فرماید و بر بصیرت و فهم ما بیفزاید

و همیشه ما را بر صراط مستقیم دارد. س ه ۴/۸/۶۳

## فردا (قیامت)

فردا!: دیروز ما، هر چه بود جز حسرت بر جای ندارد، و امروز ما در محاصره هواها خواهد کرد) پس چه هنگام صرف توشه کنیم فردا را، فردا که نزدیک است، و خدا فرمود، و چه کسی از خدا راستگوتر است. فردا! که بر دهان ها مهر سکوت می خورد، و دست ها سخن می گویند، و پاها شهادت می دهند. فردا! که قیامت است و قیامت از شگفتی هاست، در آن روز! که آدمی از برادرش می گریزد، و از مادرش و از پدرش، از همسر و فرزندان که هر کس در آن روز، گرفتار خود است، و این را خدا فرمود، و چه کسی از خدا راستگوتر است، فردا! که روز تغابن است، روز حسرت است از فرصت هایی که از دست داده ایم، و ما مردم تغابن فردا، امروز آن هنگام لبخند می زنیم که دنیا بر ما لبخند زند، و دنیا در آن هنگام بر ما لبخند تأسف می زند، که شیطان را به خندش آوریم، خدا فرمود و چه کسی از خدا راستگوتر است. فردا! که بهشتیان در عظمتی از شکوه اند، و به وعده های خدا دست یافتند، ما در آن روز چگونه خواهیم بود؟ و ما برای آن روز چه پیش فرستاده ایم؟ جان، مال، حسنت؟ و یا همه آنچه که در امکان ما بود؟ پس اگر خود این گونه نیستیم، دعا کنیم برای آنان که این گونه اند، که رحمت خدا بر مردان خدا باد، آنها که نماز با اخلاص و طهارت می خوانند، به آنها که دیدگان آنها از خیانت و قلب های آنان از شوائب دور است، آنان که در امر به معروف و نهی از منکرند، آنان که فسق و معصیت، قلوب آنان را به قساوت و اندیشه آنان را به تباهی و دیده آنان را به نابینائی نکشانیده است؛ به آنان دعا کنیم که لذت بخش است، به آن بندگان نیک خدا درود فرستیم همان گونه که تا شاید هدایائی این گونه گرانها، رحمت خدا را در توجه آنان به ما، شامل شود و دست به دعا بردارند ما را، که آنان را خدا باد، و از همه التماس دعا کنیم، آن هنگام که در مقابل خدا اشک می ریزند و در هنگامه اخلاص اند و درود خدا بر مگر گروه کافران (س ه ۱۴/۸/۶۳)

## دانش ها

درجه عالی دانش، اغلب در مردم دنیای امروز، در دانشگاهها تداعی می شود، و شاید بر چه بسیار از گمان ها غلبه دارد که تکاملی انسانی در آنجا امکان دارد! در حالی که تکامل حاصلی از تزکیه و تعلیم است و دانشگاههای فعلی دنیا، قداستی برای کرسی تزکیه و تعلیم الهی ندارند، و اگر مدرک، در آمد، عنوان، اختلاط و تفاخر از دانشگاههای دنیا برداشته شود، صف ها، ثبت نام ها، کثرت داوطلب از بین می رود و کشورهای استثماری از این همه شست و شوهای مغزی، و فریب های فرهنگی، و گروههای عظیم ارزشخیز دانشجوئی محروم می شوند، و دنیای کفر و الحاد و فجایع، دیگر آن دجال تمدن نخواهد بود. واقعیت این است که علوم، به پهنای جهان خلقت گسترش دارد، و آنچه در دانشگاهها تمرکز دارد، حدی محدود، باشند آنجا که می فرماید: ((الْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى فَخُذْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحْسَنَهُ)) (۶۴) (دانش ها از حد شمارش بیرون است پس از هر چه بهترین را انتخاب کن). و اصل مسلم اینکه وجود انسانی محدود به ابعاد ظاهری نیست، و تکامل انسان، نخست بر مبنای تزکیه استوار است، و تحصیل علوم، کمکی نیمه مشخص در این زمینه است، لذا اگر تزکیه در دوره های مختلف تحصیل مراعات نشود، بارزترین بازدهی تحصیل علوم، تکبر، تفرعن، غرور و خودخواهی است که راهی به افساد جامعه و سیری به اسفل سافلین است که حوزه و دانشگاه نمی شناسد. در حال حاضر، دانشگاه ما خود جبهه ای دیگر است که فرار از آن فرار از جبهه است و سنگرهای ایمانی باید در آن حفظ و تقویت و از اذتاب و اشباح شیاطین محافظت شود و در آن هنگام که دانشجوی عزیزی احساس مسئولیت در جبهه رزم نماید، دانشجویان بی تفاوت را هم باید به جبهه کشاند تا از نوراتیت جبهه بهره گیرند و هم اینکه دانشگاه را امروز،

سرپرست و همه شما مسئول افراد (حوزه نفوذ) خود هستید) لله . ساخت دانشگاهها باید از آلودگیها حفظ شود و برای کنترل غرائز مانند حوزه عمل شود ، تا احساس تاریکی روح ، در جوانان حزب الله باعث فرار آنها از دانشگاهها نشود که تزکیه مقدم بر تعلیم است و این نوای جان بخش قرآن است س ه ۵/۹/۶۳

## نور

(او ، خداوند است که بر شما درود می فرستد و فرشتگان او هم ، تا خارج نماید شما را از ظلمات به سوی نور ... ) . این درودها ، از رحمت خداوندی در انعکاس توجه ها و تذکراتی ما در حوزه حول و قوه الهی همانند نسیم های آنچه از نور باید بدانیم ، در ارتباط با همه وجود ما و دامنه گسترده حیات ماست ، چه اینکه که در آزمونی از هواهای نفسانی و محیطی فراگیر از گناهانیم و چه در آن جهان که حقایق به وضوح سخن می گویند ، آنجا که گناهکاران به دور از رحمت الهی و منافقین (آنها خود بر خود ستم می کردند) . به نور بیندیشیم ، نه به ماه و آفتاب و اشیاء نورانی که اینان درخششی موقت دارند و در انتظار روز پایانی نشسته اند . همه خود را ، وجود خود را نورانی کنیم تا شب های ما درخشش یابد و سرای دیگر خود را روشن نمائیم . آنجا که همه ، تفصّلات الهی است که خالی از شوائب است ، خود را نورانی کنیم ، قرآن را بگشائیم که همه هدایت و نور است ، آیات قرآنی را از چشم و گوش و قلب خود گذر دهیم ، و جان خود را با آن و در نماز خدا ، از پلیدیها به سوی نور و روشنائی شستشو دهیم ؛ آرام و همیشه با خدای خود ، با ناله نجوی کنیم ، از بیراهه ها به راه خدا رو آوریم که صراط مستقیم و راه نور است ، راه به دوری از فجاج و گناهکاری و تاریکی هاست . به یاد آوریم بهشتیان را که نورشان از مقابل و از راست آنان در درخشش است ، و به یاد آوریم مژده خلود آنان را در بهشت خدا پس با بخشی از ذهن خود با این زندگان راه رویم ، در بخشی دیگر با رفته ها سخن گوئیم ، و در آن بخش دیگر راه خود رویم و هم صدا با مؤمنین بگوئیم چیز قادری ) . س ه ۱۵/۹/۶۳

## نماز شب

باش که خدایت در مقامی ستوده برانگیزد) . اشتغالات انسانی افکار را در محاصره دارد ، و در نتیجه حالت تعالی یا در جا می ماند و یا منحرف می شود ، و این قابل درک است که چه نعمت بزرگی است معراج نماز ، آنگاه که شب و روز چند بار از اشتغالات دست بشوئیم و در محضر پروردگار ، کلامی به اخلاص بگوئیم ، و خود را به خلاصی از گرفتاریها در پناه پروردگار قرار دهیم ؛ چه آنچه از زندگی در پایان قابل لمس است ، بازی کودکانه را می ماند آنگاه که چشمهای حیرت زده لاجرم بسته می شود . و این از هوشیاری است که فرائض را با نوافل در هم آمیزیم ، و در هاله ای این گونه نورانی ، بالاخص شب هنگام ، آن هنگام که تاریکی پر می گستراند و همه به خواب می روند ، و فریبندگی زندگی از به دنبال کشانیدن دیده ها غایب می شوند ، آنگاه که مردان خدا در سرما و گرما بر خود می لرزند ، و آرامش و آسودگی دیگر آنها را می آزارد ، پس ما دیگر چرا بخوابیم ، و چرا برنخیزیم و به آسمان ننگریم ، ستاره ها را که می درخشند ، یا ابرها را که می بارند ، چرا برنخیزیم تا حتی یکبار به خود بیندیشیم ، آن گاه که موقع نماز شب است ، و سجده گاه را مردان خدا زینت می دهند ، و خداوند و فرشتگان بر آنان درود می فرستند ، تا رحمت خداوندی ، از تاریکیهایشان برهاند ، و به درخشندگیها برساند ، که آنچه که روشنی چشم هاست در پاداش آنچه که عمل می کردند) . مردان خدا ، همه را بایسته است که از این پایگاه جلال و جبروت نشاءت گیرند و توشه ساز کنند ، که دشمنان مهیب ، همه در کمین ، قصد ما دارند ، و این سایه رحمت پروردگار بر ماست که آنها را در رُعبی طاقت فرسا در هم می فشارد ، و به گاه پیروزی ، همه کمک های غیبی است که به نام ما اعمال می شود ، و هدایت پروردگار است که ما را در راستای مستقیم قرار می دهد ، که همه هر چه هست از اوست و بازگشت همه به سوی اوست . برنخیزیم که اکل و شرب و سلامت و راحت و آسایش و هم



، دردها و مصائب ما را در بند نگیرد که در غفلت خانه کنیم؛ و آنگاه که ناقوس مرگ به صدا در آید دیگر فرصت از دست رفته است، و گوش فرا داریم آن همه را که هر روز به سوی حق رجعت دارند، و بیان حال آنان خود همه سخن هاست. برخیزیم که نیت خیر و اعمال صالحه را با نجوای روز و زمزمه های شب در هم آمیزیم، که کیفیتی این گونه، بهشت را فراروی دارد و استجاب دعا را در پرتو امید؛ دعا به جبهه و رزمنده، و تحیات به شهدا و مردان خدا، و هم دعا بر من و ما، و بر کودکان ما که در خواب اند و فردائی نمی دانند. س ه ۲۳/۹/۶۳

### غفلت

هسته اصلی تخریب شخصیت را در تکامل انسانی سبب می گردد، چه به گناه ناز و نعمت در سستی و رخوت و به هنگام تنگی و عسرت از شدت درد و مشقت، از شاخص واقع نگری در زمان و مکان و موقعیت خود که نتیجه آن در یاد خدا بودن است منحرف می شود. مرد خدا آن دم که به یاد خداوند تعالی نباشد در غفلت است، و این در عظمت خلقت یک فاجعه است، چه همه، از ذره تا کهکشانشها به دور از غفلت در تسبیح پروردگارند و عدم درک واقعیت ها حاصل گناه، و پرده غفلت، هر کدام از واجبات و مستحبات، تفضلی الهی در کیفیتی عالی در رابطه با خداوند تبارک و تعالی است، و قدر بهره ما از این همه فضائل، در عظمت ذکر ما در یاد خداوند تعالی است که خیزشی از عمق جان می خواهد تا جهش به تعالی میسر گردد. رستگاری، در زیبایی توجّهی خالصانه با معبود یگانه است، چه آنگاه که تسبیح در اندیشیدن است، و چه آنجا که در صوم و صلوة، یا امر و نهی و جهاد و اعمال خیر دیگر، که همه با یاد خدا عظمت یابد و با ذکر حضرتش شروع و ادامه یابد و به پایان برسد. از خداوند تعالی بخواهیم: تا در کشش های دنیائی از یاد او غافل نشویم، و وابسته ترین علائق دنیائی چون مال و آنگاه که در جبهات نبرد می جنگیم، با چشم و گوش و قلب در مسیر الله باشیم، و با توجه به جهاتی دیگر، اعمال ما از محتوا، که نیت قربت و ذکر و یاد خداوند تبارک و تعالی است، خالی نباشد. لباس رزم، جامه تقوی، کرسی امر و نهی، بر ما شومی غفلت نپراکند و غبار تکبر بر ما نیفشاند که اسفل سافلین، هم دور است و هم بسیار نزدیک! نگرش ما اگر برای خدا نباشد، و قدم ما و اندیشه ما و هم این گونه تا همه، همه غفلت است، وای بر ما که این همه و ترس و با صدائی نه بلند، صبحگاهان و شامگاهان، و مباحث از غافلان) (آن کس که از ذکر من روی برتابد، برای او زندگی تنگنا خواهد بود، و روز قیامت نابینا محسورش می نمائیم). (۶۵) س ه ۲۰/۱۰/۶۳

### روحانیت

جذبه های اسلامی که هر روز فراگیرتر، این همه را الله اکبر گویان به سوی خود می کشد، موج جوانانی که هر روزه به دوران بحرانی بلوغ می رسند، خانواده هائی که از نکات دینی و اخلاقی در شئون مختلف بی اطلاع اند؛ اینها همه به وارستگی نیاز دارند که در خط مستقیم فطرت الهی پاسخ گو و راهنمای آنها باشند، این راهنمایان با تقوی دانشمندانی اند که کرامتی پیامبر گونه دارند، آنها واسطه پیام پیامبران اند که می توانند سفره دانش الهی را برای مکلفین جدید بگسترانند تا تاریکیها آنها را فرا نگیرد، و جاهلان عمر به باد داده را راهنما باشند تا بدانند از کجا به کجا می روند، حلال را از حرام باز شناسد، پوچی ها را از واقعیت تمیز دهند، با اندیشه و تجربه ها به سخن نشینند، نیکو زندگی کنند، و واقعیت زندگی در وراء مرگ را یقین کنند. اکنون دیدگان ملمات خود را به دیدن قرآن جلا می دهیم و در نورانیت آیه های آن درخشش می یابیم و هم آنجا که دین بیاموزند که وقتی برگشتند قوم خود را انداز کنند تا شاید بترسند) از اینجاست که ترک و فارس و عرب و اردو و روس و لاتن همه با هم به مرکزی روی می آورند و ضَرْبِ ((ضَرْبَ ضَرْبًا)) به ترنم در می آید تا زبان قرآن و احادیث مقدسه را بیاموزند و به تدریج پای به جهاد ارشاد گذارند که ((إِذَا كُنَّ أَنْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةٌ وَرُنَّ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَائِ الشُّهَدَاءِ، فَيَرْجَحُ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَائِهِ

الشَّهَدَاءَ)). (۶۶) اما چون زندگی ، همه آزمون است و شیاطین انس و جن در کارند و از آن طرف هم نفس اماره ، تا جائی که همه را در رسیدن به آن مرحله که ((إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ...)) (۶۷) إِلَّا رَجُلَانِ عَالِمٌ مَّتَهَنَّتْكَ وَ جَاهِلٌ مَّتَنَسَّكَ...)) (۶۸) عالمی که به نحوی هتک حرمت اسلام نماید ، آن علمایی که هر دم در بند دیگرند همانند وعظالمسلطین ، جاعلین اخبار ، مفسرین نابکار ، مشوب کنندگان اذهان که این همه فسق و فجور از جهتی ارث این وارثین شیطان است ، اینها آن گرگان در لباس چوپان اند که اگر شناخته نشوند انسان های بی آرایش را می آلاینند ، و حکومت حقّه را خواست سقوط دارند ، و این تاریخ است که از آنها سخن ها دارد و جُهِوَالِ مَتَنَسِّكَ در تبعیت از آنها ، افرادی ساده و بی اطلاع یا نابابانی نابکارند که لاجرم روحی از تقوی به درک آنها نمی آید و در آنچه لازمه تزکیه است اعمالی ندارند ، ظاهرالصلاحانی اند که اعمال عبادی آنها توأم با بی نزاکتی هاست لذا ارزش عبادت و دیانت را در انظار ، درهم می شکنند و میل تقوی و عبادت را در دسته ای از افراد می کشند و آنان را غیر مستقیم از نعمت تعالی باطنی باز می دارند ، لذا طلاب عزیز بدانند که تزکیه لازمه وجودی رستگاری است ، و دانش دین واجبی کفائی است ، و در تشکّل روحانیت هر یک مکمل دیگری است و به یقین بدانند که دام های مرئی و نامرئی بسیار در کمین آنهاست و اگر می خواهند خطاکاری را انتخاب نمایند س ه ۲/۱۱/۶۳

### بیدادِ دود

و آدمی در گسترش فشارها ، از تنگنایی به تنگنای دیگری می گریزد تا به نوعی خود را آرامش دهد؛ گاهی به زخارف دنیائی ، و زمانی به شهوات نفسانی روی می آورد و طبایع برگشته از راستای فطرت ، خفّاش گونه به تاریکی می گراید . اینک در دیار راه گم کرده ها ، به دودکش ها بنگریم که ما را احاطه کرده است ، به دودها که از دهان و منخرّین ها بیرون می آید ، از ساده ترین آن تا خانمان براندازترین آن ، ساده ترین آن که سیگار است و بیشتر اعتیادها و بیماریها را مقدّمه است ، خرابی دندان ، آلودگی ریه ، ضعف هاضمه ، تنگی عروق قلب و عروق مغزی ، عوارض عادی و عمومی و حتمی آن است . از میلیاردها سیگار که احتمالاً روزانه دود می شود چه می دانیم ؟ از زمین های مرغوبی که به زیر کشت دارد ! این همه افرادی را که در خدمت دارد ! کارخانه های مُعْظَم و کارشناسان فراوان ! و ادارات عریض و طویل که در اشتغال دارد ! ارزشائی را که می بلعد ! بیماریهائی را که باعث می شود ! اطبائی را که به خدمت می گیرد ! و این همه آلوده سازی هوا ! که در مجموع ظلمی بزرگ است که هیچ وجدان وارسته ای حاضر نیست که حتی با زدن پُکی به سیگار در ظلمی به این گستردگی و عواقب آن سهیم باشد . در قرآن کریم از اسراف و تبذیر ، از کمک به گناه ، از تَهْلُکَه نهی شده ایم ، در حالی که در یک سیگار و حتی در یک پُک سیگار با نسبتی معین همه اینها جمع است . دزدان دریائی وقتی به اسم مردم متمدّن بر سرخ پوستان تاختند و آن همه را کُشتند و سوختند و به مَسْلُخ کشیدند به علّت فرهنگ غلط و سبّیت ، این بلا را که خود مستحقّ آن بودند از ینگی دنیا به تحفه آوردند که می رود تا همه را در دود خود خفه کند . فقط بندگان خوب خدا امید است که از این فساد و همه مفسده ها در امان باشند ، آنها که راهی مشخص و قرآن کریم را فرا روی دارند نه اسراف می کنند و نه تبذیر ، نه کمک به گناه می کنند ، نه خود را به تهلکه می اندازند ، که هر اتلاف عمر و مرگی جز در راه خداوند تعالی تهلکه است . س ه ۱۷/۱۱/۶۳

### تخدیر

تخدیر و جذبۀ تعالی ، دو قطب از معنویت زندگی است ، قطبی در اضمحلال ره آوردهای حیات است و پایه ریز نکبت های شیطانی ، و آن قطب دیگر در جهش خود فراموشی و واقعیت نگری ، و لامحاله هر کس به سوی یکی از دو قطب در کشش است و هر کسی در نگرش واقعیت بسانی اینسان در نوسان است . یکی به راه قله عظمت ، استقامت و پایداری و سخن هاست ، و آن

دگر با هر چه انحرافِ بیشتر، در سقوطی آزادتر؛ یکی مستمسک به عروه الوثقی و آن دیگر راهی دیار تباهی ها، و این گونه است همیشه، و هر کسی در گونه ای است از این دو گونه، که همه را نخست اشعه رحمت در راه یابی به خلقت مدد است، آنگاه اشعه ای در طهارت جرقه امید است؛ یکی را قید خودباوری تار می تند که آدمی آزاد است! و آن دگر را فهم خودنپنداری، از قیدها می رهاوند؛ اکنون بنگریم که ((می خندد اجل به آرزوها)) و ((قضا به حيله ها)) و گذر عمر با این همه تخدیرها! تخدیر از سُرک مال! تخدیر از لذت ها و سلامت ها! تخدیرهایی از دردها و دواها! تخدیر از قهقهه مقام و سرگردانی اندیشه ها! که گوئی دنیا همه تخدیر است و هم هر تخدیر، پای در آلودگی ها و سایه از تباهی ها دارد، و آنجا هم که علم اکنون بیائیم در کناری از اندیشه بیتوته کنیم، بیائیم در کنار به خواب رفته ها وضوی بیداری بگیریم، بیائیم باخلاص اشک، و در یاد خداوند تعالی قصیه ای بخوانیم در واقعیت، آن مرد را که وقتی طیب لابد پایش را می برید، او رضا نداد تا با داروئی بیهوشش نمایند و گفت دوست ندارم در حال بیهوشی از ذکر خدا غافل بمانم، او را با اژه ای گذاخته پای بریدند! او همچنان ذاکری ناظر بود! و او را درد هم تخدیر نکرد! بودند لقاء پروردگار را، و در شاهکاری از زیبایی، عروج کردند و اما بر خود بنگریم که در چه فاصله ایم؟ که س ه ۲۷/۱۱/۶۳

### سه ریشه و این همه فجایع

آنگاه گام بر راستای مستقیم داریم که رحمت الهی تار و پود ذهنی ما را در ترکیبی نورانی تجسم بخشد، و به حول و قوت حضرتش در گستردگی متغیر زمان و مکان، و عوامل کمی و کیفی گوناگون در قوام باشیم. چه دنیا در همه ابعادش، و در همه شئون مختلفه عوامل وجودی، در قبضه قدرت آفریدگار جلت عظمت است، و ذات مقدسش حال و گذشته، و آینده های دور و نزدیک را در مشیت دارد، و زیبایی از آن اندیشه ای رساست، که از این واقعیت حاشیه گرا نباشد و خویشان را به تحیر نسپارد. چه انسانی که خاطرات کامل دیروز را به خاطر ندارد و از آنچه در فرداست بی خبر است، باید به خود آید، و بنگرد که آنچه در اندیشه جز بر مبنای هدایت الهی باشد، مسلماً پنداری نادرست و لرزان است. و در بیراهه ها، آنان که خلاق را از متن الهی به حاشیه شیطانی می کشانند، اگر چه بسیارند، اما در راس آنان حکام و امرای جور قرار دارند، و روحانی نماهای فرمایشی و وعاظ السلاطین، مکمل آنان اند که اندیشه مردم را از ظاهری به هدایت، به باطنی از شقاوت منحرف می سازند، و این هر دو، اندک اندک بر کدورت های درونی می افزایند و اجتماع را به قهقرا سوق می دهند، و هم مردم ناسپاس اجتماع اند که در گیرودارهای آزمون زندگی، از خدا می برند و در کرنش به حکام و عاملانشان به خدا شرک می آورند، چه آن کس که بگوید لا اله الا الله و جز بر خدا کرنش آورد، در این نامردمی بر خود گواه است که عهد با خدا را شکسته است. از اینجا و از این سه ریشه (امرای جور، عالمان نابکار، و مردم گناهکار) دنیای فجایع در حیطه شیاطین نضج می گیرد. ولی آنان که به ریسمان الهی چنگ زنند! و با دشمنان خدا نچنگند، لامحاله بر یکدیگر چنگ می زنند و با اکنون به دیار الله اکبر گویان برویم، که امر و نهی خداوند تعالی را بر کرسی دارند؛ در آنجا آفتاب به زیبایی می درخشد! س ه ۲۵/۱۲/۶۳

### فاصله

معنویت با نوسانات خفیفه نیات در ارتباط است، و نسیم محسوس انحراف، در واقعیت طوفانی خود، ره آوردهای فضائل انسانی را به یغما می برد، آنجا که می اندیشد که چرا گرفته است؟ و چرا ناخشنود است؟ و چرا...؟ ولی باید بداند که شاید... آری تو ای انسان که تا ساعتی پیش در صفا و نورانیت بودی، اکنون چرا این همه ناخشنودی؟ شاید به گناهکاری لبخند زدی! و یا به ثروتمندی کرنش آوردی، و یا نعمت اخلاص را سپاس نگفتی! و چه می دانی که چرا؟ تو ای رزمنده! که این همه گرفته ای!

شاید آنگاه که از جبهه با آن همه اخلاص برمی گشتی، چشم به چهره غارتگری دوختی، و آن همه فضائل را از خود فرو تکاندی! چرا ندانستی که سیر الی الله هیچ گاه از جهاد اکبر خالی نیست؟! و ای برادر سرباز! چه می دانی که چرا؟ شاید؛ آلودگیهای از ندانستن ها و آلوده شنیدن ها، و کردارهایی که نباید، تو را پرده ضخیم است، که آن همه جلال و جبروت جبهه و آن همه نوای ملکوت را نمی شنوی و مشام جانت از آن همه و تو ای فرمانده! شاید آن هنگام که سان می دیدی، خودپنداری، تو را به فراموشی انداخت که دیروز نطفه بودی و فردا هم که... و آن شد که نتوانستی قیام لیل کنی! و عمری را در شبی از کف دادی. اما تو ای رهگذر! چه می دانی که چرا با این همه تبختر قدم برمی داری؟! شاید! بر چشم خاک شده مادری قدم گذاشتی که در بدرقه فرزندش به جبهه اشک شوق فرو می ریخت. در آنجا که فرمود: ((ای پسر جُنْدَب! اگر شیعه ما در استقامت بودند، فرشته ها با آنها دست می دادند، و ابر بر سرشان سایه می انداخت، و در روز هم می درخشیدند، و از بالای سر و زیر پای خود روزی می گرفتند و از خدا هر چه می خواستند به آنها می داد)). (۶۹) س ه ۲/۱/۶۴

## پیروزی

پیروزی نامی زیبا و رؤیائی است، و اگر در اصالت معنا کلیت داشت، هر پیروزی در واقعیت نیز پیروزی بود. ولی چه بسیار به ظاهر پیروزی، در واقعیت شکست است، و یا ظاهری به شکست، در واقعیت پیروزی است. و این بسیاری از نکته های تکاملی، پرده تجاهل می کشد، تا مانعی از پندارهای نابجا و نجاتی از گردابهای شهوانی نگردد. و اما این کودکانه است که آدمی در نیل به پیروزی لبخند آورد، تا آنجا که نداند آیا پیروزی در واقعیت است، یا سرابی است در عمق شکست! آن که خود را دانشمندی بزرگ می انگارد و رمزی از فورمول نهفته طبیعت را کشف می کند آیا او پیروز است؟ چگونه؟ آیا سود و زیان آن کشف را هم محاسبه کرده است؟ آن فراهم آورنده اموال بسیار که شب و روز عمر خود را به بهای آن داده است چه می پندارد؟ آیا فکر می کند که پیروز است؟ و آیا آن همه حکام، با آن همه سرزمین ها، و انسان ها که در سلطه دارند! چه می پندارند؟ آیا آن اندیشه پیروزی که به تصور دارند، بر راستی و حق است؟ آیا این انسان که هر روزه در نقصان است! پیروزی را در چه خلاصه می کند؟ انسانی خواب آلوده از این همه همه حیات! با درکی خواب آلوده تر از مفهوم پیروزی، و سرگردان از این همه ندانستن ها و در شدت این همه کوتاهی عمر! اگر کمک های غیبی و رحمانی بر آئینه ضمیر نتابد، چگونه انسانی می تواند پیروزی واقعی را درک نماید؟ و این پیروزی را در کلام منجی عالم بشریت به وضوح درمی یابد که فرمود: ((قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا)) (۷۰) بگوئید جز خداوند، خدائی نیست تا رستگار شوید. که خلوص در آن تزکیه می آورد و پاکیزگی از شرک و گناه به شروط آن ره می نماید. پس پیروزی در رستگاری است، نه با غلبه یا شکست، که اگر مسیر لله و الهی باشد غلبه یا شکست، هر یک ابدی دارد. س ه ۱۴/۱/۶۴

## اوامر معنوی

قلب و جان و یا روح و نفس همه در یکی، و به نرمی و لطافت نسیم در فرمان اند، فرمانی که به چشم چشم معتقدان نمی آید، و به لمس لامسه گران لمس نمی گردد، با اینکه آشکار است! فرمان از قادری مطلق که همه چیز در حیطه جلال اوست مادر، در فرمان محبت نازل از خداوند تعالی است که از شیون طفل از جای می جهد و در شور ناله فرزند بی تاب می گردد؛ رزمنده، در فرمان شوق است که از حضرت باری تعالی بر او نازل می شود تا بر شومان بخروشد و ساحت زندگی را از فراگیری ناپاکیها بزدايد. دشمن، در گریز، از ترس است که از خداوند تعالی بر او چیره می شود تا اینسان بهراسد، و این گونه بگریزد، و این نسیم رحمت است از پروردگار جلت عظمت که به جان و روح امید می بخشد و عشق می آفریند، تا نفس طهارت یابد و به معبود هستی

بخش در رجاء به لقاء نشیند. قرآن کریم در نهایی از زیبایی و کمال، نمونه هائی از امدادهای الهی را یادآوری می نماید که از آن جمله است: الف - دشمن هم بودید پس بین قلوب شما انس و اُلفت انداخت و به نعمت او برادر شدید). یابید و قرار داد بین شما دوستی و مهربانی). (قدم) نگاه دارید آنان را که ایمان آوردند، بزودی بر آنان که کفر ورزیدند وحشت مستولی می نمایم. (...). بگویند به سخن آنان گوش فرا می داری مانند چوب خشک تکیه داده شده اند، هر فریادی را علیه خود می پندارند). نمی توانستی بین قلوبشان الفت بیندازی ولی خداوند بین آنها الفت انداخت). س ه ۶۴

### غبار آلودگان جبهه

گرد و غبار خون آلود جبهه، عمقی در عظمت و لطفی به صداقت در ایمان به لا-اله الاالله دارد، و راهیان این راه را به حقیقت، لبخندی بهشتی در تجلی فوزی عظیم است. بزهکاران را چهره ای در هجوم و تسلیم با آمیزه ای از حيله و لبخندی در کذب است و خودفروختگان به هوی و نفاق و شهوات کاذب را همه هم آن است که با دقت و قوت، خود را به نقاطی از مختصات سقوط قرار دهند و سیر مجازات را بر علیه خود حدت بخشند، و نیز آن زشت مردمی که به طهارت و عفت و حجاب پوزخند می زنند، گردی از مدلت و نکبت بر چهره دارند. اما، در جبهه های جهاد، حرکت برای خدا و به سوی خداست و زیباییها در واقعیت اند، در آنجا، زیباترین، سخن خدا و احکام الهی است که بر بصیرت می افزاید، که دانستن ها و اخلاص ها را افزایش می دهد، و این رحمتی از دو سو، در مقطع بین دو جهان، به گونه تلقینی آخرین است که درود خدا بر علمای باتقوی که در پیرامون باشند و با یاری خدا شیاطین را دورباش گویند و رحمت خداوند تعالی را به دعا نشینند، تا نیکان را درجه بیفزاید، چه هر درجه در تعالی، حیاتی دیگر است. س ه ۱۷/۲/۶۴

### وَجُوهٌ مُّكْفَرَةٌ

اندیشه و بیان و روش ما در خودسازی و تکامل ما و دیگران تاءثیری به نسبت دارد، و در این بُرهه عکس العمل ما در مقابله با کُنش دیگران نیز دقیقاً چنین است، و اصلی از شخصیت وجودی ما را تشکیل می دهد. اگر بر مجرم و گناهکار لبخند آوریم، او را بر خود تسلط داده ایم، به او در انجام خلاف جرات بخشیده ایم، و ره آورد صلاح و نیک پنداری های خود را به تازی کشیده ایم، به دنیا و آخرت او و خود و جامعه ستم روا داشته ایم. لبخندی این گونه در عمل بمانند تسلیم در مقابل متجاوز است و همین گونه است سایر ابعاد در پندار و بیان و عمل ما. پس این از غفلت است که به ریزه کاریهای روحی و جنبشی حیات بی توجه باشیم و از کناره های آن به سادگی بگذریم و در دامنه وسیع آن به غور نپردازیم. بِسِخْطِهِمْ وَ تَقَرُّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالْتَّبَاعِدِ مِنْهُمْ)) (۷۱) (با بغض مردم گناهکار به خداوند تقرب جوئید و با آن ها با قیافه عبوس برخورد نمائید، و رضایت خداوند را در خشم به آنها طلب نمائید و به خداوند تقرب جوئید با دوری از آنان). اگر دل به کینه و نفرت از گناهکار نداریم، از آنان خواهیم بود و اگر بر آنان چهره دُرَم نداریم از سنگهای دوزخ شکافته شود). آری، پندار مؤ من به گناهکار در مقام انکار، او را عبوس می نماید و آسمان گرفته سیمایش برآستی نوید عذاب می دهد و آن هنگام که حدود الهی اعمال شود شکفتگی به او باز می گردد. و این حالت خدائی، سزاوار مردان خدا و طلیعه ای از تقرب آنان به پروردگار است، همان گونه که مهربانی در راه خدا خصیصه ذاتی مؤ من است. اندوه مؤ منی فاصله های دور را طی می کند و مؤ منی دیگر را به غم می نشاند، فرح و انبساطی به ظاهر بی علت، غایتی از شادمانی مؤ من دیگر است که بُعد زمان و مکان نمی شناسد، و این واقعیات ملموس و مکرر، همانند نسیمی است که فاصله ها را کنار می زند و بوی بهشت می آورد چه آنان که در جوار رحمت الهی در قرب اند در برکتی از اشراق بر چه بسیاری دیگرند که والسلام علی عبادالله الصالحین. س ه ۱/۳/۶۴

## الفبای عبادت

الفبای عبادت: در پیرامون اند، که عارف و عامی را به آن شناختی فطری است، الفبائی که گاه جمادند و در مقام پاسخ فرارویند، گاه رنگ اند که معانی را در هم می آمیزند، آنجا که صدایند و این همه اند، آنجا که تاریکی و روشنایی، مرگ و زندگی، خواب و بیداری که همه هدف عبادت را در ضمیر دارند، ولی لازمه درک آن، محتاج سلامت و آرامش است تا کلام نلغزد و جمله به معنا نشیند. (فردا جدا از شما)). (۷۲) دیروز، امروز، فردا و مصاحب، عبرت و فراق و گسترش تداوی در آنان، با همه پیوستگی و وابستگیها، در نتیجه ای است که ذهن را از آن خلاصه می شود و آن در توجه به باری تعالی بودن است. در یاد او، در اجرای اوامر او و در دوری از ناخشنودیهای او که، در جمع، عبادت را کلامی کامل و جمله ای رساست لذا، هر خواهان واقعیت را در نسبتی، امکان پذیري درک است. در حرکت به سوی خداوند تبارک و تعالی، کیست یا چیست که سخن نگوید؟ همه در سخن، در پیام و در گفتاری به وضوح اند! ولی تجاهل شنونده و عدم تعقل و تفکر او می تواند، او را تا آنجا پیش ببرد که دیگر نشنود، و دیگر کلام را به وضوح درک نکند و نتواند حروف را در ساختن کلام و سخن در کنار هم قرار دهد، آنجا که دیار کفر می کرد! و هم این همه نگران بود! تا آنگاه که حضرتش او را فرا خواند، زهیر را از بیم، لقمه از کف فرو افتاد، بانویش که زهیر از سلمان شنیده بود را، به یادش آورد و فرمود من در این رفتن در راه شهادتم! زهیر توانست بشنود و به یاد آورد او کلمات زمانی، مکانی و بیانی را در کنار هم قرار داد، تعقل نمود و در نتیجه با درکی صحیح به قافله مردان خدا س ه ۱۷/۴/۶۴

## روزه

روزه: خودداری از اکل و شرب برای قربت الی الله است و کمال آن در فرو بستن دهان از سخنان ناروا، و دیدگان از نگاههای حرام، و زبان از غیبت، و شنوائی از ناشگون شنیدنها که همه از گنجینه های دنیای روزه است. انسانی در گیر در آلودگیها، در این دنیای طهارت به غوطه در می آید، و در امواج زدایشگر آن با خدای خود خلوص می یابد و شربت گوارای توحید می نوشد. کانالهای خون، لایروبی می شود و عروق ظریف، از شکنندگی رهائی می یابد، و عینک جسم، برای روح شفاف و درخشان می گردد. تاریهای مربوط به جسم و کدورت های روحی مربوط به گناه کنار زده می شود. ماه روزه، ماه خداست و روزه دار به مهمانی خدا می رود، و از خلوص و صفا بهره می گیرد و در پایان از چه بسیار زوائد روحی و جسمی زودده می شود. آری، ماه رمضان، ماه مبارک و ماه خداست، در آن طنین الله اکبر طنینی دیگر دارد و تسیح و تهلیل در آن با پژواکی ملکوتی همراه است. آن کس که به عمد در آن به اکل نشیند، شصت روز و یک باید روزه دارد در رجاء آنکه آن نحوست و پلیدی شکم خواری را از خود بزدايد و از آتش سوزنده نافرمانی فاصله بگیرد. بیماری در آن افسوس دارد، و مسافرت در آن نامیمون است و پایان آن را فراقی دردناک همراه است! عجبا! که چه بسیار روزه دار، در خواب اطعام می شوند و چه بسیار بی توفیق پرخوار، از وحشت روزه داری، قبل از غروب روزه می شکنند. پس خدایا! سپاس ما را پذیر، و نعمت اطاعت را بر ما گوارا و گواراتر دار، و درخشش جاویدان آنرا بگستران، خدایا! کلمه زیبای خدایای ما را بر فراز آسمان ها و زمین، بر فراز دوزخ و بهشت، بر فراز دنیا و آخرت پژواکی جاودانه بخش که ما جز آن چیزی نداریم، و اشکی که بر شهدا فرو می ریزیم، از اُخید تا کربلای حسین و از لبنان اباذر تا ایران سلمان. س ه ۸/۳/۶۴

## خلا ذهنی

خلا- ذهنی پذیرای خود گیری هاست، و قبول و جاگیری هر نامشروعی در ذهن، ویرانگر شخصیت انسانی و بنیانگر تنگناهای

روحی است. لذتِ کاذب از هر نامشروعی، خود اهرمی راننده به سوی تباهی های دیگر است که در واقع پاداشی ظریف و مقدماتی هر گناه است، با توجه به این کلیت که ظرفیتِ ذهن نامحدود نیست و آنچه در آن فراهم آمده محو و نابود نمی شود، لذا ادراکاتِ آلوده در اعماقِ روح، زُن های در حال انتقال اند که گاه ممکن است تا چند نسلِ بعد نیز ما خَضْرَاءُ الدَّمَنِ؟ قِالَ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مُنْبِتِ السَّوِّءِ)). (۷۳) و این انتقال ممکن است مبنائی روحی و یا مادی داشته باشد آنجا که بدن از غذا و یا روح از کلام تغذیه می نماید. در امان ماندن از آلودگیهای ذهن و یا اصلاح آنها، جز با روی آوردن با تمام وجود به خداوند تبارک و تعالی و اعمال اوامر و نواهی الهی امکان پذیر نیست، و این مفهومی از توکل و استغفار و توبه نصوح است که تنها راه رستگاری است. در این رابطه آنچه خدائیان را توصیه شده است، هر کدام نعمت، رحمت، و سعه صدر می آورد؛ از آن هنگام که بر گوش نوزاد اذان و اقامه زمزمه می شود و هم، همه آنچه که قبل و بعد آن توصیه شده است، ساحتِ ذهن کودک را در پناه لطف و رحمت خداوند تبارک و تعالی که همه نور و روشنائی و درک صحیح است قرار می دهد و به تدریج اصول و فروع و مقدسات الهی، بر ذهنیت کودک و برای دو جهان برنامه ریزی می شود. قرائت هر آیه و اقامه هر رکعت از نماز، واقعیتی مطلق را در خاطره طفل تثبیت می نماید. لذا اگر به دنبال خانواده، مدرسه و جامعه هم دارای صلاحیت تربیتی و اخلاقی باشند، فرزندان اسلام وارد مدینه فاضله می شوند و در دنیا و آخرت سعادت مند می گردند. و مسلم اینکه پدر، مادر، اولیاء امور اجتماع و مریبان، همه مآجور خواهند بود. اما بدآموزی ها، از هر که باشد و به هر اندازه که صورت گیرد، نتیجه ای ناشگون به جای می گذارد، صفا و سعادت را از اجتماع در نسبتی که اعمال شده از بین می برد، خوشبختی و بدبختی فرد و جامعه را رقم می زند. س ه

۲۸/۳/۶۴

## انسان ها

از فرهنگ نامه ها و لغت نامه ها کتابخانه ای فراهم آوریم، در این کنکاش که انسانیت را تفسیر نمائیم و دژخیم را معنا کنیم. و همچنان از کجا تا به کجا به حرکت در آئیم و به هر جا سر بکشیم، به اعماقِ کار و حواشیِ مطلب توجه نمائیم از شرق و غرب به شرق و غرب در آئیم و از شمال به جنوب، به کناره های بستان و هویزه و آنجا که بیست و چند دختر را در کنار هم به زیر خاک کردند، و از همه پرسیم که چرا چنین کردند؟ که بودند؟ از کجا بودند؟ به کجا رفتند؟ و از کجا مدد گرفتند؟ از در و دیوار، از فراز و نشیب، از کوه و رود پرسیم تا شاید انسانیت را تفسیر بیابیم و دژخیم را معنا! از شیونِ کودکان و ضجه مادران و ناله محرومان، به نیمه شب های به زیر آوار رفته ها برویم و به مادری بنگریم که طفلی در آغوش و با دست دیگر قرآن را به سینه می فشارد، به غرش انفجار و ناقوسِ مرگ گوش فرا داریم تا شاید انسانیت را تفسیر بیابیم و دژخیم را معنا. با چراها به سخن نشینیم و از همه پرسیم که چرا تجاوز کردند؟ چرا تخریب کردند؟ چرا تصرف کردند؟ چرا کشتند؟ و مجروح کردند؟ و چه کسی آنان را مدد داد و چرا؟ از آنجا به مفقودین و اسرا و مجروحین و شهدای خود نظر کنیم، به نیمه شب های آنان در ترم قرآن و نوای نماز، به اذان و اقامه ها و نماز جماعت های آنان بنگریم، به ذکرها و سخن های آنان و به زمزمه های آنان توجه نمائیم و از آنجا کمی برگردیم و به وداع و خداحافظی ها گوش فرا داریم و آن گاه از خود و از همه پرسیم تا شاید انسانیت را تفسیر بیابیم و دژخیم را معنا! و از آنجا به کشته های به پشته در آمده آنان عبور نمائیم و در هر قدم از آنان پرسیم که چرا چنین کردند؟ چرا از پل صراط توحید که از موی نازکتر است این گونه و بی مهابا به جهنم لغزیدند؟ چرا از طاغوت ترسیدند؟ و در کنار ورق ها و بطری ها به دوزخ کشیده شدند؟ چرا حتی یکبار در عمر نمازی به توجه بجا نیاموردند؟ و این همه رفتند تا پایان به شومی ها رسیدند، و از آنان بخواهیم تا خود انسانیت را تفسیر نمایند و دژخیم را معنا! و به شیخ نشین های اسلامی برویم و پرسیم که چرا نام اسلام را بر خود به بی بهائی سپردند، و به دنیای ایمان اجازه ورود ندادند؟ و به دیار سکوت ها برویم و از این همه مردم دنیا

بپرسیم که چرا فریاد نکردند؟ با این همه که دانستند و شنیدند و دیدند، و چرا یاری نکردند؟ با این همه که دانستند و شنیدند و دیدند، و از آنان بخواهیم تا انسانیت را تفسیر نمایند و دژخیم را معنا! س ۳۱/۴/۶۴

## صلح

در برخوردها و جنگ ها و اختلافات، از صلح معنایی به آرامش و آسودگی تداعی می شود، و اغلب، اندیشه در مقابل سخن صلح، در توهمات بی دور از صلاح اندیشی واقعی است؛ چه شدت جنگ، دورنمای صلح را، اگر هم که سرابی باشد، چه بسیاری را به اشتیاق وامی دارد، و در این رهگذر اگر پشتوانه الهی و آشنائی خدائی در رهنمود نباشد، زمزمه ها به فریاد راحت طلبانی که همیشه در گوشه ها به ترصد خزیده اند بدل می شود و چه بسیار ذهن های لرزان را به انحراف می کشاند. فریاد صلح، در آنجا که جنگ بایسته است، خروش گناه است و امواجی در نهایت به قیامت دارد، چه مبنائی است که مفسد و جنایات و بی حرمتی ها را به یدک می کشد. در آنجا که یک طرف دعوا از مؤمنین و آن جانب دیگر جماعتی از مفسدین و منافقین و کفارند و سخنها به فریب دارند، سخن صلح کلامی سؤال انگیز است، چه هم اکنون افق های دوردست، سرزمین های اشغالی را به تنبّه و تجربه دارد. صلح با مهاجم و چه صلح با مزدوران و منحرفین در صدر حکومت، هر دو صلح با ناصالحان است و از صحت شرعی و واقعیت های اعتقادی اسلامی به دور است. بودند، اندک نسیم اختلاف، قدرت از هم پاشیدگی داشت، لذا در کیفیت آن گونه، اولیاء واقعی امر، در عین نظارت مستمر، گاه شرعی می دانستند که با ستون صلحی اضطرابی، بنای اسلام را از هم پاشیدگی حفظ نمایند، چه صلح یا سکوت با آنها که در صدر حکومت تکیه داده بودند، و چه آن هنگام که در میادین نبرد قتال می کردند. اما اکنون مشتاقان سلمان گونه را صراط مستقیم، در سلسله به هم پیوسته آیات و احادیث تا رهنمود ولایت فقیه، در پیش روست و جائی برای شبهه باقی نمی گذارد، و هم اینکه مخالفین را نیز غرض مشخص و ایده معین است. حال، ابلاغ به کمال است، رستخیز بر خود باشد. و اما گناهکار چه کند اگر به راه خطا نرود و سخن به گزافه نگوید و اقدام به گناه نکند، او چگونه می تواند که بخواند آنچه را که می خواند؟ بداند آنچه را که می داند؟ که این همه از شومی گناهکاری است. س ۳۰/۴/۶۴

## فتنه

جذبه های زندگی، مقام بر پهنه لرزان فتنه ها دارند، و هر مکروه و ناملایمی نیز، عمقی از ابتلا و محلی از فتنه اند. مظاهر زندگی از مال و اولاد و مقام، قحطی ها و ریزش برکات، جنگها و صلحها هم. و آن هنگام که انسان در مقابل کلافی سر در گم قرار می گیرد، همه در معرض فتنه است. خدا گردن نهاد و رضای پروردگار را بر حُب ذات و جذبه حیات ترجیح داد، و از این آزمون به سود خود بهره گرفت. داشت تسلیم نشد، و با حلاوت اطاعت و زیبایی ذکر، زندان زلیخائی را به پایان آورد و جاودانه پیروز شد. قادر آنجا دیگر جائی برای توقف ندارد، که اگر مالک چنین کند کار معاویه ناتمام می ماند. اجباری که نابابان سنگر نکند که در رابطه با خداوند تبارک و تعالی دچار لغزش گردد، آنجا که آسیه، همسر فرعون، گفت: خدایا! برایم در بهشت خانه ای بنا فرما و از فرعون و عملش نجاتم ده (۷۴) که این گونه شد. او اهل تو نبود، او عملی غیر صالح بود، او را از سؤال نادانسته و جهالت بر حذر داشت، نوح گفت خدایا! اگر مرا نیامرزی و بر من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم بود، (۷۵) و هم آنجا که مادر موسی، فرزند به دریا رها کرد و در خانه س ۵/۴/۶۴

## خدایا!



خدایا! هر نفس ما، قدمی به پایانِ ناشناخته زندگی است، و اینک شاید همان آخرین نفس باشد، و در این فرصتِ هیچ، که همه هر چه هست توئی، اگر بر ما رحمت نیآوری چه سازیم؟ خدایا! خود می دانی که چه نعمتهای فراوانی بر ما ارزانی داشتی، چهره و سخن و قلب و عمل ما را از ناسپاسی ها بر حذر دار و ما را با خلوص ذکر و صفای سرشک جلا بخش، که از قساوت قلب به تو پناه می بریم. خدایا! آن هنگام که زبان اجازه سخن و بدن اجازه حرکت را از دست می دهد و می خوابد که تاقیامت برخیزد، فرشتگان خود را بگمار تا بر ما ذکر تو بگویند و در تسبیح تو، روان ما را روحی سرشار از شادمانی بخشند. خدایا! به آن بندگان زیبای تو که در دنیا، آخرت می بینند و در آخرت دنیا را، تبارک الله می گوئیم و آرزو داریم که روزی در کنار آنان از قرب تو قرار گیریم. خدایا! آه و ناله و شوق و توجه، همه از اشتیاق سخن می گویند، آنها همه را در نمازمان فراهم آور تا در نمازی این گونه آرامش یابیم. خدایا! زشتیها و پلیدیها سموم جانکاه اند، اگر از بدیها و نامردمی ها بازمان نداری چه کنیم، و اگر بازمان داری چگونه سپاس گوئیم، و هم در فراگیری شرم، آن هنگام که سیئات ما را به حسنات بدل فرمائی. خدایا! حبّ و بغضی که در رضای توست از ما دریغ مفرما، و ما را با خشم بر نابکاران و لبخند بر محبان خود زینت بخش. خدایا! آنان که جز تو در باطن دارند، نظر ما بر آنان میندازد که چهره و صدا و حرکات آنها بر ما عذاب است، و زمین و کوهها و آسمان و ستارگان را هم، که همه از آنان به ناله اند. خدایا! از نعمات بهشتی محرومان مفرما، و هم از آنان که نعمت توحید را نعمت پاداش اند، که نگاه آنان همه خلوص و صفا و زیبایی، و لبخند آنان مفهوم حیات است و ناروائی ها را خط پایانی اند، آری؛ هم احسان نخستین و هم احسان دوم و هم همه احسان ها از آن توست که لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم. س ۳۱/۴/۶۴

### عهد

عهدها گره های اعتقادی اند که یک سوئی را به سوی پروردگار جلت عظمته جهت می دهند و هر آنچه که چنین نباشد عهد نیز نخواهد بود، چرا که در مکتب الهی، الزام عملی ندارد. در نجواها، ذکرها، امر و نهی ها و همه، در پیوند عهد با خداوندیم که از ما به ما نزدیکتر و ما را بر او توکل است. قبول اسلام، خود قبولی به جامعیت و عهدی به کمال است با خداوند تبارک و تعالی، و هم آنجا که با نذر و سوگند، یا توبه و قراری قلبی خود را متعهد می نمائیم. در عظمت سوره مبارکه ((حمد)) اینکه خود به تنهایی عهدنامه ای به غایت نیز هست، که نخست با سپاس و جلال خداوند نعمت و ضلالت تکمیل می گردد. وقتی که در صداقت و به یاد شهدای کربلا می گوئیم: ((يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا)) (۷۶) عهدی را فراز آمده ایم که آیه مبارکه، از جمله، لیبیک به آن است: می باشیم؛ لذا در مقابل همه ریزه کاریهای انحرافی، مسئول و متعهدیم، و الا از رستگاری در فاصله خواهیم بود، چرا که شرطی از شروط رستگاری در سوره مبارکه مؤ منون، مراعات عهد است، پس هر نافرمانی از پروردگار قادر متعال، فرمانبرداری ضمنی از شیطان است، و همه در حرکتیم به سوی روز حساب، آنجا چه داریم پاسخ؟ آن هنگام که (ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را بندگی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است). آری، علاوه بر عهد نخستین، در قبول اسلام نیز مجموعه تکالیف در آن را قبول نموده ایم و ایمان بر صحت و اجرای آن، بر ما عهد است، و چه بسا در بسیاری موارد، احساس و درک ها بر ما وظیفه می آورد تا حرکت را به سرچشمه زلال حکمت و معرفت متوقف نمائیم و در تعهدها خیزش به تعالی را از دست ندهیم، و لا اقل در حدی از دانش و ایمان که منحرف نشویم دست یابیم، که در خلوص و ایمان به خداوند تبارک و تعالی و پیامبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و چنگ زدن به کتاب و عترت، و در این موقعیت، ارج نهادن به ارشاد ولایت فقیه، نعمت خدا را سپاس گوئیم؛ چه انحرافات شیطانی و تمایلات نفسانی و خواستهها و ساختهای اجتماعی، هر کدام دنیائی از گمراهی را به یدک می کشند، و اخلاصی ابراهیم گونه و صفائی سلمانی را خداوند از ما دریغ نفرماید، تا در نخستین نشانه های کوچ، رستگاری بر ما لبخند زند. س ۱۸/۵/۶۴

## خوابِ زندگی

کیفیت زندگی، به علت محدودیت در ابعاد درک، آگاهی یا بیداری مطلق نیست، و جز مردان والای خدائی که در نور حکمت الهی به راستا قدم بر می دارند، آن که اظهار وجودی در فهم و درک کلی نماید، خود ریشخند شده ای بیش نیست، و این توهم ریشه در معاصی دارد که نور فهم و حکمت الهی را از او باز داشته است. خواب زندگی خوابی در کمال بخشیدن به صداقت در آزمون زندگی است، و ابلاغ و اندازهای الهی پرتوهای تعادلی و تکاملی آن هستند، و آنکه به خود نیاید از آن است که معاصی او را در قید دارند نه کیفیت زندگی، تا آن روز که همه را روز بیداری است و آن بیداری و آن روز، روز مرگ است که پرده ها به کنار می رود و انسان متوجه که اگر از آنچه می دید و می شنید به مشتاق لقاء پروردگار را دوره زندگی، رویائی از واقعیت است که اعمال حیاتی و عبادی را در آن تا بیداری مرگ انجام می دهد و آن هنگام که بیدار می شود امید و ایمان را در کنار هم می بیند و اعمال صالحه را در تائید آن، چه او دانسته است که خوابی در حفظ مسئولیت و در حدّ وجوب تکالیف داشته است نه بیشتر، و این همه در حدّ و اندازه ای حکیمانه در تقدیر آفرینش است، آن که سخن به صواب دارد و اندک شعوری نیز، چنین است و آن که بر راه است، در خواب زندگی نیز انحراف ندارد و آزمون زندگی در حالتی این گونه، کمال است، تا شاخص آزمون را تراز بر واقع باشد لذا عمل کننده در خواب زندگی را عمل بر راستای باطن است، و منتها و مبتدائی در تطابق با واقعیت دارد، و آنچه که با او در جریان است همان است که هست و هم در حدی خود آگاهانه که مکلف به آن را در حدّ وسع است. فی المثل در خوابهای هیپنوتیسمی، معمول را پاسخ به حقیقت است و علی الظاهر آنچه را که انجام می دهد در طاعتی است خالصانه، و آنچه را که اطلاع دارد به حقیقت پاسخگوست، و این بازتابی خواب خواستند اما آنکه رؤ یا به دروغ گفته بود را نیز تعبیر صادق آمد، چرا که او پنهانی ضمیر خود را پنهان از خود و ناخود آگاه بر زبان راند، در همان حال و در همان بیداری که خود پرده ای از ضمیر باطن بود. هم یقینش کامل است، مولود کعبه است که فرمود: ((النَّاسُ نِيَامٌ وَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا)) (۷۷) (مردم در خواب اند و وقتی مردند بیدار می شوند) لله . س ۲۹/۶/۶۴

## منبیین الیه

آنگاه که اندیشه به بن بست اوج می رسد و فراخنائی در محدوده ندارد، عبد به معبود قلبی به نیاز می برد، گنجایشی در گسترش و آرامشی در صفا و سکون یابد، و در این عرفان عارفانه، ارتباط بنده با خدایش در هاله ای ربّانی شکل می گیرد و در ابدیتی به واقعیت خلود می یابد، این از آن است که ناله در رابطه با خدا از فطرت توحیدی است و می رود تا حجاب خودباوری را پاره کند، چه واقعیت وقتی در پرده است، دیدن را درک واقع میسر نیست، و انسان هائی که اغلب کلام را بی نقص نمی گویند، و اندیشه را بی تباهی نمی پروراند، و واقع را در حضور نمی بینند، چگونه امکان دارند که حقایق را از پس پرده ببینند، پرده خودباوری، تکبر، و ظلمات ستمکاریها. از اینان وقتی بازگشتی به خدا صورت پذیرفت، بازگشتی با تمام وجود و نصوص وار، از اشتباهات، از گناهان، از غفلت ها، از همه دور دارند، آنگاه که اگر پوشش ها را ندراند، اگر بت ها را نپراکند، اگر چون انسانی زنده قد نیفزاد، اگر در بازگشت از اوج اندیشه به ناله در نیاید، اگر با آن که از رگ گردن نزدیکتر است در فاصله باشد، باید همچنان تا به پایان برود، آنجا که نه بازگشتی است دیگر و نه جبرانی است هرگز. آری، آن معاینه موت که همه را فراگیر و دوری در نهایت نزدیک است، آن وقت که آمد، گوئی که نرفته بود و تا آنگاه که نیامد، می پندارند که شاید به زودی نیاید. می گوید ای کاش خاک بودم). س ۳۰/۶/۶۴.

## برکات

برکات نازله در گسترشی به پهنای دستگاه آفرینش است و هر انجام وظیفه ای الهی، به آن استمرار می بخشد، و هر توجه ای تازه، دری تازه از آن می گشاید. آسمانیان به شکوه زمین می نگرند که هر کلام و نماز و نجوایی، نوری خیره ((... شناخت من به راههای آسمان بیشتر از آگاهی شما به راههای زمین است)). (۷۸) آنگاه که خونی در راه خدا ریخته شود، و اشکی از شوق لقاء، و قلمی و قدمی و اندیشه ای از غفلت به فطرت توحیدی گراید، همه در والائی به ولایت اند، و اگر نه این بود و نه این مردمان، همه جا در نشانه آتشی بود که مقدمه دوزخ است، و منبعی از قلب و روح گناهکاران و گیرانه ای از سنگها و پوست و گوشت و استخوان مجرمین دارد. وقتی حدی جاری می شود، مانعی از راه نزول برکات و فیوضات برداشته می شود. با اجرای عدالت بر موازین شرع اسلام، که آخرین و استثنائی ترین است، نفحات رحمت الهی وزیدن می گیرد. وقتی دانشی برای خدا آموخته می شود، وقتی تعلمی در این راه انجام می پذیرد، همه راهگشای نزول برکات الهی بر زمین است، و آن هنگام که خشوع و تواضعی در سپاس به خدا و در نعمت دین و اعطای یقین و صلوات بر ائمه طاهرین جریان می یابد، همه از جهتی تسبیح و تقدیس الهی است. آن زمان که مفسدی فی الارض به دوزخ گور کشیده می شود، و آن هنگام که از قاتلی جان گرفته می شود، و زناکاری با ضربات کوبنده مجازات اسلامی کیفر می بیند، وقتی فحشاگران از چشم چرانی و فحشاکاران از خود آرائی و به کوچه و بازار در آئی به حد رعب می نشینند، زمین به طهارت می رود تا رحمت الهی به عطا نشیند، و دستگاههای عریض و طویل عدالت خانه ها کوچکتر می شوند، ادامه حکومت در اطمینان به خود قائمی، پا برجاتر می گردد، و نیز در نتیجه شدت عدالت، احتیاج به افراد و ماءمورین هر خانه و محله و شهر و کشور، در هر جای دنیا که احکام الهی را بر خود حاکم نماید، از آسمان رحمت می آید و از سیئاتی باقیات خواهد بود. س ه ۲۰/۷/۶۴.

### موعظه

سیر زندگی، سیری در عبرت و موعظه است، و چه نیکو فرمود بهترین اوصیاء که ((إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا وَعَظَّهُ بِالْعَبْرِ)) (۷۹) و هم اینکه: ((فِيهَا مَوَاعِظٌ شَافِيَةٌ لَوْ صَادَفَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً وَ أَسْمَاعًا وَاعِيَةً وَ آرَاءَ عَازِمَةً)) (۸۰) (شگفتا، از این همه موعظه شفافبخش! به شرط آنکه برخورد نماید با قلب های پاکیزه، و گوشهای شنوا، و اندیشه های مصمم). رسائی موعظه، با کیفیت پندپذیری در ارتباط است، و آن کس که در پندپذیری درکی مبهم دارد قصور واعظ نیست، چه می بینیم آنچه را که می بینیم که همه موعظه اند، و زندگی مجموعه کاملی از پندپذیری و تبتّه و بیداری است که الحق نقصی در کمال ندارد! هم نه تنها آن که نمی داند، محتاج موعظه است، بلکه آن کس که می داند هم، می داند که چه بسیار محتاج به آن است. اعتقادی در اخلاص، و به دور از تکبر و خودبینی، و اینکه هر واعظ الهی سخن از خدا دارد، گسترشی از فیوضات ربّانی می آورد که انسان خوب را خوب تر و غفلت زده مایل را بیدار می نماید، بالاخص که مکتب ما، همه سخن ها از خود لطفی از زیبایی و تکاملی در حدّ غایت است، چه آن انسانی فرزانه یا موجودی گذرا، یا احساس که، آن را که طهارت و تقوی نیست، در آسمان گرفته ذهن خود، بسا که معجزه را سحر و کلمات رحمانی را شعر و راهنمایان خدائی را با نارواها در هم آمیزد، که این شوم پاداشی، مسلماً از خباثت تیات و رذائل گناهان است، ولی نه همه آنان، چه برای گناهکاری جاهل که در فرار از آلودگیهاست، و منجلاّب زده ای که در تنفر از آن مفزّی می جوید، مواعظ خدائی روشنی و طهارت و بیداری می آورد. آری او در نخست با هر چه نیکویی و خدائی است وجهه ای بستانکارانه دارد، ولی وقتی از درخشش ناصحانه روشنی یافت، بر رسول این نور به عذر می نشیند که رحمت خدا بر آنان باد و هم بر آنان که بر آنان به موعظه می نشینند، در واقعیتی از حیات که همه در تسبیح پروردگار زندگی می یابند. س ه

## توحید

شرک هاست. از این نقطه والائی و شکوه، انسان آنچه هست را که از خداست به درک می آورد. لذا، از همه و خود رها می شود، و در جوی انسانی به پرواز در می آید. جز این، انسان به والائی نمی رسد و جز همین کلمه از قرآن، کلمه دیگری گویائی آن را ندارد، و فلسفه ها، آن را در محاصره می گیرند، و در نتیجه اندیشه، فرسوده و فرسوده تر، تسلیم تباه اندیشی می شود. خمیر می نماید و همیشه خام باقی می گذارد. س ه ۲۹/۱۲/۶۴

## وسوسه

وسوسه ها مولود نادانسی ها و آلودگی های انحرافی است که شجاعت در راه صحیح را از کار می اندازد، و آن را مهیای بیجا پرخاشی ها می نماید، و تردیدها و بداندیشی ها را بر جای اسوه طهارت می نشاند، و بر این دنیای درهمی ها و نامنتقی ها، دربانی از لجاجت می گمارد، و اگر به خود نیاید همین گونه تا به گور می رود آنجا که بازخواست های آخرت رخ می نماید، در حالی که خود می تواند پژمردگی روح را از چهره و صدا و حتی خنده های طَرْفَه عَيْنِ اَبْدَا)) (۸۱) (خدایا مرا در یک چشم بر هم زدن هم به خودم وامگذار). وسوسه ای، در اتّخاذِ هر تصمیمی چشمِ دل فرو می هلد، و صدائی و نگاهی می تواند باصطلاح به او الهام بخشد و بدین گونه شیطان را مزرعه ای ایده ال است که او را به هر ذلّتی بکشاند و به هر نکبتی اشارت دهد، و شیطان، نقش خود را در پس محترم وانمود نمودن بعضی عقاید او اعمال می نماید، و به گناهای بدتر از آنچه که او می داند مبتلاش می سازد تا آنجا که همه آنچه که قبلا هم محترم بود می آید، و او در همان حال که آمرانه بر او مردم بر دو گونه از حکومت باطنی اند؛ نخست در مصداق صحیح و حکومت خدائی و آن دیگر در مخلوطی از شبهات، لذا وقتی فردی فی المثل به دزدی وسوسه می شود نخست بر خود از راهی به رضایت می رسد سپس اقدام می نماید و آنکه در وسوسه به قتل نفس است، در اقدام به آن با چراهای ردیف شده به اقدام می رسد، شارب الخمر، مانع زکوة و خمس، و تارک الصلوة، خورنده روزه، و رباخوار و... همه را وسوسه ای بنیادی است، با چراها و چون که های گوناگون خود را قانع و راضی به اقدام یا خودداری می نمایند، و در شوم کاریها، آنکه توان رهایی از وسوسه را ندارد، در تسلیم به آن خلاصی می خواهد اما چنین نمی شود و در رشته های به هم پیوسته آن بیشتر گرفتار می آید، چه وسوسه در حد و امتدادی محدود محاسبه نمی شود، و هم اینکه، همه خطا کاریها از وسوسه شروع و با چرا و چون که های خودکامانه خاتمه می یابد. س ه ۲۰/۹/۶۴

## تعالی

و انسان قدم به قدم به راه تعالی پیش می رود، هر صدائی و نگاهی، پیامی از موعظه الهی و راهی به والائی مطلق است، هر رکوعی و سجودی، و هر قیام و قعودی، هر تسییح و ذکری و تلاوت هر آیه از قرآن کریم، همه حساب شده و همه با تاء ییدات کامل غیبی، انسان را به شکوفائی رهنمون است. اگر از ذکر با غفلت بگذریم و از آیه ای بی توجه رها شویم، و در نمازی به نمازی دیگر باشیم، همه گرمی ها را از کف خواهیم داد، و به والائی نخواهیم رسید و در ناکامیها گرفتار خواهیم آمد، عمر از دست می دهیم و غبن ذخیره می سازیم، یوم تغابن! آنروز که همه هر چه کردند، باز خود را بازنده می بینند. آنچه که در رابطه با خداوند متعال واقعیتی در واقعیت است، حضور ذهن و توجه در گفت و شنوهای عبادتی است، و این حکم در استحکام خود، انسان را به غایت و قلب سلیم می رساند. سخن ها یکی نیست و پاسخ ها هم نمی تواند یکی باشد، در و دیوار، کودکی و جوانی، شور و پژمردگی همه سخن است و پاسخ. عالترین نَعَمات و باشکوهترین لحظات، در حالتِ مناجات است که نجوای مناجات،

همه در ارتباط با تمامی وجود و همه قلب است با پروردگار جَلَّتْ عَظْمَتُهُ . اگر در طَبَقِ طریق و در گذرِ عمر نه این گونه باشیم ، هر چه راه طی نمائیم در همان قدم نُخُست خواهیم بود و این گونه بودن ، مصیبتی عَظْمی است و عذابی آشکار ، و دور شدن است ، دور شدن با همه آنچه که دور شدن دارد ، محرومیت با همه آنچه که محرومیت دارد . پس با تمام وجود در عبادت سخن گوئیم و در کائنات به تفکر پردازیم که خداپرستی ، حقیقتِ مطلق است ، و حقیقتِ مطلق ، واقعیت در حضور ذهن و شمول کلام می خواهد ، و توجّهی به کمال ، و انقطاعی به جمال ، که زیبایی و حبشی و سید قرشی را به کمال انسانی می رساند و آن بقیه همه سقوطی نسبی یا کلی است که س ۲۳/۹/۶۴

## زیبائی

زیبائی : در واقعیت های شگفت انگیز خلقت و در طهارت و تکامل و رهنمود به الله است ، و درکی این همه ضمان در صفای باطن دارد ، و بی صفای ضمیر نه منظره ای باشکوه در واقعیت خود تجلّی دارد ، و نه نسیمی جان بخش بر جان شادابی می پراکند ، و هم نه نجوایی ملکوتی در گوش جان زمزمه می شود . آنجا که صفا نیست ، از آشنائی سخن نمی گوید . در فقر معنوی ، آئینه ذهن ، درهمی از دگرگونیهاست و فهم و درک ، به بیراهه ؛ در آنجا هر چه هست نه آن است که درک می شود و نه آن است که شنیده یا دیده می شود و نتیجه می گردد . به یاد آوریم آن مغولی را که سرنیزه خود را به دهان طفل شیرخواره ای لمس داد ، و آن کودک معصوم به گمان پستان مادر ، دهان گشود و آن مغولی آن کرد که خوی مغولان بود ، چرا آن همه زیبایی و بی گناهی به درک او نیامد ؟ و بر بینوایی کودک و مادر رقتی نیاورد ؟ او چه نداشت که نتوانست ؟ در حالی که در ظاهر به گونه همه انسان ها بود که می خوردند و می آشامند و عمر به پایان می برند ، آری ، او را صفای باطن نبود ! و از او شوم تر هم چه بسیارند ، مردمی که با لبخندهای خود زشتی می پراکنند ، و با جهل خود دوزخ می گسترانند ، و هم آن نازیبا پدران و مادرانی که لقمه به حرام به کام کودک می برند ، و آن سخنها که بر گوش او می خوانند ، و آن منظره های حرامی که در دید او قرار می دهند ، در آنجا که باید بر گوش او ، در راست ، به راستی ندای اذان در دهند و بر گوش چپ او اقامه اقامه نمایند . آری ، وقتی اندیشه در والائی ، و درک در واقعیت و حقیقی خود باشد ، آنچه زیباست همان است که زیباست ، و آنچه نازیباست همان است که نازیباست ، و درک واقعی و اندیشه والا درخششی از صفای باطن و رحمتی رحمانی است که س ۲۰/۱۱/۶۴

## زنگار زندگی

اشتغال و انحراف حواس از یاد خداوند تعالی ، و اشیاع ذهن از لاطائلات جائی برای اخلاص و صفا باقی نمی گذارد و به این گونه ، مرور ایام زنگار گونه ، روح را می آلاید ، مگر آنگاه که الطافِ رحمانی در به هوش انسانی فرود می آید و او را از خوابِ زندگی بر پای می دهد که کاروان عمر در حرکت است و جرس ها فریاد بر می آورند ! که بنگرید این همه را که هر روزه می روند ! . تعلّقات زندگی به جای آنکه در تعلق انسان باشند گاه انسان را در تعلق خود می گیرند ، و در پایان ، باورِ سخت و تلخ است که در احاطه و تعلق متعلّقات خود بوده است ، و این چنین صفا و طراوتِ جان را به یغما داده و بُرندگی درک را در شکافتن مفاهیم به کندی کشانیده است . لابه های زندگی ، چون اکل و شرب ، در حدّ غیر متعادل و جنبه های جنبی آن ، اعصاب را خسته و مرکز حواس را به واماندگی سوق می دهد . اینها و همه آنچه که شیفتگی به زرق و برق زندگی را به همراه دارد ، انسان را مانع دید و روح را شبح سرگردانی است ، و آن را از لطافت و شفافیت باز می دارد . یک فرد در زندگی عادی خود بدون اینکه به ظاهر گناهی مرتکب شود ، و به زشتکاری و زشت پنداری رضا دهد ، با اتلاف دقایق زندگی و خودنگری ها و پیرامون پردازی های نابجا ، خود را به بی بهائی می سپارد ، و در نتیجه ، عمق وجودش از معارف ربّانی تهی می ماند و دیگر وجودش شاخساری زیبا از

گلستان خلقت را نمی ماند، و شکوه و والائی انسانی را به درک نمی آورد، چرا که هر سستی و بی توجهی بنای شخصیت تکاملی انسان را سُست و از او صورتی بی محتوا از بزرگواریها می سازد. کسب علوم و معارف، کسب معاش و اشتغال به مشغله های زندگی، چگونگی عبادت و انجام فرائض و نوافل، همه باید به گونه ای در حدّ اعلاّی توجّه و تذکّر باشد، و کمبودهای تکاملی را با توجّه و تفکّر مدام و استعانت مداوم از باری تعالی جَلّت عظمتّه به راه کمال و تعالی بَرَد، و نیز در آمیزه ای از خوف و رجاء و کمالی از خشوع در انتظار رضای الهی بود، که رحمت حضرتش تبارک و تعالی همیشه فراگیر است بندگان مخلص را.

س ه ۱۷/۱۱/۶۴

## هنگامه بامدادی

اگر بگوئیم که بامدادان را حال و هوای بهشتی است، سخن به گزافه نگفته ایم، اما این کیفیت را درکی معصومانه و بلوغی در وارستگی می خواهد، چه همه کس را درک همه واقعیت ها میسر نیست، و هم چه بسیارند که مشام جانشان از رایحه بهشتی بی بهره و چشم انداز وجودشان را تاری گناهان فرا گرفته است، بالاخص آنجا که همه ظرائف و لطائف از خدا سخن می گویند. کودک را از سحرگاهان نوائی غریزی، چون خروس سحری است، و گوئی که با جنب و جوش و صدا و نگاه خود با فرشتگان و ستارگان سخن می گوید، او هر بامدادان فریاد شوق دارد و خیزشی از عمق جان، تا آن هنگام که، در تبعیت از دیگران، خواب شوم صبحگاهی بر او طبیعتی دوم گردد. کاش می شد که هر صبحگاه، شبنم بامدادی را در آن هنگام که بر برگی از خرمی نشسته است بنگریم، و آن هنگام را که درخشش آفتاب، در هر قطره شبنم، آفتابی دیگر را به نظاره می نشیند. شاید صبح از آن جهت زیباست که گناهکاران، با آن همه گناهان، همه در خواب اند و نسیم پگاه، نفس راحت زمانه است. صبح زیباست و هم کودک که در صبح زندگی است، و کنکاش کودکانه اش نه همان است که ما می بینیم بلکه همه آن است که او درک می نماید، درکی در وراء آن همه خلوص و صفا و بی گناهی. اکنون به صبح جبهه برویم، آنجا که انسانها از نو متولد می شوند و نور علیه ظلمت می درخشد، آنجا که سرزمین خداست و کلمه طّیبه نیست؟! او باز قدم بر می دارد و خیره می نگرد، بر قطرات خون و خاطرات عزیزان، و همچنان ادامه می دهد و زمزمه عذاب و تباهی است که س ه ۱۰/۱۲/۶۴

## سر آغاز

وقتی به موجودیت توجّه شود، به اینکه نبودیم این همه، و می رویم بزودی! به زیباییها و شگفتیها، به حیات و ممات، به جوانی و شوق، به یأسها و فِسرَدگیها، و به همه آنچه که می نگریم که باید با عبرت بنگریم، در جمع، همه را مرکزیتی است که سرآغاز و منطبق بر واقعیت است. آن نقطه ای در نورانیت، در اخلاصی مخلصانه، و قلبی سلیم است، آنجا، سرآغاز است و مسیری که هر کس را گذر از آن لطفی از تقدیر است و رحمتی از رحمان جَلّ جلاله. و تفسیری از آن به زبان قرآن، و هر آن کس که از این سرآغاز به تجاهل رود، بر خود تغافل کرده است، دیگر او چه می تواند که بکند؟ و چه خطائی را نمی تواند که نکند؟ که خیری هم از او به نامه نیاید، و بشارت بر او نیز انداز است. او خود بر خویشتن چنگال کفر فرو برده است، و از آن همه گسترش و ذکر و باور، در تنگنای اعراض، با اسراف و تبذیر عمر، و گناهان، خود را تخدیر نموده است. آری، سرآغازی بر واقعیت و در استمرار، او گفت که خدا را می پرستم فقط، و این گونه کرد، بر بُتان یورش برد، و بر بت پرستان کرنش نکرد و از خروش آتش نخروشید! او گفت که خدا را می پرستم، و این گونه کرد، و در آن دنیای نامردمی ها جوانمرد خدائی را کارد بر حلقوم نهاد و معطوف عواطف نشد، چه او را سرآغازی بر واقعیت بود که در استمرار آن نقصی حاصل نیامد.

((اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا اَزْوَانًا لَهُمْ وَلَا تَجْعَلْنَا اَشْيَانًا عَلَيْهِمْ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ)). س ه ۲۰/۱۲/۶۴

## رحمت

رحمت پروردگار را مَنظَر، منظره پرهیزگاران است، که هم نعمتِ رحمت است آنان را، و هم ابتلائات و رنجها، تا الهی است، آنان از نعمات رحمانی در راه کمال به او بهره می گیرند، و در گرفتاریها به نعمت صبر دست می یازند و در کیفیتی این گونه، رحمت پروردگار را به معنا می نشینند. در حالی که نعمت، منظره بزهکاران است که آنان را نعمتِ استدراج، و ابتلائات عذاب و مقدمه عقاب است، و این شومی از آن است که دل با خالق به خلوص ندارند تا از جز او خلاصی یابند، و راه به والائی سپارند، چه صفای والائی، جا در جهاد اکبر دارد، جهاد اکبر! همان بوته آزمایش که جسم و جان را می گذازد و ناخالصی ها را از ساحت وجود می زداید. دیدگان ما، همه فراخای خلقت را نمی بینند و گسترش اندیشه ما بر همه آنچه هست احاطه ندارد و ناقوس زمان، آن هنگام ما را به تشخیص است که به صدا در آید، و اگر در هستی وجود، رحمت الهی بر ما ندرخشد، و نور ایمان قلب ما را، و حکمت الهی اندیشه ما را روشن نماید، نه تنها هیچ نخواهیم داشت، بلکه هیچی خود را نیز به درک نخواهیم آورد. ایما آنجا که رحمت الهی بنده ای را فرا گرفت، موجودات عالم او را در احاطه مهر خود می گیرند، و وجودش روشنی و

((اللَّهُ هُمْ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِنْ شَيْءٍ عَنِهِمْ وَاحْسُرْنَا مَعَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ رِى اءَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ))

س. ه ۱۸/۲/۶۵

## فقر

داشتن هائی که ثواب نیاورد، عمر به بیهوده سپردن و فهم به تباهی کشیدن است، رستگارانِ خدائی اگر دارند ندارند و اگر ندارند دارند، و این حدّ عالی از آزاده اندیشی است، و آنان اگر نیمه عمری در جوع باشند گوئی از سیری تخمه اند و اگر روزی در ایشاع اکل و شرب، گوئی از عروج و امانده اند. می گویند بت پرستان، خدایانی از مال و منال دارند و استکباری از علم و جمال، علم و جمال و مال و منال بر خود می آویزند تا از زیندگی آن برزندگی یابند! و این بهت آور حکایتی است! پرستوها از آن، این همه زیبايند و سُبُك در پرواز، که بر خود هیچ نمی آویزند، و بلبلان از آن این همه زیبا نغمه سرایند، که منقار به تکدی نمی آلايند، اما پرمدعايان مردم بی محتوی، چون کودن کودکانند که تا هنوز بر تصاحب ها دعوا دارند که واقع زندگانی است). در حالی که مرگ هر روزه بینی ها را به خاک می مالد و آن همه ذلت که با خود دارد مال اندوزانِ تباهاکار را. و لَع مال اندوزان و بخل انفاق از آن است که آنها جز خود را نمی بینند، و جز مال، حلال مشکلی نمی شناسند، و نمی توانند و یا نمی خواهند ضجه های در ارتباط با مال، و انحرافات راجع به آن، و نیز بار سنگین و ذلت بار حاصل از آن را بر دوش بینویان درک نمایند، و الا بر آن می شدند که از آن همه سم و وبال، خود را به کناری کشند، و با هر سگه آن (روزی که به آتش دوزخ گداخته شود تا داغ شود با آن پیشانیهایشان و پهلوهایشان و پشت هایشان، این است آنچه را که برای خود اندوخته اید پس بچشید آنچه را که می اندوخته اید). س. ه ۱۸/۲/۶۵

## غرور

غرور با سرابی فریبا آدمیان را در کمین است. اما: اگر جوانی و زیبایی است که ما را مغرور می نماید، در فریبی زودگذریم که به حرکات و سکناات خود مشغول شده ایم و از تفکر صحیح و یاد و ذکر الهی تهی مانده ایم. اگر ثروت و دارائی محور طواف قارونیان زمان است، در پنداری به فریب اند که دنیای زندگیشان را در رشته های به هم پیوسته ارتباط می دهد و اندیشه آنان را از تعالی باز می دارد، و با از دست دادن عمر، لبخندها و آرزوها و هوس بازیها به یکباره رخت بر می بندد، و انسانی با همه تاریکی

و تشویش باقی می گذارد. مقام نیز پیرامونی از غرور دارد و رخ دادهای تاریخ انسانی را شواهد بسیاری است که مقام، جز در حدّ شرع، بقیه، نتایج دوزخی داشته است. اگر عالمی را علمش مغرور نماید همه مزایای او فرو می ریزد، چه آنچه می داند همه در معرض نسیان است مگر خدایش تفضّل فرماید، و هم همه هیچ در مقابل آنچه که نمی داند. مرد خدا اگر مغرور محسّنات خود شود، شومی غرور او را به تاریکی خیال می برد، و از نیکیهای خود که همه از توفیق الهی است در کی نامعقول خواهد داشت. زندگی راهیان حق، همه در سخن است، که وقتی غرور بر آنان راه نداشت تاییدات الهی با آنان بود و آنگاه که غلبه غرور را جز از دریچه گناه راهی نیست، و آنگاه که فراز آید، خشم خداوند تعالی را در پی خواهد داشت، بالاخص در این برهه و این همه معجزه از کمک های غیبی که ما را در برابر است! از ناقه صالح چشمگیرتر و از ید بیضاء درخشانتر! و به خاطر بیاوریم معجزاتی را که بر امم گذشته به وقوع پیوست، که چون بی تفاوت از کنار آن گذشتند، عذاب الهی بر آنان فرود آمد. س ه ۲۰/۲/۶۵

## اشک

قطرات درخشان اشک آنجا که از دیدگان امیدوار به رحمت الهی فرو می غلظد، گوهر خلوص است که صفا و بهاء را با هم دارد. اگر قاصد اشک فرو نمی چکد، شاخه امید قد نمی کشید، و غنچه صفا لبخند نمی زد. بینوایان را نوای اشک تسلی خاطر است، که بر بالین اشک به خواب می روند، و ستمدیده های راه خدا با شبنم اشک در دیدار دادار به شکوه می نشینند. کودکان، سرشک را در کنار خود شاهد می آورند که معصوم اند و از خدای محبت ها، دامن مادری به طهارت و پیرامونی در صفا استغاثه دارند. آلودگیهای از گناه، با اشک به شستن می رود، چه استغفار را عمق می بخشد و خضوع و انکسار را در حضرت باری تعالی مفهوم. چشمان بی اشکی از اخلاص، سینه های بی آه و قلب های در قساوت، برزخ دوزخیان را می ماند که از قرب جمال به غربت از کمال اند. راستائی از شهادت تا شفاعت را شستشو می دهد و دیدگان را در دیدن صراط توحید جلاء می بخشد. انسان های باشکوه را در نخلستانهای دور بنگریم که در تعالی زمزمه های خود، با گرمی اشک نوازش می شوند، و بر خاک افتادگان مرگ را بنگریم که در تلاقی پایانی زندگی با مرگ، با قطره اشکی خلاصه می شوند در خلاصه ای که بیانگر این همه معناست که: س ه ۲۵/۳/۶۵

## چرا

چرا انسان ها این گونه اند؟ چرا گاهی انسانی این همه در طهارت، تقوی، پاکدامنی است! و آن دگر آن همه بی تقوی، تاریک، و ظلمانی!؟ چرا همه نباید پاکی ها را که این همه زیباست دوست بدارند؟ و به این همه خوبی ها پذیرش باطنی داشته باشند؟ چرا گروهی فریب می دهند؟ نفاق می کنند؟ و چرا؟ و نقطه اصلی این همه انحرافات از کجاست؟ و از آن طرف، نقطه اصلی صلاح و رستگاری ها؟ آیا فقر و غنا مبنائی برای هر یک از این دو می باشد؟ و آیا دانش و فرهنگ در آن دو مدخلیتی دارد؟ آیا اصل دیگری را در آن دو تاءثیری است؟ اکنون بر کشتی زمان فرا آئیم، و بر بادبان آن نظاره کنیم، با سخن هائی که دارد، قرون و اعصار را در نوردیم به گونه ای که از شرور نفس و شیطنت ها بر کنار باشیم. در آنجا، بر فراز برج اندیشه، پیرامون را بنگریم، و بر خود که چگونه بودن را می خواهیم، اگر دیار نیکی ها و زیبایی ها را بر آن بلند شویم، و از هر راهی نزدیکتر، بر قله آن صعود نمائیم، و بنگریم که انسان ها از چه مزایا می پذیرند، و بر چه هدف به اوج می روند، و بر خلاصه ترین کلام آن چنگ زنی و آن رازیب جان سازیم و بر آن استقامت و رزیم تا هدایتشان نمائیم. تعالی در این حد، حدی به کمال در محضر پروردگار، و حد اسلام و تسلیم است. آنجا که دیگر چرا گفتن ها ذبح می شود، چه آدمی راضی به رضای الهی است و ناظر به مشیت او. آنجا دیگر خودخواهی ها ذبح می شود، چه می بیند که، همه هر چه هست از اوست، و آنجا دیگر، تعلقات ذبح می



شود، چه فهم به آن حدّ می رسد که درک می نماید همه از خداوند تعالی است و انسان معلّقی متعلّق است، و مخلوقی است از خالق، و آرام آرام به زیبایی سکوتی از فریاد می رسد، که به هر جا می نگرَد همه عبرت است. س ه ۱۸/۶/۶۵

## اخلاق

اخلاق، حالتی پنهانی و سرشتی باطنی است، و به تعداد افراد جامعه گوناگون است. به همان گونه که دو انسان از نظر خلقت ظاهری تا شیار انگشتان برابر نیستند، از نظر اخلاق و سرشت باطنی نیز در حدّی محسوس و نامحسوس دارای اختلاف می باشند، و این خود آیتی از قدرت آفریدگار جَلّت عظمتّه است. ولی آنچه در همه به نوعی مشترک است، فطرت پاک توحیدی است که صاف تر و درخشان تر از آئینه، مرکز و باطن وجود انسان را تشکیل می دهد؛ جز اینکه انحرافات و آلودگیها آن را به تاری می کشاند، و انعکاسِ واقعیّتها را در پوشش می گیرد، و تا شرک و کفر و ارتداد پیش می برد. مع الوصف، در تاریکیهای کفر و ظلمت های ظلم هم، در خفای وجود انسان مرجع وجدان است، و در این مورد توجهات فردی و شاهد های تاریخی فراوان داریم، بالاخص در بن بست ها و ابتلائات سخت که حداقل فاصله و حداکثر توجه با خالق برای مخلوق قابل درک است، حالتی که جوهره وجود انسان، خود را می نمایاند، در کی در این کیفیت پایه احساس مسئولیت و مبنای قبول تکالیف الهی است. از این نقطه خود و خداشناسی، انسان وارسته، سلمان وار به سوی صفا و سلامت و اسلام به حرکت در می آید، و چه بسیار انسانی که این گونه که کاروان سالارهای این راه اند، و ناقوس زمان را به شهادت دارند. لذا، اقرار به وحدانیت، از فطرت انسان و جذبه حسنات ذاتی آدمی است، و در این بین، انحرافات و گمراهی ها بسیار است که به عذابهای جهنمی و دوزخ واقعی منتهی می شود که همگی ساخته و پرداخته افراد و اجتماعات فاسد و شیطانی است، و با اندک توجهی آشکار می شود که ادیان واقعی الهی، مکتب های کرامت اخلاقی اند، و نیز بیشتر خُلق و خویهای آدمی بر باورهای او تکیه دارد. اگر باور و ایمان، متکی بر اصول صحیح عقیدتی باشد، لاجرم، انسان دارای اخلاقی به مفهوم واقعی خوب خواهد بود، و به عکس، اگر اصول عقیدتی انسان، متکی بر ((ایسم)) های فاسد، و یا گرفته شده از علمای منحرف باشد، دارای خُلُقِیاتی بد. اعتقاد صحیح لازمه اش وجود درک صحیح قبلی است، و دریافت این درک، در رابطه با کیفیت جسمی، و شبکه ای از معادلات پیچیده است، و در جمع، مادام که انسانی طالب خیر باشد و به این طلب ادامه دهد، کمک های غیبی را همراه دارد. اصلاح اخلاقی در اسلام دارای دامنه ای وسیع است و به قبل از تشکیل نطفه و نیز دوره بارداری و کودکی و کیفیت تغذیه وابستگی دارد، و از نظر ملاحظات اجتماعی، تا صدا و نگاه و کلیاتی از این گونه پیش می رود، که در واقع، حلّ آن معادلات پیچیده را در بر دارد، و این امر مقدّس، به وسعت و قداست قرآن کریم و بیانات اهل بیت مکارم الأخلاق)). (۸۲) (مبعوث شده ام تا خلق و خویهای نیکو را تکمیل نمایم). س ه ۲۷/۶/۶۵

## بت

بت، که به باطل مورد پرستش منحرفین از راه خداوند تبارک و تعالی است، در انواع و ابعاد مختلف و در گسترشی از ابهام و بطلان، فراگیر ذهن است، و جز عقلی رحمانی و اندیشه ای توحیدی فهمی دیگر را یارای تشخیص و رهائی از آن نیست. بت، هم در بتخانه و هم در ابعادی از مال و مقام، همسر و اولاد و عرق خویشی، و هم در چه بسیاری دیگر، وهمی به فریب است. گاهی یک نافرمانی به ظاهر ساده از امر پروردگار جَلّت عظمتّه، بیانگر عظمتی از تخطّی و تمرد، و نمونه ای از شرک و کفر ابلیسی است، و این درباره ما همه، در رابطه با محبت و نافرمانی از اطاعت اهل بیت طهارت و ائمه نیت صادقانه و عمل مخلصانه مکمل لاینفک آن است که ((... إِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ)). (۸۳) و چه فراوانند افرادی که کلمه توحید بر زبان می رانند، ولی قدم

در شرک و اندیشه در کفر دارند، و آن مسجد ضرار، سخن گویائی از این عدم درک توحیدی است، و ضرایان هم اکنون نیز آن گونه اند که بوده اند، آنها هر چه دارند بت است، و هر چه می پرستند بت پرستی است، چه به هر گونه که نقصی در کمال و عیبی در جمال خداوند تعالی در تصوّر خانه کند، بیرون از ساحت قُدس توحید است و این همه برکات تسبیح و تنزیه در اذعان این واقعیت است که خداوند متعال منزّه از نقص و عیب و دیگر تصوّرات غلط است. وانگهی اگر محبت الهی سراسر وجود ما را در برنگیرد و چیزی جز پروردگار را در محبت فضیلت دهیم، در نوعی دیگر از انحرافیم س ه ۴/۷/۶۵

## هوی

هوی با طوفانی در خفا و نرمشی رُخوت زا، انسان هائی را به نشئه دگرگونی می کشاند، همانند اندک نسیمی که منحرف نماید، و اندک وسوسه ای که از جای برکند. و آنگاه که غبار هوی و هوس چهره ای را فرا گیرد تمامی نکبت هاست که فراروی دیدگان ناظر است. هواپرستان جهان را بنگریم، که دود و آه در پیرامون، تاریکی و بی محتوایی در درون، و سرگردانی و فجایع در پیش رو دارند، آنان در اوج پیروزی، در عمق سیه روزی اند، و بر بلندای بناها، با حیلۀ سقوط، خود رهایی می خواهند، چرا که آنان در مقابل وزش گناه، کنش موافق دارند، و در مقابله با فلاح و رستگاری، نامردمی مقاوم اند، و آنجا که آیات الهی طوفانی از تبه و بیداری می آورد، در پذیرش سجایا لبخند بی تفاوتی دارند. امواج هوس، همچنان کشتی وجود آدمی را به تلاطم دارد، تا بر سنگ ساحل کوبد، یا به قعر دریا فرو کشد، و نجات، در قیود صحیح عقیدتی است که لنگرهای کشتی وجود آدمی اند، که موجی جز در رضای الهی آن را به حرکت در نمی آورد و نسیم در آنجا، همه نسیم رحمت است. در آن جا، بندگان خوب خدایند که وقتی به معراج نمازند، آن همه شکوه دارند، بی حرکت از هوی، و بی توجه از همه جا، ذکر خدا می گویند، که همه هر چه هست تعالی آدمی، همین است. آنان را اندیشه و منظره ای از توجه باز س ه ۶/۷/۶۵

## فتنه سیما

چهره ها به کیفیتی در گفتارند و احساس را به لرزش دارند، چشم ها سخن می گویند، و پایگاه نگاه، تیرهایی زهرآگین دارد که پرده عفاف را می دراند و انسان را از تعالی به سقوط می کشاند. بانوان را هم، فرمود برخیزید و وارد اطاق گردید، گفتند: او که نابینا است، فرمود اگر او شما را نمی بیند شما او را می بینید. (اینک به خانه آل عبا می رویم و شهودی دیگر را به شاهد می آوریم، که سخن آنجا همه به طهارت است، و تفسیر آنجا همه به بی کلام پاسخ را به انتظار... و لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَعْلَمُهُ وَلَا عَرَفَهُ فَقِ الْمَثَ وَلَا كِنِّي أَعْرِفُهُ: خَيْرٌ لِلنَّسَاءِ أَنْ لَا يَزِينَ الرَّجَالُ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ، فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولٍ رَأَى نَقْلَ كَرْدَمَ، حضرت زهرا فرمود: من علم دارم که بهترین عمل برای زن این است که نبینند مردها را و هم مردها آنها را برای آنان این است که نبینند مردها را و مردها نیز آنان را نبینند فرمود: و فرمود فاطمه پاره تن من است.) س ه ۲۶/۱/۶۶

## بسیج

بسیج ما، در واقعیت، بسیج لله و در سیری الی الله است و هدف و اتکائی جز خدا ندارد. این گونه بودن، تکاملی در والائی است که نه فقط اکنون، بلکه در طول قرن ها همچنان در تجلی و استمرار است، بالاخص آن هنگام که قلم تقدیر، عاشورای حسینی را رقم زد و آن همه دانستن را در نیمه روزی خلاصه نمود، در جلوه ای از رحمت و اسعه پروردگار جل جلاله که نیرو می دهد، ایمان و الهام می بخشد، معجزه می کند، و اینها همه سخنهایند که راه می نمایند، و انسان را ناخودآگاه بینشی در حد عالی می بخشند و کور دلی ها را در وضوح به نمایش می گذارند، که همه از لطف پروردگار.....[و کمک های غیب و آشکار او نشاءت

می گیرد که در قدم به قدم به تکلم است آدمیان را، تا در روشنی تقوی آنها بشنوند و در صفای باطن آن را درک نمایند. بسیجی لله در رابطه با دو پایگاه است، پایگاهی که در سینه دارد و آن پایگاه اخلاص و دعا و سلام و صلوات است، و آن دگر که در فرمان امام و رهبر بحق می باشد. اکنون نصرت خدا را نظاره کنیم، و بدانیم مادام که در سخن با خدا و در ذکر حضرتش پیش رویم، بر خط بسیج لله ایم، آنجا که شوق شهادت در پیش رو و اشتیاق جهاد در جسم و جان آمیخته است. لبخند عشاق راه خدا، توفیقی فراگیر در این برهه زمانی است. بسیج راه خدا را بایسته است که در حالی که عازم پایگاه فرمان است، لحظه ای از پایگاه نخستین، توجه به جانبی معطوف ندارد و از خلوص و دعا جدائی نجوید، و بدانند که تا آخرین لحظه و آخرین دم زندگی در آزمایشیم. و در استمداد باشیم از باری تعالی که دورانی در رضای خود و پایانی در رستگاری عطایمان فرماید که کسی نمی داند که در چه سرزمینی خواهد مُرد. س ه ۸/۶۵

### تفرقه

تفرقه، نامی نازیبا در مفهومی از شومی و زیانکاری است، و به معنای قطع رابطه و عدم همکاری و همفکری با مردان خوب خدا، و در راه فرموده خداوند متعال است، خدائی زیند و متفرق نشوید. تفرقه چون همه نامبارکی ها زاده اعمال بد انسان هاست که معنویت آدمی را فرا می گیرد و او را از ادراکات عالی باز می دارد، چه واکنش پلیدی اعمال در مرحله نخست، محرومیت نسبی از فیوضات رحمانی و مقدمه ای در انحراف از فطرت توحیدی است، و این اصل کلی در گناه تفرقه نیز صادق است. لذا، افراد نامبارک، مردمی ناصالح و متفترق اند که لامحاله با خویشتن خویش نیز بیگانه و با وجدان خود در جدال اند. شوائب اعمال، توکل آنان را متزلزل می نماید و هر روزه به بیگانگی کامل نزدیک تر می شوند، بیگانه از همه و خود؛ چه کائنات که سمیع و بصیر و در اطاعت پروردگارند با اینان مأنوس نیستند. مکرها به خودشان بر می گردد و حيله ها بر خودشان دام می شود، و اتحاد آنان با یکدیگر، حدت و شدت بیشتری را در دور شدن از رحمت الهی فراهم می آورد، و آن دارد. در حالی که، وقتی در اثر حسنات اعمال، دوستی و محبت الهی جان ها را لبریز می کند، دوستی مردان خدا و اتحاد و اتفاق با آنان را نیز در تبع به پاداش خواهد داشت، و ملکات فاضله، در مسیر تعالی، به هم پیوسته و در هاله ای نورانی به حرکت در می آیند، در جذبه ای که راه دور و نزدیک و فاصله زمانی و مکانی در آن مطرح نیست، آنجا، شرق و غرب، قرون و اعصار، و سپید و سیاه ندارد. مردم متحد راه خدا را همه هر چه هست، که خدائی است، یار و مددکار است، در کم و کیفی که غالب و مغلوب آن پیروز است، و دوست و دشمن، دانسته و ندانسته، در حمایت و کمک آنان اند. اکنون روی به وادی نجف، جان خود را صفا می بخشیم و گوش هوش به (چیزی بین شما را تفرقه نینداخته مگر ناپاکی باطنها و زشتی اندیشه ها). (۸۴) س ه ۳۰/۲/۶۶

### خمس

از آنچه در طهارت و صفا و قبول طاعات و عبادات و همچنین در ساختمان فطری و شاکله انسانی و فرزندانش به شدت مؤثر است، روزی حلال است، که همه وجود ما را به طهارت می برد، و روح و ذهن را از پلیدی حرام خوری حفظ می نماید. مال حرامی که مستقیم و یا غیر مستقیم از ممر حرام حاصل می شود، بحمدالله در خانواده های اسلامی کمتر به چشم می خورد، ولی در بسیاری از خانه ها، بدهی خمس در اثر بی توجهی به واقعیت مال غصبی، در آمده است، و این نهایت مطلوب شیطان است که آب را از سرچشمه آلوده نماید، و کاری ساده را به عقبه ای این همه مهم تبدیل نماید، و به تدریج اهمال را به انکار ضروریات و پایانه زندگی را به کفر و ارتداد بکشاند؛ چنانکه در مورد مشابه، به تارک حج که در حال احتضار است گفته می شود که می خواهی بر دین ترسیان بمیر، و یا بر دین جهودان، و به این گونه کافری ترسا یا یهودی ای مغضوب به درکی دائمی کوچ می

نماید. پس به خداوند تبارک و تعالی پناه بریم که به عمل آوریم در آنچه از این قبیل می دانیم، چرا که وقتی به انسانِ موظف به کسب دانشِ فقه، علوم الهی رسیده باشد و یا به نحوی بداند، و عمل ننماید، از ذهنش فاصله می گیرد و به فراموشی می رود، ولی اگر به آنچه از دانستنی ها که خدائی است عمل نماید، خداوند تبارک و تعالی از خزانه غیبش بر بصیرت و علمش می افزاید، که این خود آیتی از آیات رحمت الهی، و امدادی از امدادهای غیبی قادر متعال است. و از ناحیه مقدسه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که فرمود: ((وَمَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئًا فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا وَ سَيَصْلَى سَعِيرًا)). لَهِ لَهِ (آن کس که مالی از ما را بخورد گوئی که آتش خورده است، و چه زود که تسلیم جهنمی سوزان شود). (۸۵) آنچه از این امر مقدس الهی نتیجه می شود، هم تزکیه شخصی و هم خانوادگی و اجتماعی است و هم توسعه تبلیغی است، که در آمیزه ای از اخلاص مؤمنین و راهنمایان ایمانی، مرزهای تبلیغ را در احیاء نفوس، تا افق های دور توسعه می دهند. رساله ها و هم افرادی که اجازه دارند، به اضافه دفتر امام ((زید توفیقه)) در قم، با نامه یا تلفن، راهنمای ما در این مورد است. اگر سعی شود ماهی یکبار، که بهتر، و الا سالی یکبار، به حساب خمس خود در هر سطح از دارائی و فقر که هستیم برسیم، و الا وضع درهم می شود، و اهمال از این وظیفه با جنبه تبلیغی آن، که نوعی باقیاتی است صالحات، محرومیتی تاسف بار است. و بیان فلیقطع)) (۸۶) (اموال شما را قبول نمی نمائیم مگر به این خاطر که پاکیزه شوید پس هر که می خواهد ببیند و هر کس می خواهد بگسلد). س ه ۱۹/۳/۶۶

## توسل

آدمی در رسیدن به هدف، اغلب محتاج وسیله است، و آن کس که در هیچ مورد محتاج نیست، خداوند تبارک و تعالی است که صمد است و وقتی اراده چیزی نماید، گوید ((باش))، موجود می شود. ما برای تقرب به خدا، گاه به دعا (۱) کتاب خدا (۲) اهل بیت عصمت و طهارت. توسل به ارواح مقدسه، مخصوصا در کنار مقابر متبرکه، به علت آگاهی و بیداری و دست به دعا برداشتن آنان، به استجاب دعا نزدیکتر است و شرکت مقدسین و اولیاء الله در حیات و ممات، فیوضات رحمانی را گسترش می دهد؛ به ویژه در مواردی که انسان در طهارت و تلاوت و تسبیح و تهلیل و صلوات بر محمد و آل محمد باشد، و در همه این موارد، کمال توسل در حضور ذهن و هدف الهی آن است، و الا- مثل اسب عصار است که هر چه می رود باز در جای نخست است. اندیشه های شکست خورده، گاه در طول رسیدن به هدف از آن و نیز گروهی که در رسیدن به هدف از وسیله روی می گردانند مانند آنهایی که از تمسک و توسل به قرآن کریم و اهل بیت طهارت روی گردانیدند. و همچنین پاره ای را در بحث وسیله، انحراف بر این است که برای رسیدن به هدف از باید اسوه و سرمشق همگان باشد. و اما وقتی با اسمی از نام های خداوندی، استغاثه می نمائیم مثل: یا الله یا رحمن و یا... به علت وسعت معنای کلمه، مشخص است که فقط از خداوند تعالی می خواهیم آنچه می خواهیم، ولی با شناختی که از این آفریدگان پاک و مطهر و مستجاب الدعوه داریم، غرض، دعا و تقاضای آن بزرگواران از خداوند برای ما مطرح است، چه شفا و شفاعت و یاری آن عزیزان همه در ارتباط با اذن الهی است، چنانکه انبیاء سلف را نیز می دمم، به اذن خدا مرغی می شود، و اینکه کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را شفا می بخشم به اذن خداوند متعال، و مرده را به اذن خدا زنده می نمایم)). (۸۷) شرف غرق می بیند، می گوید خداوندنا پسرمان اهل من است، ندا می رسد که او از اهل تو نیست و او عمل غیر صالح است. (۸۸) س ه ۲۴/۱/۶۶

## فرقان

(ای آنان که ایمان آورده اید! اگر برای خدا تقوا پیشه کنید در شما فرقان (نیروی تشخیص حق از باطل را) قرار می دهد...).

فرقان، موهبتی غیبی و درکی پنهانی است و در نتیجه، مرحله والائی از تکامل انسان در شناخت و ارتباط با خداوند تبارک و تعالی

است، امدادی نهانی که، به وضوح، پیوند آن با تقوای الهی قابل درک است، و هم رحمتی است مشخص، در مرز غیب و شهود، انسانی را که محتاج ادراکاتی این گونه بالا- در سیر الی الله است. آنچه در راه لقاء، گنگی و سنگینی می آورد، رَوَند یک بعدی آن بر مبنای ظاهرنگری است، پنداری این گونه در شناخت، به هم بافته ای از بیراهه پیمائی ذهنی و در هم آمده ای از ادامه آن است، لذا در سخن های خدائی حق این است که واقعیت های غیبی به عینیت نشیند، که شهودی این گونه، عروج به فراخنای قداست ربّانی و به دور از تعارضات نفسانی است، آنجا که آدمی می بیند و می شنود و درک می نماید، و این همان فرقان یا نیروی تشخیص حق از باطل است که بر او افاضه شده است. پس فرقان در آدمی هاله و تجلّی اصلی دیگر است و آن درک عینیت غیب و لمس دست پروردگار در همه امور است. لذا یک سخن کامل برای خدا، یک نوشته کامل برای خدا، و یک عمل کامل برای خدا، همه باید در رابطه ای گویا با دو اصل غیب و شهود و در غایتی از بلاغت و رسائی باشد، تا ذهن را با شک و شبهه درهم نیامیزد که زدودن بعدی ذهن از شبهات، از فهماندن قلبی آن، در واقعیات یقینی، مشکلتر است، چرا که کدورت های دوزخی همیشه با سماجت و لجاجت و حماقت همراه است در حالی که در واقع، عینیت غیبی خود در شهود بیشتری از مظاهر مادی حیات است، و این اگر همچنان قابل درک باشد که هست، نمودار حقیقت نگری بیشتری است که باید باشد، چه همه هر چه هست را فراگیر در احاطه خود دارد. پس آنچه از غیب به درک می آوریم از کف ندهیم، با شهدای شاهد، همیشه سخن بگوئیم، و با خداوند تبارک و س ه ۲۷/۳/۶۶

## داستان

(بعضی از مردم حدیث مشغول کننده را می خرد تا مردم را از راه خدا گمراه کند... ). داستان: دوره زندگی محدود و برخوردارها متعدّد و متفاوت است، و در این رهگذر سودجویی از تجربیات دیگران دارای ارزش بالائی است در ادامه بهتر راه زندگی، و هم مبنای چه بسیاری از علوم و معارف می باشد. و از آنجا که تجربه شخصی در هر موردی برای همه ممکن نیست، لذا بازگویی هائی از آنچه گذشت و سرگذشت گذشته ها، چون گفتن از سلامتِ نفسِ فلان فردِ پرهیزکار و غیره، همه در حدّ لازم، آموزنده و مفید و لازم به انتشار و محتاج به دیدن و شنیدن بیشتر است، ولی زیبایی آن در صداقت لهجه و جمال آن در تعادل و دور بودن از افراط و تفریط و حواشی گمراه کننده است. داستان های تخیلی و غیرواقعی تخیل و کرخ کننده است، و به دنبال، حیرانی و سرگردانی می آورد، و هم اینکه بین انسان و واقعیات حیات، فاصله می اندازد. در مورد کودکان بالخصوص، که با صفای ضمیر خود و با تمامی وجود، ذهن خود را به توجه می گذارند، نتیجه درد آور است. آنها وقتی بفهمند که این همه داستان ها که شنیده اند دروغ بوده است، حقایق زندگی برای آنها به زیر سؤال می رود و اعتماد، نامفهوم می شود. ذهن کودک از تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری از این همه هیچ و پوچ ها خسته می شود و آن همه رؤیاهای دروغین یکباره فرو می ریزد، موجبی که باعث چه بسیاری از امراض روحی، و بدبینی های ریشه دار، و چه کنم ها و ندانم کاریهای بعدی است، لذا بایستی از داستانهای واقعی و مفید استفاده نمود و از بیجا و بی مورد گوئی احتراز نمود، و نیز بایسته است که حتما از ذکر حقایق غیر اخلاقی، جز در موارد لازم، خودداری شود تا پرده حیا دریده نگردد و قبح زشتی از بین نرود. مردم تازه گرویده نیز همانند کودکان نوپایند، ظریف می اندیشند و اغلب در پی بهانه و آماده انحراف اند، لهوالحدیث و جعل احادیث قرن ها اندیشه آنان را از فعالیت انسانی و روح آنان را از عروج به تعالی باز می دارد. و نیز چه بسیار از سرگرمی ها که مفید و مهم است ولی باعث غفلت از اهمّ و مهمتر، چون ذکر خداوند متعال، می شود، زیانی که هیچ جبرانی ندارد. س ه ۱۰/۴/۶۶

کیفیت وجودی ما، آنچه که می بیند و می شنود و می فهمد را در ذهن خود تجزیه و تحلیل می نماید، و در محدوده شاکله خود، به رضا و عدم رضا، و گاه در تصمیم به عمل در نیتی خیر یا شر دست می یابد، و در این رابطه، نیت، اصل و مبنای عمل است، و آنچه که در اصطلاح، عمل می نامیم مکمل آن است در صورتی که در آن سیمعه و ریائی نباشد. و (خیری) انجام می دهد نوری در قلبش ساطع می شود)). این دریافت نور، پاداشی غیبی و همراه است، همان گونه که اگر قلب و روح ما در اثر گناهان حساسیت خود را از دست نداده باشد، تاریکی حاصل از عمل شر را بلافاصله احساس انسان های والا و فوق العاده واقعیت حضور در محضر پروردگار را درک می نمایند، و آنچه می خواهند را در رابطه با آنچه خداوند تبارک و تعالی می خواهد تشخیص می دهند، در تغییر آنچه در جان و قلب خود دارند می یابند، در تبرک از این آیه مبارکه که عظمته نخواهند داشت و در مرحله ای بالاتر از بُعد زمانی و مکانی در رحمت پروردگارند، چنانکه در خطبه دوازدهم از عرض کرد که: دوست داشتم برادرم فلانی هم حضور داشت، تا می دید اینکه خداوند شما را بر دشمنان پیروزی عطا فرمود - حضرت به او فرمود: آیا تمایل برادرت با ماست؟ گفت: بلی - فرمود: با ما حضور داشت، و نیز حضور داشتند مردمی که هنوز در صلب پدران و رحم مادران اند، و مانند خونی که ناگهان از بینی فرو چکد، زمان آنان فرا می رسد و ایمان با آنان نیرو می گیرد. (۸۹) س ۵/۵/۶۶

## زهد

کلمه زیبای زهد است که در عمل با این همه شگفتی ها همراه است، مراتبی که واقعیت غیب را در شهودی به کمال، عیبت می بخشد. *يَأْسُ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالآلَا تِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ*) (۹۰) فرمود: کلمه زهد بین دو کلمه از قرآن است (آنجا که) خداوند تعالی می فرماید: تا از آنچه که از دست داده اید غمگین نشوید، و نه شادمان به آنچه که (در دنیا) به شما روی می آورد، پس آن که بر گذشته غمگین نباشد و نه بر اقبال دنیا شادمان، زهد را از دو سو فرا گرفته است. جامعیت است که می فرماید: سوگند به خدا که دنیا در مقابل آخرت مانند آن است که یکی از شما انگشت خود بر دریا نهد و بنگرد چه می آورد. چیزی از آن (دنیا) باشد که هلاک خواهی شد)). (۹۱) *قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَيْدَ فِي الدُّنْيَا*) (۹۲) چرا که وقتی از هر چیز جز خداوند تعالی دل نکنیم (مگر برای خدا) ناچار با جز خدا نیز دلبستگی در کار خواهد بود، و این دوگونگی، آن ایمان به یگانگی نخواهد بود تا حلاوت ایمان در است، (۹۳) که نور علم الهی ذهنش را آگاه نماید تا بی معلم، بداند، و پرتو هدایت الهی بر ذهنش راه نماید تا در درگیری ها و انحرافات ذهنی، هدایت شود. سوم سیمعه صدر و نور حکمت و درخشش آن در کلام است، (۳) چهارم مکاشفه است که پرده ها به کنار می رود و انسان وارسته می بیند آنچه را که نمی دید، (۴) (۹۴) و هم اینکه ذلت های دنیائی او را به جزع نمی آورد و عزت های دنیائی او را به غبطه نمی کشاند. (۵) پنجم اینکه در کش و قوس خود رهائی از جایگاهی است که در آن در معرض فریفته شدن است، و به جهت گیری در راستای جهانی جاودانی است و هم آماده کوچ قبل از ندای رحیل. (۶) (۹۵) س ۱۶/۵/۶۶

## آشاه الرجال

ساختمان وجودی انسان با گسترشی از عظمت ها و دنیائی از ظرافت ها در هم آمیخته است، و آن کس که به صداقت در خود اندیشه نماید، در خلوصی خالصانه، پیشانی بر مهری به فراخنای آفرینش فرود خواهد آورد، و بر راستای فطرت توحیدی به قیام خواهد نشست، و این ساده ترین و مقدم ترین درک انسانی و همه موجودات و عالیترین عطیه الهی است و هر کس که نه این گونه باشد، مسلّم در سیری به سقوط است. گاه در فردی گناهکار و منحرف هم، عرقی انسانی وجود دارد و حیائی که به حیات و هدایت منتهی می شود، تا آنجا که خُر گونه به احرار می پیوندد، ولی گاهی انسان ناظر افرادی است که در نگرش بر آنان، فلسفه

آفرینشِ دوزخ و و در این رابطه، وقایع عظیمی چون غدیرخیم، در عین جامعیت و جاودانگی اثری همیشه گویاست، در آنجا چه بسیار بودند که شنیدند و نشنیدند، دیدند ولی ندیدند، آنجا آن همه اَشْبَاهُ الرِّجَالِ بودند، مردنماهایی که از تکامل انسانی بهره ای نداشتند، نامردمانی که تا دیروز دخترکان خود را زنده به گور می کردند، و هم، همه ای از آن همه اشباح شیاطین، منافقینی که با برخوردی به ظاهر مخلصانه در کمین فرداها بودند، از فردای رحلت تا کربلا، و همین گونه تا فردهای دیگر، و تا فردای جمعه خونین مکه و جنایت حلبچه عراق. موجودات انسان نمائی که دست به کار اعمالی این گونه اند، توجه را به چندان دارند، و لحظات را که می شود آن همه زیبا باشند، در نکبت و نفرت و حیرت به تداعیِ خاطر می برند، در عین اینکه مشیّتی این گونه از کمک های غیبی است، که اتمام حجت ها را به کمال می رساند، و در کیفیت این چنین از فشار ابتلائات و ضیق امتحانات، چه بسیار از حقایق، آشکارا به درک می آید، که حق با کیست و باطل در کجاست، و هدف کدام است. لحظاتی که خالی از شائبه هاست لحظه های از همه چیز گذشتن فقط برای خدا، و ادامه راه در رضای او که راه طهارت و تقوی و توفیق است. س ه

۷/۷/۶۶

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آیات قرآنی همه در عظمتی مافوق تصوّرند، و فرد یا گروه، و حتّی همه موجودات به کمک هم، قادر به ارائه آیه ای در جلالت و شکوهی این گونه نیستند. از عظمت فوق العاده این آیه مبارکه همین بس که آیات دیگر قرآنی، در واقع تفسیر این آیه کریمه اند. شروع، توکل، تمنا و پناه و استعانت در ((با))ی آن متجلی است و دیگر آیات کتاب خدا در شرح آن، ناطقانی همیشه گویا و پیامبرانی همیشه در قیام اند. هر عملی که بی آن ابتدا شود، ناقص و آبر، و هر نیتی که نه با آن شکل پذیرد، از پایه و هدف اصولی بی بهره است. طهارت و عبادت، قرائت و کتابت، جنگ و صلح، همه و همه از کمال و پیام این آیه مبارکه مدد می گیرند. هر تصمیم و شروعی، اکل و شربی، معاشرت و مباشرتی، منهای این آیه مبارکه به شیطان اجازه شرکت می دهد. آن کس که می خواهد آن را در ذهن خود معنا نماید، باید قرآن بخواند و آن کس که قرآن را به تمامی فرا گرفت، باید این آیه مبارکه را در خلاصه آن، در قلب خود حفظ نماید و در هر قدم و نظر و توجه و اندیشه از آن، در اشاره به ذات لایزال خداوندی مدد گیرد، که هر حرف و کلمه ای دیگر، فاقد کلتی این گونه است و اگر این گرامیترین و عظیم ترین آیه مبارکه را، فاصله ای تا اسم اعظم الهی باشد، همان عدم قابلیت تلاوت کننده است. اینک کتاب توحید عالم بزرگوار شیخ صدوق را می گشایم، که خدایش رحمت کند، (...)) (۹۶) (هر امری را، چه کوچک باشد یا بزرگ، با بسم الله الرحمن الرحیم شروع نمائید). اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اجعلنا زینا لهم و لا تجعلنا شیئا علیهم. س ه ۷/۷/۶۶ واقعت آن منطبق سازد، چه احساس و ادراک ها در بعدی محدودند و بر ابعاد وجود و شخصیتی این همه والا، احاطه ندارند، مگر آنچه که از تفضلات الهی و ارشادات قرآنی است، از مهربان خداوندی جلّ جلاله که از رگ گردن جهان آفرینش را بنابر اصل طهارت است، که تسیح و تنزیه ذات مقدّس باری تعالی را در تاءبید دارد، لذا آنچه طهارت و پاکی است (صرف نظر از بُعد زمانی و مکانی) زیر بنای هدف خلقت است، و در این رابطه بزرگوارانی که آیه تطهیر را در شائن خود دارند، دارای خلقتی ماقبل اند، اگر چه با تولدی در حدّ معاصر باشند، و حضرتش آن نور مقدس است که از ضیلمی به ضیلمی از پاکان همچنان درخشد تا آن شب مکه، که جهان را تا اعماق روشن نمود و بر بت ها و کاخ ها و شاهان، آن رسید طهارت، و آیه مُبَاهَلَه را، گواه بر استجابت دارد. همه بیکران، سخنان ما را چگونه یارای بیان است، و جز کلام خدا و تفکر و سکوت، ما را چه از حیرانی می رهاوند؟ در اندیشه او که همه شگفتی، همه معجزه و همه سخن و برهان است، آنجا که ابر او را در سایه دارد و درخت و کوه بر او کرنش می آورند، و پیامبران که دوست دارند از خاصان امت او باشند! سخن در توصیف او که، بر ستارگان و ماه و خورشید تسلطی اذن الهی داشت

، نه در آفتاب او را سایه بود و نه تاریکی را بر او استیلا، و آن کس که می خواست بگوید آنچه، او می دانست. آیا می توانیم او را وصف نمائیم؟ او را که با پیشانی و دندان شکسته لبخند دعا بر لب داشت! و هم او که با برکت را با اندک طعامی معنا نمود! وصف او که، سرود بلند صلوات بر او، امان نامه نفاق، و درود بر او زکات عمل، و هم اجابت دعا را در ضمان دارد، و سلام بر او، ابعاد زمان و مکان را می شکافد و به پاسخ می نشیند، و هم اکنون نیز اعمال امت بر او ارائه می شود. سلام بر او که، رحلت را با شهادت شاهد بود و خاتمیت رسالت را با قرآن و عترت استمرار بخشید. خدایا، صلوات ما را بر او برسان که به آن امر فرمودی و هم بر آل مطهر او که مودت آنان را اجر رسالت مقرر فرمودی، ((اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اجعلنا زینا لهم و لا تجعلنا شینا علیهم)). س ه ۸/۶۶ در هنگامه ای که انسانی همه عمر، خدا را در کعبه دل دارد، باید به طواف او رفت، تا پرنده اندیشه در پیرامون او به زیبایی نغمه سراید، و هم از دیدگانی آن گونه در خلوص و صفا، خداوند تبارک و تعالی را به نظاره نشست، و شاهد در آنجا، عظمت، در خضوعی به عظمت است، و خواسته های دنیائی، مفهوم خود را از دست می دهد. در آنجا، نور معنا می شود، و طهارت تجسم می یابد، چه آنجا جایگاه نوری دوم از آیه مبارکه تطهیر و مباحله است، و هم مولود که این به تنهایی همه سخن، همه معجزه، و همه آیه و دلیل است آن را که، کفر گناه، چنگال بر او فرو نبرده باشد، که یاران ابرهه را مرغان ابابیل در هم شکستند، سرداری در شکوه خدائی که هیچگاه شکست نخورد، و پشت به دشمن نکرد، و ضربت او در نبرد خندق بهتر از عبادت همه جن و انس تا قیامت است، و هم او محک آزمون حب لله و بغض لله و طهارت نسل است. در قدرتی مافوق تصور، نامایماتی آن همه سنگین، او را در هم نشکست، و در عظمتی از صلابت و اُبَهِت بر امور نظارت داشت، تا درخت نونهال اسلام ریشه محکم نمود و سنت الهی در امتحان و ارشاد انسان ها در حدی به کمال، اعمال گردید. سلام بر او که شناخته شده همیشه زمان در بُعدی از حسنات، مفهوم شگفتی هاست، و بر کلام او که همه نور و روشنی و توحید و تعقل و تفکر است. خدایا! ((ی اَخیرَ مَنْ دُعِيَ لِکَشْفِ الضُّرِّ و المَاءِ مَوْلَ لُکُلِّ عُمُرٍ و یُسِّرُ بِکَ اَنْزَلْتُ حِ اجْتِی فَلَا تَرَدَّنِی مِنْ سِنِیِّ مَوِّ اهِبْکَ خِ اَثْبَا یَا کَرِیْمُ یَا کَرِیْمُ یَا کَرِیْمُ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ و آلِهِ اَجْمَعِیْنَ)). (۹۷) س ه ۲۲/۹/۶۶

## تَهْلُکَه

در دنیای زندگی حال، کلیتی را که به ظاهر ناظریم، حرکت به مفهوم زندگی است؛ نوزادی در حرکت به سوی فردا، امروز متولد می شود، و به فردای کودکی، شباب، جوانی، کهولت، پیری، و مرگ در حرکت است. این نمونه ای از فهم ما، در حد معمول است، فهمی سطحی و بی خبر از عمق وجود و این همه ابعادی که دارد! ولی در برآوردهای مختلف، به باورهای محکم دست می یابیم، و در مقابل شواهد و دلایل گویا، بر اصل و مسیر را خبر دهم که دشمن در صبح یا شام بر سر شما می آید، آیا باور می کنید؟)) گفتند: ((آری، تو را راستگو می دانیم)) (۹۸) در حالی که در بین آنان افرادی چون ابولهب نیز حضور داشت، مع الوصف، در این واقعیت شکی نداشتند که، بر صداقت رسول کیفیتی این گونه، در پیروی از مظاهر صدق، صفا و اخلاص، راهی در دسترسی به حقایق است که اعتماد حاصل از آن بیشتر از اعتماد انسان به خود است و هم از آنچه که خود می بیند و خود تشخیص می دهد. نقطه ایمان و تقوی باشیم، به نقطه اتکاء نیز می رسیم، و هم به لبخند رضا و توکل، و در مسیر امر الهی به سوی نجات، رستگاری و ابدیت، آرام و با طمأنینه به حرکت در می آئیم و کلام خداوند تعالی را زمزمه می نمائیم که آری، تَهْلُکَه! با آن همه گستردگی! که گوئی در هر قدم پای بر تهلهکه داریم، که نه تنها خودکشی، که گاه مال، مقام، همسر، و اولاد نیز تهلهکه است، آنجا که جنگ تهلهکه است و هم آنجا که صلح تهلهکه است. تهلهکه! آن هنگام که کشتن تهلهکه است و هم آن هنگام که نکشتن تهلهکه است. کما اینکه گاه کشته شدن و گاه کشته نشدن و زنده ماندن تهلهکه است. پس در این همه



چگونگی ها و ابعاد ناپیدای آن ، چه می دانیم ؟ تا بر صراط مستقیم محکم و ثابت قدم بمانیم ؟ آیا هیچ طریقه مطمئنی که در تهلکه ها نلغزیم وجود دارد ؟ جز اطاعت از رسول او که فرمود تا متمسک به قرآن کریم و عترت طاهرین او باشیم ، تا هیچ گاه در راه خدا نلغزیم ، و با چاووش کاروان کائنات ، هر بار به قرب الهی نزدیک تر شویم . س ۱۴/۱۰/۶۶

## إِنْ شَاءَ اللَّهُ

در لحظاتی از زندگی که آدمی بی توجه از حول و قوه الهی تصمیم به کاری می گیرد ، ناخودآگاه خود را فاعلِ مایشاء می پندارد ، اگر چه آن اندازه کم ، که درخور توجه او نباشد . این کیفیت اگر چه ممکن است لحظه ای باشد ، ولی در معنا ، گاه فراگیر عمر است ، چرا که ، اتکاء بر خود ، گونه ای از خدا بریدن و تکیه بر دیگری است که مانند همه شریک قرار دادن ها ، فاقد واقعیت است ، چه من و ما و همه آنچه هست را ، خداوند تبارک و تعالی در حیطه اراده و مشیت خود دارد ، و در مقاطع انحرافی نیز ، الطاف رحمانی است که هشدار دهنده و بازدارنده بندگان مخلص است تا به خود آیند و بر واقعیت توجه نمایند . (الْعُقُود)) (۹۹) (خداوند را به گناه فسخ عزیمت ها و گشوده شدن گره ها شناختم) . در واقع نظرگاهی در شناخت پروردگار است آنجا که آدمی ناظر بر تصمیم های شدید و غلیظ و محکم است که به نتیجه نمی رسند ، و هم آنجا که در مقابل گره های کور که گشوده شدنی نیست ، ولی به خواست خداوند تعالی گشوده می گردد ، و مشکلات لایئحل که به خواست الهی در آن گشایش حاصل می شود . اینک از کلام پروردگار مدد می گیریم که همه در مدد او هستیم ؛ می فرماید : البته درباره چیزی نباید بگوئی که فردا آن را انجام می دهم مگر (با گفتن ان شاء الله) اینکه خدا بخواهد و یاد کن خدایت را آنگاه که فراموش کردی . این سنت حسنه در نیکان گذشته نیز جاری بود ، آنجا که حضرت اسماعیل در پاسخ پدر می گوید : ای پدر انجام بده آنچه را که به آن امر شدی لله لله (در قربانی من) که ان شاء الله مرا از صابران خواهی یافت بزودی ؛ (۱۰۰) و آنجا که موسی در سخن با خضر می گوید (۱۰۱) و آنجا که شعیب به موسی می گوید (۱۰۲) و در سوره مبارکه فتح که پروردگار متعال خود (در توجه بیشتر) بیان می فرماید . (۱۰۳) اما مرحله بعدی در سیر موفقیت هاست ، و در مالی اندوخته است و خود را بی نیاز می پندارد و . . . در این موارد آن مالک دو باغ زیبا و خرم ، در سوره مبارکه کهف ، بهترین نمونه است ؛ او که از یاد خدا غافل و جذب خرمی و زیبایی و شادابی آنها شده بود می گفت گمان ندارم قیامتی برپا شود و اگر به سوی پروردگارم باز گردم بهتر از آن خواهم یافت ، و باری دیگر که وارد باغ شد همه را از بین رفته دید و نیست مگر اینکه از خداست (الله) . س ۲۶/۱۰/۶۶

## کلمه

آنچه معنا را در ذهن می آورد کلمه است ، که گاه با زبان ، گاه با نوشته ، گاه با اشاره و زمانی در تداعی و غیره شکل می یابد . در افاضات رحمانی ، کلمه بصورت آیه ، الهام ، وحی ، عبرت و ظرائفی سبحانی است . اگر نتوانیم چون سلیمان القانات شیطانی و شیطان های انسانی ، به گونه انحرافی اعمال می شود ، که گاه در مسیری مستقیم مدتی همراهی می کند تا غفلتا تغییر جهت دهد و در گرداب گناه یا اشتغالات ناشگون حرکتی متوقف از تعالی را ناظر باشد . اذن پروردگارش هر لحظه ثمر می دهد ، و سخن پلید به گونه درختی آلوده و برکنده از زمین است که قرار و وقتی ابر می بارد ، سیل می خروشد ، و آتش زبانه می کشد ، همه در امر خدا ، و بیان خدا ، و کلمه خداست ؛ همان گونه که چشم می بیند ، زبان سخن می گوید ، قلب می طپد دریا را هفت دریای دیگر مدد دهد که (مرکب شود در نوشتن) کلمات الهی پایان نمی یابد ، و خداوند حکیمی مقتدر است . (۱۰۴) مردم بهشتی که در مقام قرب الهی ، خالی از دغدغه خاطرند ، آنچه از نعمات رحمانی را اراده نمایند در دسترس خواهند داشت ؛ اینک ما نیز با اندیشه های پاک و تسبیح و تهلیل ؛ در بهره وری از نعمات آن جهان برای خود ، فرصت زندگی داریم ؛ به سوی آنجا که

فرشتگانی موکول این امرند، تا با توجه و تذکر و تکرار کلمه های رحمانی، جان خود را هم اکنون صفا بخشیم، و نعمات آن جهانی را با هر کلمه طیبه ای افزون تر سازیم، و به این گونه بکوشیم تا تجسمی از کلمه ای طیبه باشیم و آن کس که بر ما می نگرد، بر او ایمان تداعی شود و نور و روشنی و طهارت معنا گردد. س ه ۸/۱۱/۶۶

## طعام

نفسی باید بنگرد که برای فردایش چه پیش فرستاده است). اهمیت غذا تا آن حد بالا است که قادر متعال به توجه و دقت بر آن تاکید می فرماید، همان گونه که امر به توجه می دهد هر نفسی را که بنگرد برای فردایش چه بلکه هم طعامی است که صرف بدن می شود، و هم طعامی است که روح از آن تغذیه می نماید، کما اینکه قرآن کریم در آنجا که از غیبت نهی می فرماید، اشاره دارد که آیا از شما کسی دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ و نیز خورده شده از غیبت را برگرداند. در اینجا با اینکه غیبت از او صادر شده، مع الوصف، در انعکاس عمل، جذب بدن او شد به صورت طعامی که خورده است. در این رابطه روشن است که گفتار نیکو و مواعظ حسنه نیز در شخص گوینده تاءثیری مستقیم دارد، لذا نماز، دعا و ذکر به نسبت طهارت و حضور ذهن، غذای روح است، و در موردی که سخن گوینده ای را اصغاء می کنیم، وارستگی سخنگو و یا عدم وارستگی او را نباید از نظر دور داشت. بنابراین با گفتن، شنیدن، دیدن، اندیشیدن و انتخاب محیط زندگی، روح خود را تغذیه می نمائیم، کیفیتی که در عین حال در بدن نیز مؤثر است، چه وقتی گفت و شنود ناخوش چهره ما را در هم می فشارد، نمودار فشار بر اعصاب و عضلات و همه بدن است که گاه تا مرگ پیش می رود، و در مقابل، کلامی زیبا و آوایی ملکوتی غذای روح است که چهره را شاد و عروق و اعصاب را آرامش می دهد. خوراکیهایی که از آنها تغذیه می نمائیم نیز در جسم و جان اثری متقابل دارند، حلال آن به گونه ای و حرام آن به گونه ای دیگر مؤثر است؛ فی المثل شارب الخمر صبحگاهان که بر می خیزد، همه تاریکی، همه خستگی و همه فشار روحی حس می کند، بدنی فرسوده و روحی پژمرده دارد، و به عکس، یک روزه دار باتقوی، در غروب روزه و شب تهجد، همه از احساسی ملکوتی برخوردار است که بر لبش لبخند و بر قلبش نور امید می پراکند، نورائیتی که تا بر فلسفه حیات ابهامی باقی نماند. کوه طور برای حضرت موسی ((علی نبینا و اله و علیه السلام)) دو نمونه از بُعد مکانی اند، و از نظر زمانی، ایام و لیالی متبرکه، زمان سحرگامی و بین الطلوعین، بُعدی ملموس از زمان اند؛ تا آنجا که شبی بهتر از هزار ماه است و پگاهی حال و هوایی به یاد ماندنی در جان باقی می گذارد. س ه ۲۴/۱۱/۶۶

## شیطان

شیطان بمعنای متمرد، نافرمان و فاسق است و آفریده ای است از نوع جن که در حال عادی به معنای ناپیداست، شیطان به علت تکبر که همیشه و برای هر کس، جز ذات ذوالجلالی، به دور از واقعیت است، از ساحت قداست رحمانی و همچنان ادامه داد و نمونه ای شد برای آن کس که به انحراف گراید و به صراط مستقیم بازگشت ننماید. تکبر شیطانی، منشأ همه انحرافات است که حماقت را در ضمیر دارد و از این ضمیر، ناخودآگاه، شیطان مهلتی به شقاوت آرزو کرد، و در رابطه با حکمت الهی، تا موعد مقرر، از قدرتی برخوردار شد که می تواند پیدا و ناپیدا شیطنت نماید، او می تواند گاه به صورت پیری ظاهرالصلاح بر منبر اغفال جلوس کند، و گاه به صورت نوجوانی شیطانی مبداء انحراف مردمی چون قوم لوط گردد، و بصورت مشاوری مهربان از گناه مساحقه پرده برداری کند. او خناسی بی حیا و منحرف کننده ای به انواع لطائف الحیل است و در ادامه گناه گناهکار، او را به حد شک و غرور شیطان از چهار جهت بر کمین انسانهاست، او عطش نابکاران در خون ریزی ها و فسق و فجور و معاصی است. فلسفه خلقت شیطان بر آزادی انسان ها و مبنای محک و آزمون آدمیان است. اگر در پیچ و خم ها و کش و قوس های زندگی،

این همه وساوس شیطانی نبود، امتحان انسان‌ها برای شناخت بر خودشان کامل نمی‌شد و رسیدن به حد تعالی میسر نمی‌گشت چرا که انسان این همه انحراف ندیده، و از چنگ شیطان نرهیده را اندیشه به رسائی نمی‌رسید، و در او ایمان به خلوص، و برای او بهشت به خلود نمی‌انجامید؛ لذا انسان موجودی پر مدعا، متکبری بی تقوا و تن آسائی بی معنا بود در طریق حق و باطل، فقط راه حق وجود داشت و راه باطلی نبود تا با آن راه حق شناخته شود، و هم در ویژگیهای آن، غیب و شهود به سخن نشیند، و حضور حاضر ((الله)) لمس گردد. فراری نبود تا آدمی به پناهی محتاج باشد، و احتیاجی نبود تا از دعا و زمزمه و اشک و آه، تعالی حاصل آید، نه سؤال بود و جوابی، و نه عروجی بود و نمازی تا آدمی با خدایش نجوی نماید، بگوید و بشنود، هدایت بخواهد و استقامت آرزو کند. (شیطان) را تسلطی نیست بر آنان که ایمان آوردند و بر خدای خود توکل کردند). س ه ۲۳/۱/۶۷

### خود فراموشی

آنگاه که آدمی در کيفر به خود فراموشی است، به درک نمی‌آورد که کیست و چیست و از کجا به کجا در حرکت است. خیر و شر، زشت و زیبا، او را شناخته شده هائی ناشناخته اند. سراب لذتها، وی را سالها به دنبال خود می‌کشد، و آرزوهای طولانی را شکل می‌دهد. در کیفیت این گونه خوشی‌ها مجازی‌اند، و کمال و زیبایی، رنگ آمیزی هائی است بر تندیس پندارهائی بی هویت. تبهکاران مگر نه که همه به این کيفر به عقوبت اند! و ستمکاران مگر نه اینکه بر خود ستم روا می‌دارند؟! تا آنجا که در بحبوحه لغزش های ذهنی، در عظمت وجود خود فرو می‌ریزند، و در خودنگری‌ها از یاد خدا غافل می‌مانند که: ((مَنْ نَسِيَ اللَّهَ انْسَ اَوْ نَفْسَهُ)). (۱۰۵) کمال انسان آنگاه به نهایت است، که همه جمال خدا را ببیند و همه ندای خدا را بشنود، نکبت های خود کامگی را از خود دور کند، معصوم و کود کانه از عفریت گناه به سوی خدا بگریزد، و محکم و پابرجا بر عهد الوهیت مقاوم باشد، ناقوس زمان، او را نوای لقاء به سوی دوست باشد، در این رجا که خوف آزمون‌ها را پایانی به خیر و شروع در سعادت به ابدیت گردد. آن لحظه از حیات که در فراموشی از ذات ذوالجلال، و در فاصله از اتکاء بر او گذرد، خلا سقوط است، و آن کلام و اندیشه که نه از او نشانی دارد، لامحاله جز حرمان و خسران نخواهد بود. او که پیامبری معصوم، امینی مؤمن، و رادمردی الهی و محبوب خداوند تعالی بود! آری او ماند تا این کدورت دنیائی زدوده شود، پس بر ما چه خواهد گذشت با بسیار لحظاتی به بلندای عمر، که در غارت نسیانیم، و مرغک جان ما را یارای پرواز نیست که پز سوختگان فراموشی‌ها، و بال شکستگان عصیان را، کجا راهی به عروج تواند بود؟! پس از همه به یکی بیندیشیم، و به کانون نور و امید و رحمت الهی رو آوریم. آنجا دیار مؤمنین مخلص است که خداوند تعالی و ملائکه مقربین بر آنها صلوات می‌فرستند، و فرشتگان رحمت برای آنها استغفار می‌کنند، که اگر فضل و رحمت الهی بر ما بال نگستراند مطلقا احدی از ما از قید این همه آلودگیها به طهارت نخواهد رسید، و آنجا که باید مؤمنی کیس باشیم، ابلیسی مئلس خواهیم بود، که دعای ما نیز از پژواک کردار و پندار ما شکل خواهد گرفت، و بر علیه ما بر قلب و زبان ما جاری خواهد شد. س ه ۵/۲/۶۷

### معجزه

معجزه، امری خارق العاده است که به اراده خداوند تبارک و تعالی و یا با اذن حضرتش جل جلاله صورت می‌پذیرد، و انسان یا هر موجود دیگری از ارائه آن عاجز است. چون تصرف در شب و روز، زندگی و مرگ، آگاهی دادن از گذشته های دور و نزدیک و آینده چون بهشت و دوزخ. در شناختن حضرت احدیت در احاطه و اوضاحتیم، چه به هر امر ساده و معمولی وقتی توجه شود، عجیب و شگفتی آور است و هم در روشنی خاص، آیه و نشانه ای است بر وجود واجب الوجود مطلق جلّت عظمتّه. انسان و کارهای به ظاهر مهم که در انجام آن به توفیق می‌رسد، خود نمونه ای از معجزه آفرینش است و آنچه هم که در صنعت آدمی

است، در واقع صنّیع ولی وقتی مردمی گرفتارِ غوامضِ روحی و انحراف از باورهای صحیح اند، و آنگاه که از قوه دزاکه قوی برخوردار نیستند، و در گره تمایلات گرفتارِ غفلت از واقعیات اند، لازم می آید که معجزه ای انجام پذیرد تا باعث توجّه و تعمق و تفکر بیشتر، و هم اتمام حجت گردد. و در رابطه با اصل اتمام حجت، هم اکنون نیز معجزه ای گرانقدر در برابر داریم که اّمالمعجزات است؛ سخن می گوید، خبر می دهد، راه می نماید، از خوب و بد، از بهشت و دوزخ، از کفر و ایمان و هم از آن همه معجزات که گذشت، همه را در همیشه زمان به شهادت دارد و آن کتاب خداست. نه یک نفر، که همه موجودات از آوردن آیه ای مانند آن عاجزند. کلام الهی، که حیات دارد و در حقیقت خود تجلّی می نماید. گاه معجزه خواهی، ریشه در بهانه جوئی ها و لجاجت دارد، و هم توأم با تهمت و افتراء و نسبت دادن معجزه به سحر و جادوست. لذا باید دانست که سحر و جادو، القاءِ شبهات است، و در آن از نقاط ضعف افراد استفاده می شود تا از توهمات دروغین و القائات شیطانی، دید و اندیشه را منحرف نمایند. مشهورترین آن چون گوساله سامری و سحر ساحرانِ فرعون و ساده ترین آن چون نَمّامی و سخن چینی، همه را نتیجه و هدف جز تفرقه و فساد نیست، که در اطاعت و اتکال به خداوند بی اثر می شود. ولی معجزه در کیفیتی از قداست و طهارت و به منظور ارشاد و هدایت هم آنچه را که بلعید حقیقت داشت، لذا ساحران که دست اندرکاران سحر و آشنای به آن بودند و با تخصصی که در این آوردند و با علم به شدتِ عمل فرعون، که منجر به شهادت آنها شد، پروا به خود راه ندادند. ولی نکته مهم در همه امور از این قبیل، داشتن اطلاع و طهارت نفس در قضاوت منصفانه است. س ه ۲۱/۲/۶۷

## هجرت

از هجرت ها، هجرت به سوی خداوند تبارک و تعالی والاترین و زیباترین است. در آنجا، هستی به معنای مطلق است، و شکوفه های حقایق در واقعیت خود در شکوفائی است. موهبتی عظمی که نه تنها سال و ماه را در بُعد خود دارد، بلکه هر لحظه و آن، و هر قدم و نگاه هم، فرصتی است گسترده در هجرت به سوی باری تعالی جلتِ عظمتّه. از توفیقِ رحمانی است که نقطه زیست، از نظر طبیعی، واجد عناصر حیاتی، و از نظر اجتماع و حکومت، محیطی الهی باشد؛ و اما در این رابطه، هجرت های الهی مزایای طبیعی را تحت الشعاع دارد، و صحنه ای از کیفیت ایمان و اتکاء به خداوند تعالی را جلوه گر می سازد، و گفت و شنودهای ربّانی را در اشیاء پیرامون، شکل می دهد. کما اینکه وقتی هاجر با کودک نوزادش در بیابان خشک و سوزان پای به هجرت می گذارد، چشمه زمزم جاری می شود تا در همیشه جریان سخن گوید، و پرندگان در آن وادی بال می گشایند، و اُلفت مصداق می یابد، همان گونه که آتش بر در فراز و نشیب و نوسانات اجتماعی، آدمی در اوج آزمون است، و استقامت بر صراط مستقیم توحید و ایثار و از خودگذشتگی در آن، هجرتی از خود به سوی خداوند تعالی و طلیعه حیات جاودانی است که جان ها را صفا می بخشد. و در مقابل، اجتماع و حکومتی منحرف و بی بند و بار، وجود آدمی را در احاطه انحرافات دارد، که گاه فردی از آن هم در حکم اجتماع است، و آن کس که توان اصلاح حکومت و جامعه ای این گونه را ندارد، ناچار به هجرت است تا در تسلیم و ناشگون ترین هجرت ها، هجرت به دیار کفر در تصویر و تصوّراتِ باطل شیطانی است. اگر کوچ به سوی خداوند تبارک و تعالی نباشد، لامحاله بسوی برهوتِ دنیا است. چون ساده مردمی که از مام زمین دل می برند و اراضی قابل اصلاح و آبادانی را معطل می گذارند، که این موردی از ضعف معنویّت است؛ چه آنجا که نور ایمان کیاست نبخشد، گاه شهریان مُتفرعن به کناره و شهرهای پر از گناه جهانی سقوط می کنند، و سادگانِ روستائی به شهرهای ابر گرفته از آلودگیها روی می آورند، بی توجه از سنت الهی؛ آنجا که وقتی رحمت پروردگار متعال از مردمی دور می شود، نخستین که به انکساف در می آید، اندیشه رسا و عقل سلیم است که جای خود را به عدم درک صحیح می دهد. در آنجا، عمر صرف مال و مقام و زخارف دنیوی می شود، و در نتیجه، همه وزر و وبال می گردد و نیز سلامت ها بی ذکر، و بیماری ها بی اجر می گردد، و در پایانه زندگی، آدمی با بار گناهانی آن همه سنگین

، در آستانه کوچ قرار می گیرد . س ه ۵/۴/۶۷

### نقطه های شکست

نقطه های شکست در ابعاد مختلف ، همراه با نکته های مرئی و نامرئی بسیار ، همه در حیطه قدرت پروردگار جل جلاله است ، و میزان عدل الهی در وزنه ای از خَلْجَانِ ثواب فهم های وارونه از انحراف ، در تشخیص توفیق ها و رستگاری ها ، صداقت پندار ندارند ، و به دور از این واقعیت اند که ، در جمع ، آنچه رضای خداوند تبارک و تعالی در آن است ، در واقع فلاح و رستگاری است ، نه آنچه در جهت عکس ، که نفسِ اماره ما را به لذت می رساند و فهم ما را به کدورت می کشاند . پنهانی های معذوریّت ، و خودکامگی های شبهه ناک ، نسیم رخوت است که در ظلمت های دوزخی آن ، نفس ، تنگی می کند . در آن وادی ، احقاق حق به فردا موکول می شود ، دزدان با دستهای سالم شب را به روز می آورند ، در آنجا قُضات در ادای قضاوت شانه خالی می کنند ، و کارگزاران امور ، زمان را به دفع الوقت می گذرانند . در آنجا هر مأموری دو مأمور دیگر می خواهد ، و آن دو ، چهار مأمور دیگر و . . . اینها و آنچه می آید ، طول محشر را شکل می دهند ، کما اینکه اگر پیچ و خم قوه مقننه و دادگاهها ، مدت ببرد ، در آن مدت ، قانون شرع معطل می ماند . و نیز اگر وکلای مجلس افرادی ناباب باشند ، و جان آنها را حجاب اشتغال ، حجاب علم ، حجاب جهل و غرور فرا گیرد شرایط مشورت را از دست می دهند . اگر قاضی در صدور حکم و اجرا فاقد شرایط شرعی باشد ، رُعب و کمک های غیبی مدد نمی کند؛ کیفیتی که هیچ قدرت دیگر قادر به جبران آن نخواهد بود ، در حالی که انتصاب و حرکت یک قاضی واجد شرایط ، عظمتی از رُعب و کمک غیبی را به همراه دارد ، و به یکباره کوهی از جرم و جنایت را تخفیف می دهد . و مهمتر از همه اینکه ، رمز موفقیت و تشکیل قاطعیت در فرد و اجتماع ، دعاست و اگر ارتباط دعا با رب العالمین حفظ نشود ، رشته ها از هم گسسته می شود ، و لغزش ها جای استقامت ها را می گیرد . و شرط اول در همه اینها اینست که از کعبه دل بزدائیم ، که نه به شرق و نه به غرب و نه به ((خدا و خلق)) بلکه به خدای واحد؛ و نه اینکه بگوئیم به اتکاء خدا و اتکاء بر ملت . و از این زبانه های آتش به سایه اَبْرَاءِ الْيَتِيمِ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ فَلَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ)) (۱۰۶) س ه ۲۳/۵/۶۷

### بد حجابی

در فضیلت و وجوب حجاب در اسلام ابهامی وجود ندارد ، و آن ، در کمال خود ، همان بهترین است برای بانوان که بر افراد متمایل به تقوی و پاکدامنی ، و یا زخم دیده های از بی عفتی به سادگی روشن است که حفاظ حجاب در واقعیت خود حفاظ مصونیت از انحرافات ویرانگر و هم حصار آرامش است . در مقدمه آیه حجاب در سوره مبارکه نور ، به مردان امر می شود که از نگاه (بر نامحرم) چشم بپوشند ، و این مورد ، مقدم بر هر توصیه دیگر ، در امر به بانوان نیز تکرار می شود ، چرا که اغلب مفاسد بزرگ گاه با یک نگاه شروع می شود ، و تغافل از آن چه بسیار دامن ها را آلوده ، خانواده ها را از هم پاشیده و بلاها را فرود می آورد ، لذا نگاه (بر نامحرم) اصل بدحجابی هاست ، و استثنائات لحظه ای آن نیز ، با شرایط پیچیده ای که دارد ، چون غذای شبهه ناک ، نتیجه ای مبهم دارد . اثر حجاب در معنویت ، مانند تاءثیر حضور ذهن در ذکر و نماز ، اثری عاجل و سازنده است ، با نور و آرامشی که دقیقاً قابل لمس مشقات توانست همه مردم و زنگ شتران را با یک کلمه و اشاره خاموش نماید ، و به خطابه پردازد ، تشکلی آن گونه داشت که این گونه توانست . حسن و حسین را مأمور می کرد که خواهرشان را تنها نگذارند حسن از جلو و حسین از عقب و زینب در وسط ، داخل مسجد هم که می شدند مأمور بودند که چراغ روی قبر را خاموش کنند که کسی قامت زینب را هم نبیند ، چشم نامحرم به قامت زینب هم نیفتد . (۱۰۷) لذا حجاب واجبی عینی و فضیلتی سازنده ، و هم مستجمع نعمات بسیار است ، و فطرت به دور از آلودگیها در هر کجا که باشد ، خواه ناخواه ، در مقابل این نمای پاکدامنی ، خضوع می نماید ، و

چه بسیار مردمی، از زن و مرد، که در توجه به این عطیة الهی، دین خود را می یابند و به اسلام روی می آورند. پس حجاب، در پوشش جسم تنها، و نه بدون آن، کامل نمی شود، بلکه جسم و روح هر دو را به هماهنگی ندا می دهد و در آن، چشم دیده بانی مشترک است و نگاه، قدم اول در فلسفه حجاب است که زن و مرد یعنی هر دو را شامل می شود. از مهربان خداوندی در حالی که کیفیت صدا بعد دیگری از آن و آیه دیگری از قرآن کریم است. انجام همه اموری که خداوند تبارک و تعالی دستور فرموده است، گوئی یاری نمودن به خداست که متقابلاً خداوند انسان را یاری می کند و مدد می دهد، و هر لغزش و خطا از اوامر الهی چون قطرات سیل به هم می پیوندد، و ویرانگریهای فراوان و گرفتاریهای روحی و جسمی، عذاب ها و امراض دانسته و نادانسته به همراه می آورند و چه بسیار از نعمتها را سلب س ه ۲۷/۶/۶۷

### منافق

فاصله انسان تا نفاق، همان اندازه اندک است که تا شرک و کفر؛ سه شجره خبیثه ای که ریشه در ریشه هم دارند، و در آبشخور گناهان به میعاد هم اند. اگر منافق شیمعه و ریا می کند، کافر هم پای بر کتمان حق دارد، و مشرک نیز به دروغ شریک قرار می دهد، و این هر سه، در فاصله واکنش اعمال خود، در فتنه فرصت و در استدراج عقوبت اند. و در این میان منافق نابکارترین است، چه کافر و مشرک ممکن است در حدی محدود از خباثت و دروغ باشند، در حالی که منافق به شدت ظاهر و باطنی مغایر هم دارد، آنچه می نماید نیست، و آنچه می گوید، دیگر است، نه با همسر به صداقت پیمان دارد، و نه با فرزند به درستی پیوند! نه موحد است که نیست! و نه کافر و بت پرست است که هست! بی محتوا از حسنات اخلاقی و بی شخصیت از محتوای انسانی است، و لامحاله بر وجودی این گونه، جوئی از نکبت و ذلت حاکم است؛ گاهی با ظاهری آراسته و بیانی عالمانه پای بر صحنه می گذارد و گاه به صورت فردی ظاهرالصلاح و قابل اعتماد نقش بازی می کند، و زمانی سیاستمداری کارگشته، وطن پرست، و مدافع حقوق مردم ظاهر می شود. اما وحشتناکترین هنگام، هنگامه ای است که به صورت مرد دین جلوه کند، و بر کرسی تفسیر و حدیث قرار گیرد؛ از محکمت، متشابهات، از ناسخ و از منسوخ سخن گوید، و در رسیدن به هدف، وسیله را توجیه نماید. در این کیفیت هر حلالی به آسانی حرام و هر حرامی به سادگی حلال می شود، زن و مرد، دختر و پسر، هم گام و هم صدا از خانه های ایمان است و بی بندوباری از نفاق)). (۱۰۸) خودباختگیهای منافقان، ثمره خودباوری های دوردارنده از مراجع بزرگوار تقلید است، و همه آنهایی که از مسلمانان، به نحوی بین قرآن و عترت فاصله می اندازند، به نحوی این گونه از تعالی باز می مانند. است و دواي آن استغفار است و شفای آن در این است که به آن عودت نمایی)). (۱۰۹) و ما همه باید بدانیم که در آزمون سراي دنیا، کفر و شرک و نفاق با همیاری شیاطین جنّ و انس، در کمین مایند، و خاطر بسپاریم که فرمود: ((آن کس که ذکر خدا بسیار گوید دو برات آزادی بر او نویسند یکی از آتش و آن دیگر از نفاق)). (۱۱۰) س ه ۲۶/۸/۶۷

### اهل قبور

در کناره های هر شهر و دیار، دیاری دیگر وجود دارد که در آنجا، خوب و بد، زشت و زیبا، پیر و جوان، کتابی، در کنار هم خوابیده اند، و در هر ورق از کتابِ خاطره خود، نبشته ها دارند. زبان حالی که وقتی اجل بر هر یک از آنان اشارت به رحیل فرمود، هیچ امکان تاءخیری وجود نداشت، و نوبت نادانسته، به عقبه مرگ کشیده شدند، مدار و معیاری که به کار می گرفتند از کار افتاد، نه به قرار در این جهان دست یافتند، و نه در فرار از نهیب اجل توانستند قدمی بردارند. واقعیت آنگاه که مردند بیدار می شوند). شاید هم اکنون نیز اگر از قیود خور و خواب، تمایلات و بیراهه گرائیها رهائی داشتیم بیدار می بودیم، و وجود رها از خود را، رها می کردیم تا ببیند و از دیدنیها تحفه ها بیاورد، و هم آن همه سخن ها که در پس پرده است که رهاسدگان از خود

به سوی خداوند تعالی، چون پیامبران می بینند، و چون اولیاء الله سخن می گویند. متوجه می شوند؟ فرمود: آری، به خدا آنها می فهمند آن را و از شما شادمان می شوند و به شما انس می گیرند... (۱۱۱) در انتظار دعا از پدر، مادر، برادر و دوست است و آنگاه که به او برسد آنرا از دنیا و آنچه در آن است بیشتر دوست دارد و و نیز آن بزرگوار فرمود که ((قبر، حفره ای از گودال آتش یا باغی از باغهای بهشت است)) (۱۱۲) و فرمود ((مردگان خود را با اعمال بد مفتضح (رسوا) نکنید، چه آن اعمال شما به دوستانتان از اهل قبور عرضه آنها بستگی دارد، می فرمود: ((هر گاه یکی از شماها برای مرده ای دعا کند، در حالی که دلش از او غافل است دعا نکند، بلکه در دعا بر او کوشش نماید لله لله (در توجه قلب و حضور ذهن)) (۱۱۳). لذا آنها بیدارند و ما در خواب، به دیدن ما می آیند و در آن حال بر ما اشراف دارند، دعای مستجاب آنها در محضر پروردگار تعالی در دنیا و آخرت ما مؤثر است، زیارت آنها برای ما موعظه عملی است، و دعا در کنار مقابر انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار و مؤمنین و شهدا و پدر و مادر به اجابت نزدیکتر است. س ه ۲۸/۷/۶۷

## صلوات

صلوات جمع ((صلوة)) و یکی از معانی آن نمازهای واجب و مستحب لله (فرائض و نوافل) است، تسییح و تقدیس آگاهانه همه صلوات از خداوند متعال به معنای رضا و رحمت واسعه الهی، و از فرشتگان، دعا و استغفار، و از بندگان، مسئلت از قادر متعال است که با ((اللهم)) یعنی خدایا شروع می شود، به صلیب همچنان درخشید تا آن شب پر عظمت مکه که جهان را روشن نمود. درود صلوات، در پژوهی نجات بخش، جان های خسته را نیرو می دهد، و دل های مرده را حیات می بخشد، از مهربان اگر سکر گناه و ثقل معاصی بر ما سنگینی نکند، زبان ما به آسانی و صدای ما به رسائی، سرود صلوات سر می دهد که شما بر من (باعث) اجابت دعای شما و زکوة اعمال شما است)) (۱۱۴) در روایات شیعه و اهل سنت، مستفیضا وارد شده است که طریقه صلوات این است محمد و ال محمد)) که در این صورت ما و شیعیان ما نیز داخل آن خواهیم بود. (۱۱۵) س ه ۵/۱۰/۶۷

## فرار

از جانب او ترساننده ای آشکارم). در سخن خداوند تبارک و تعالی کلمه فرار، گریزی سریع را در فرصتی اندک تداعی می نماید، و در بلاغتی الهی، حق مطلب را اداء می فرماید. در این رهگذر باید موانع را در هم بشکنیم، و با سخن ها و کمک های خداوند تعالی در نجوی باشیم، و به قدم های خود بنگریم که او ثابت نگاه می دارد. به پیراهن یوسف توجه نمائیم که در فرار به سوی خدا دریده شد، و شبکه نیزه ها و شمشیرها گذشت و جان مقدس خود را به طهارت رها کنید، حقیقتی که قربانگاه کربلا رادر همیشه تاریخ به گواه دارد. در آنجا، در محضر پروردگار جلّ شاء نه، تکه های بدن، شکسته های بت وجود است که در نقطه تشکل، شکسته و از هم پاشیده می شود، تا همچنان مطهر باقی بماند، که مردان خدا جز از مولا فرمان نبرند، و از خود، جز غفلت و گناه به یاد ندارند. در همه زندگی، آنها که فرار جز به سوی خدا دارند، کامیاب نمی شوند، کمالینکه در فرار از طوفان نوح، وقتی آن ((عمل غیر صالح)) از کوه بالا- می رفت، آب را هم دید که بالا- می آید، و ضربت موجی او را درهم کوبید و به قعر خود کشید، و آن قارون گناهکار که روی به قبله ثروت داشت را، زمین در خود فرو برد، و کوه گونه هائی از آب، فرعون فریفته به مقام را در آغوش مرگ در هم فشرد، و آن گونه پس اگر امروز چراغی از ایمان نیفرزیم که دل و جان ما را روشن نماید، در آن روز ظلمانی، که محققا فرا خواهد رسید، با فرار به کدام سو می توانیم به روشنائی برسیم؟ و اگر امروز به آرامش قرب الهی برسیم، در آن روز با آتش دوزخی که خود افروخته ایم به کدام سو می توانیم فرار کنیم؟، پس خدایا! از هم اکنون بر ما رحمت آور و به فریاد ما برس که قدم در کناره های اسفل سافین داریم که تو رحمان و رحیمی. س ه ۲۵/۱/۶۷

## ما لا یغنیک (آنچه که به کارت نمی آید)

ظرائفِ آفرینش در ماده و معنا، همه سر به فرمان قادر متعال دارند و شگفتی های مُلک و ملکوت همه فرشتگانی آماده به خدمت اند. بیهوده گوئیا به دور از سیر به سوی کمال و در دورباش از ساحت قدس آفرینش است و در بهشت جاودانه آفریدگار جلّ شأ نه آنجا که ماده و معنا به کمال است خلق سخن، به کلام، موجودیت الهی می دهد، و لامحاله آدمی در کاربرد هر کلام، مورد پرسش قرار می گیرد، کما اینکه ((شنیدن، دیدن و اندیشیدن)) نیز این گونه است. در پیام از حدیث شریف قدسی است که ((اذا وَجِدْتَ قَسَاوَةً فِي قَلْبِكَ أَوْ جَزْمَانًا فِي رِزْقِكَ أَوْ سِقْمًا فِي بَدَنِكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ تَكَلَّمْتَ فِي مِ الْأَيُّمِيِّ ك)) (۱۱۶) (هر آنگاه که قلبت را تاریکی و سختی فرا گرفت و یا از روزی محروم ماندی و یا در بدنت بیماری بهم رسید بدان که در چیزی سخن گفتی که به کارت نمی آمد). قلب که باید با نور و بصیرت و علم و فهم در انعطافِ الطافِ رحمانی باشد با سخنی بیهوده به قساوت و ظلمت می رود، قلبی که حقیقتِ وجودی انسان و مبنای مسئولیت پذیری آدمی است، و هم وجه ممیزه انسان از حیوان است. نیکوتر است، چه لقمان ناظر بر ساخت زره بود ولی نمی دانست که چه می سازد و از سؤال خودداری نمود که نکند کلامی بر زبان راند که به کارش نیاید. او با تحمل و کنترل خود موفق شد که بیجا نگوید، و با عمل به این دانش که نباید بیهوده بگوید، بر درخشش اندیشه خود افزود و با عدم تحویل و یاوه گوئی از نورانیت حکمت فاصله نگرفت. و در مقابل سخن بیهوده، که یکی از سه اثر ویرانگر آن سختی و تاریکی قلب یا جانِ آدمی است، سخن پاکیزه باعث استحکام و روشنی دل است، کما اینکه خداوند تبارک و تعالی وقتی به لقمان حکمت عطا فرمود در ملازمت با س ه ۵/۱۲/۶۷

## شکوه جبهه

مشتاقانِ لقاء پروردگار را، در لبیک به سوی میقاتِ تقدیم، جلال و شکوهی به یاد ماندنی است که همچنان و به تدریج پرده ها به کنار می رود، و یقین به کمال می رسد. در آنجا احساس و ادراک، به والائی، سقاییت می شود، و شمیم روح انگیز روح و ریحان، مشام جان را نوازش می دهد. در آن وادی، بهشت فراروی است، چه حجابِ ظلمتِ معاصی در حالت ملکوتی جبهه، اگر شدت سرما اشک می آورد، سرشک شوق است که فرو می ریزد و اگر گرما و عطش فراوان کربلا گونه زبان را به کام می چسباند، لفظ جلاله الله است که دیگر انتظار فراق ندارد مگر تا گفتن الله اکبر! در آن همه عظمت که می بیند! و در آن همه شگفتی ها که لمس می نماید! در آنجا، آدمی در دریافت آن همه فضیلت، به فضل خداوند تعالی می پیوندد، و در همان حال که از دید مردم آن همه عظمت و استقامت مردمِ خدائی، ثمره یگانه پرستی آنهاست که گفتند، و به صداقت گفتند، که خدا یکی است اما همه حیات، مانند فریب دجال است که انسان هائی را اغوا می کند، و خودباختگیها و بی توجهی را به مبداء و معاد شکل می دهد، و وجود آدمی را در محضر پروردگار از حضور ذهن تهی می سازد، که آرزوهای دور و دراز و تعلقات فریبای زندگی، عوامل نفوذی آن هستند، نفوذ در آنان که از جبهه ها گریزان اند، آنها که وسوسه می شوند و شیطان را با توکل به خداوند متعال از خود دور نمی کنند، و در نتیجه جائی در قلب و ذهن خود برای درک حقایق و تجلی جلوات ربّانی ندارند، جز آنان که به خود آیند و در هر بُعدی از زمان و مکان و موقعیت، از ساختار جبهات الهی در خودسازی خود بهره گیرند، و از رهگذر طاعت، پیشانی اخلاص بر قبله حضور گذارند که توفیق و فرصت به سرعت می گذرند. س ه ۲۴/۱۲/۶۷

## مدیریت

ذرات کائنات، همه در نظم و نسق جهان آفرینش، و در کیفیت وجودی خود، مدیرانی مدبرند که همه سر به فرمان آفریدگار



جَلَّتْ عَظْمَتُهُ دَارند. از الکترون هائی که در پیرامون هسته مرکزی در حرکت اند، از گلبول های سفید و قرمز خون که با آن جوش و خروش در کارند، ضربان منظم قلب، و دستگاه شگفت آور مغز، تا ستارگان و کهکشان ها و آنچه که می دانند و می دانیم، همه اندکی از دانش ما از چه بسیاری است که نمی دانیم، و هم که چه بسیارند آنچه که در مقابل دیده داریم و نمی بینیم؛ چرا که دیدگان ناکام از رؤیت ملکوت ما، جز نظاره ای مبهم بر مُلک وجود ندارد، و در نتیجه ما را نه دانشی به کمال و نه نگرشی به تمام است، و در برهه ای این گونه، زیانکارترین انسان ها در ناصواب ترین پندارهاست که برداشت ما از مدیریت ها از پنداری این گونه در امان نیست؛ لذا در همه بن بست های ذهنی بایسته است که با توکلی مخلصانه، خود را در پناه قادر متعال در آوریم و با تشخیص و توجه به واقعیت عدل الهی، در انجام اوامر الهی کوشا باشیم، تا خود بخود، فهم مدیریت نیز بر مصداق کلمه و بر صراط مستقیم قرار گیرد، و به باور آوریم که گاهی با ظلم زعمای جور، به تنهایی بر خود و افراد یا ملتی حکومت نمی نمایند، بلکه این فرد فرد مردم اند که پیدا و ناپیدا در هزاران طریق دانسته و نادانسته، و هم در فاصله زمانی و مکانی دور و نزدیک، آنها را مدد می دهند، و به این گونه در پنهانی های خود آشکارا مدیریت می نمایند. و نیز تا آنجا که گاه کیفیت در چهره، از تبسم یا تمسخر، از حق شناسی و تحسین بجا و بیجا، سکوت یا اقدام، همه آزمونی در ساحت آفرینش در دستگاه پر عظمت کبریائی، و مدیریتی در مسئولیت بر خود و دیگران است. کما اینکه زمانی نافرمانی از اولیاء حق و ناسپاسی از نعمات الهی، همه در ابعاد خود تشکلی از آن است که جان ما را در محاصره دارد و پی آمدها را به دنبال. اما سکون و آرامش انسان های والا، جز در بُعد الهی که همه صداقت و حقیقت است تحقق نمی یابد، و جمال و زیباییها، جز در جلوات رحمانی خلاصه نمی گردد. آنها قرون و اعصار را در گذشته و آینده در پیش رو، و به روشنی ها و زیبایی ها اشراف ملکوتی دارند، کیفیتی که هر جزء آن، جزئی از مدیریت در مسیر تکامل است، بُعدی از رضا و تسلیم در مقابل حق و ارتباط و اعتصام و استقامت در پیروی از قادر متعال تبارک و تعالی. گاهی در کیفر گناه، ابتلاء به ریاست و مدیریت دست می دهد با پی آمدهائی که در اضعاف مُضعف دارد، و آدمی با عدم صلاحیت، داوطلب ریاست و مشتاق مقام و منصبی می شود، همان گونه که واجد صلاحیتی، از قبول آن شانه خالی نماید؛ در هر دو صورت باید به خداوند تبارک و تعالی پناه برد که چنین اندیشه ای در ذهن نیاید، و چنین وسوسه ای در دل صورت نگیرد، که مشخصه ای در دوری از خدا و نمونه ای از سلطه شیطان و غلبه نفس اماره است. س ه ۶/۱/۶۸

### خمینی، این گونه شکفته شد

جوانه های در خواب، با سرمائی اندک از خواب بیدار می شوند و رو به شکوفائی می گذارند، و هم انسان های والا را که همه در بصیرت اند، ناملایمی اندک، هوشیار می نشاند، و همچنان پژواک ناملایمات، آنان را محکم و استوار می سازد، و در این کنش و واکنش ها که همه الهی است، آنان رو به خدا می آورند. در سختی ها و شکنجه ها، آیه از و این پایان نیکو، شکوفائی یک انسان کامل است، و خمینی، در هنگامه ای از این شکوفائی بود. شروع حضرتش از این کرد و دیدیم آنچه دیدیم. در این نشاءت که سخن از یاری به خداست، او به حول و قوه الهی در یقین بود، و نپنداشت که اگر کوچ دست دهد چه می شود، و او گفت تا دعا نمایند که خداوند مرا بپذیرد، و در این استعجاب دیدیم که حتی با مرگ این عزیز گرانمایه، شکوه و انسجام انقلاب کاستی نگرفت، که وقتی خداوند تعالی اراده امری فرماید، مرگ و زندگی و حرکت و سکون انسان ها فقط برای توجه به خداست نه خودباوری ها. بیدار می شوند)) (۱۱۷). آری او اکنون بیدار است و زیباتر لبخند می زند، و گویا تر پاسخ می گوید. و اما همه شکوفائی حضرتش در نماز بود که ((نماز معراج مؤمن است)) و در این پرواز ملکوتی، آدمی با خدای خود صحبت می دارد، آنجا گذشت. چه با طهارت و حضور ذهن و خلوص خاطر در دیدار دادار به قیام و قعود و رکوع و سجود می پرداخت، او به صداقت دور بود، و جاه و مال غصبی را در محراب حیاتش جایی نبود، نه خمس بر ذمه داشت و نه زکاتی و نه دیگر بدهکاری

که مانع قبولی نماز باشد . س ه ۲۴/۳/۶۸

## استمرار

هر روزه موج انسان های محتاج به ارشاد و هدایت بر مسئولیت های همگانی می افزاید ، و در این رابطه ، بی تفاوتی ها و تغافل ها ، جز حدّ فاصلی تا کیفر الهی نیست ؛ کیفر ! از فجایع و انحرافات که در اثر عدم تبلیغ یا کارآئی آن رخ می نماید و همانند سنتی سیئه بر همیشه تاریخ اثر می گذارد . پرچم شکوهمند اسلام که هر چند گاهی با امدادهای غیبی برافراشته می شود ، مادام که با اهتزاز آن هماهنگی شود ، استمرارِ ملکوتی آن ادامه می یابد و انسان های مشتاقِ کمال را در نشئه توحیدی خود به تعالی می برد ، با پیرامونی گلگون از لاله های گلچین که در زیبایی و طراوت ، جا در جاودانگی دارند و منظره در شکوه انسانی . می گویند : وقتی آفتاب غروب می کند کم کم همه به خواب می روند ، اما در آن هنگامه که آفتاب درخشانی از مردان خدا دوره آزمون زندگی را به پایان می برد ، بر دیگر مردان خداست که در قربت الهی ، بر درخشش خود بیفزایند ، و کوره راههای اندیشه ها را به صراط مستقیم پیوند دهند . آنها که خواب و بی خبری بر آنها حاکم نیست ، وارستگانی دارد ، رو به خشکی می رود ، و سرطان معاصی بر جانها چنگ می زند ، و آن ثمره ایمان که حیا نام دارد (۱۱۸) از میان می رود ، و در لحظه ای همه وحشت ، تازیانه عذاب الهی آرام و قاطع فرود می آید که : پس از اینجا تا همه جا و تا آن نقطه های دوردست ، و از حالا تا فاصله های زمانی دور ، و باز هم دورتر ، بر آنهایی نظاره کنیم که گوش به صدای الله اکبر و لب به زمزمه آن دارند ، و کلمه طیبه لا اله الا الله را با تمام وجود اصغاء می نمایند ، در کیفیتی که همه تقاضا و همه استمداد است در رهائی از پلشتی هائی که جامعه انسانی را فرا گرفته است ، و تا مرز چه کنند ، آنها می خواهند که بدانند آنچه را که باید بدانند ، و با اعتماد آن را اخذ نمایند . مگر نه اینکه جوئیبارهای هدایت و چشمه سارهای روان و زلال امر و نهی ، بر همگان فرضی مستمر است ، و بالاخص که بر خواص امت ؛ آنها که چون طوفان نوح می خروشدند و همانند تندر ، بانگ بر می آورند ، و بنیان نامبارکی ها را ویران می سازند . و چه نیک می دانند که هر وقفه ای در این جریان ، ضربه ای جانکاه بر پیکر اسلام که بر پیکر انسانیت است ؛ با وقوف به اینکه این عظمت از مشکلات ، جز با مدد الهی فیصله نمی یابد ، و در بلندائی از هدایت و نهایی از عروج ، س ه ۲۳/۱۰/۶۸

## فاطمه الزهراء سلام الله علیها

شعاع اندیشه ، از کران تا کران ، همه خالصانه از واجب الوجود مطلق سخن می گوید . از قادری ذوالجلال که با امر ((کن)) آنچه اراده فرماید می آفریند ، و در قوام و کمال هر آفریده ، همچنان تا ابدیت مقدراتی در تقدیر دارد . اکنون پرنده نمود . و هم استغفار نمایند همیشه ، آنان که در اهلیت اهل بیت فهمی به تغافل دارند . فرمود : ((مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَيْفِيْنِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ)) (۱۱۹) مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ هَمَانَنْد كَشْتِي نُوْحٍ اسْتِ اسْتِ هَرْ كِه بَرِ اَنْ شُوْد نَجَاتِ يَابَدِ وَ اَنْ كَسِ كِه اَزِ اَنْ تَخَلَّفِ نَمَائِدِ غَرِقِ گَرَدَدِ . وَحِي بَرِ حَضْرَتَشِ عَارِضِ شَدِ ، وَ جَبْرِيْلُ ، اَنْ فَرَشْتَه پِيَامِ اَلْهِي دَرِ سِيْمَايِ اَصْلِي خُوْدِ دَرِ هِيْتِي اَزِ مَشْرِقِ تا مَغْرَبِ ، كِه نَشَانَه وَوَقْعِ اَمْرِ مَهْمِي بُوْدِ ، ظَاهِرِ شَدِ ، دَرِ اَيْنِ پِيَامِ اَزِ پَرُوْرْدِ گَارِ جَلِّ شَاءُنُهْ كِه : تُو اِي رَسُوْلِ مَا شَبِ هَا رَا بَه عِبَادَتِ وَ رُوْزَهَا رَا Bَه رُوْزَه دَرِ ذِكْرِ پَرُوْرْدِ گَارِ بَاشِ وَ اَزِ لَذَائِدِ مَادِي وَ هَمَسَرِ كَنَارَه نَمَا تا گَرَامِي وَجُوْدِ پِيَامِبِرِ كِه هَمِه صَفَا بُوْدِ بَا صَفَاتِرِ گَرَدَدِ ، وَ دَرِ شَرُوْعِ وَاقِعَه اِي مَهْمِ آمَادَه تَرِ . دَرِ مَبَارَكْ اَرْبَعِيْنِي اَيْنِ گُوْنَه ، چَهْلَمِيْنِ رُوْزِ رُوْزَه رَا Bَا اَنْگُوْرِ وَ رَطْبِ بَهْشْتِي Bَه اَفْطَارِ بَطْنِ دَارْمِ سَخْنِ مِي گُوِيْمِ . (۱۲۰) حَوْرَاءِ كِه پَدْرُ او رَا ((اُمِّ اَبِيهَا)) مِي نَامِيْدِ ، دَرِ عَمْرِي اَنْ هَمِه كُوْتَاَه Bَا فَرْزَنْدَانِي اَنْ هَمِه وَالا ! مَحْدَثَه اِي دَرِ سَخْنِ Bَا مَلَائِكَه ، كِه هَمِه هَرْ چَه هَسْتِ اَزِ فَرِيْنَنْدِ گِيْهَا ، او رَا اَزِ اِيْشَارِ كُوْتَرِ بُوْدِ . اَزِ او چَه بگوئِيْمِ كِه تَنْهَا Bَانُوِي اِيَه مَبَارَكِه مُبَاهَلَه وَ تَنْهَا خَاتُوْنِ مَكْرَمَه اَزِ اِيَه مَبَارَكِه تَطْهِيْرِ بُوْدِ . شَهِيْدَه اِي هَمِيْشَه شَاهِدِ ، اَزِ بَزْرِ گُوَارَانِي كِه دَرِ وَاقِعِيْتِ مَرْگِ وَ زَنْدِگِي Bَه حِيَاتِي

رحمانی دست یافتند، شفیعان و یاری کنندگانی اذن الهی، که در گستره حیات و مامت همگان حضوری حاضر دارند. بر آن بزرگواران چه هدیه فرستیم جز این دعا از خداوند تبارک و تعالی که ((اللَّهُ هُمْ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا أَرْوَاحَنَا لَهْمًا وَلَا تَجْعَلْنَا أَشْيَانًا عَلَيْهِمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ رِی الْأَرْحَمِ الرَّحِيمِ)). س. ه ۸/۲/۶۹

## ضوابط و روابط

دو اصل ضابطه و رابطه، مبتلابه جوامع بشری است، با این تفاوت که قانون یا ضابطه ساخته فکر آدمی، ممکن است سنتی حسنه یا سیئه ای باقیه باشد، اما وقتی ضوابط و روابط، الهی است آدمی در همه ابعاد تعالی رشد می نماید و رو به کمال می رود. در آنجا نه تنها مورد رابطه انسان هایند، بلکه این اصل در گستره خلقت تعمیم می یابد، در کیفیتی که نفس رو به تزکیه می رود و قدرت خداوند تبارک و تعالی بهتر ملموس و مشهود می گردد. آنجا، براهین همه بر کرسی برهان اند و فطرت توحیدی در هر درخشش خود، تاریکیها را روشن می نماید. در آن برهه، جان خود را می یابد، و وجود آرام می گیرد، و لبخند در صفای معصومانه تحقق می پذیرد، انسان از جوهره هستی تا دورنمای هر چه هست، همه در قرب خداوند تبارک و تعالی است. جاذبه صراط مستقیم دین برای نیکان، و دافعه آن برای بدان، هر دو را حقیقت مشترکی است و آن ظرافت و دقتی است که در ضوابط و روابط دینی وجود دارد؛ بالاخص در امر حکومت، که اهمّ مهّمات است، در نظارت و اشراف کاملی است. انتظار آمیخته با ترس از روزی که سنگینی ذره ای از نیک و بد محاسبه می شود بر ذائقه طاغوتیان هیچ سازگاری ندارد، و آنها در فرار از قیود دینی و رسیدن به خودکامی ها و اجحافات، از صراط مستقیم توحیدی منحرف می شوند، انحرافی که می تواند به تعداد انسان ها گوناگون باشد و از آن جمله مکتب ماکیاولیسم است. در این مکتب، اصل ضابطه، بر نفی توجه به اندیشه پاک فطری یا وجدان است یک ماکیاولیست باید هدف و مطمح نظرش فریب دادن با زرنگی حيله گرانه بر مبنای نادرستی ها و دروغ باشد. (۱۲۱) هم اکنون، همه سیاسیون بریده از دین، روابطی از این ضوابطاند، و عهد و پیمان آنها وسیله درهم پیچیده ای از فریبکاریهاست. به انحراف کشانیدن اخلاق جوامع، رشوه و ارتشاء، قتل و خونریزی، مسموم و معدوم و معلول نمودن ها، ایجاد اختلاف و جنگ بین ملت ها، ایجاد جنگهای داخلی و کمک به یک یا دو طرف قضیه، برنامه علنی و روزمره آنهاست. تعلیم و تربیت جواسیس، حتی در لباس کشیش، تاجر، پزشک، و ساخت و پرداخت علمای درباری و فرمایشی، تربیت و تعلیم حکام و امرای دست نشانده، از متعدد شیوه های شیطانی آنهاست. نتیجه این اعمال جان های پریشان و خانواده های از هم پاشیده در سطح جامعه است. آنها فشار حاصله از وجدان بر اعصاب را با مخدراتی چون هروئین، نیکوتین، مرفین و مسکرات تخفیف می دهند. لذت گرائی، آنها را به تجدید و تنوع از یکی به دیگری سوق می دهد. حرمت و طهارت خانوادگی کم کم به صورت خاطره ای کم رنگ از گذشته های دور در می آید. س. ه ۱۹/۵/۶۹

## خشیه املاق

توبه، انابه، انجام فرائض و نوافل، همه در رسیدن به حد شایستگی در افاضه رحمانی به نور ایمان است، چه ظلمات ذهن همانند ظلمات حوت در واقعه ذالنون است که جز خدا آنجا همه هیچ است، و جز توکل به باری تعالی، نقطه اتکائی وجود ندارد. مؤمنین واقعی در آن حد از کمال اند، که جمال الهی را به رؤیت دارند، و اتکاء به واجب الوجود را در عینیت. آنها در روزی از عمر را به بطالت گذارند. بزرگوار مردمی که در عروج به ملکوت توحید، حتی اندک وزنه ای از زخارف دنیا را بر بال پرواز به احساس دارند، و همه در وحشت از لغزش هائی اند که بر تلاؤ ایمان سایه افکنند، و آن همه اشباح مفسد را آری سفره روزی همانند طوماری به هم پیچیده از برکات الهی است و به هر نسبت که اعمال ما در نزول برکات نیکوتر باشد، سفره روزی، به فضل

الهی، گسترده تر می شود. توجه به امکانات زندگی، توجهی در کمال واقعیت نیست، کما با عبرت از این همه قدرت الهی در طول قرون باید توجه نمائیم که اگر عذاب انفجار جمعیت بر ما یورش آورد، و یا اگر عذابی از خود کامیها و لذت گرائیهای حاصله از کمبود جمعیت رخ نماید، جز از گناهان و معاصی نیست. پس راه چاره ایمانی در نورانیت به خداوند متعال و اجرای اوامر و نواهی پروردگار است، و اینکه خوبان را به همسری انتخاب کنیم، و از ممر حلال اعاشه نمائیم، و با ایثاری مخلصانه با فرزندان خود، بر لب های این غنچه های بهشتی لبخند سپاسگزاری و خداشناسی بنشانیم. س ه ۲۶/۸/۶۹

## استخاره

استخاره، طلب خیر از باری تعالی است در اقدام به امری که شرعا واجب یا حرام نباشد، و اما امر مکروه جواب را با خود به همراه دارد و آنچه می ماند امور مستحب و پاره ای از مباحات است که ممکن است مبنای بسیاری از تحولات گردد، مانند انتخاب همسر، انتخاب شغل، تحصیل، سکونت ها و مسافرت ها و غیره، بر این باور که تشخیص آدمی همیشه نمی تواند شاخص درستی بر خیر و صلاح او باشد، چرا که فهم و اندیشه انسان به علت محدودیت، بر همه ابعاد امور احاطه کلی ندارد. به علاوه موج احساس و عواطف، خشم و قهر، مهر و کین، علماء و عقلائی محتاط را هم اغلب دستخوش اشتباهات فراوان می نماید. ولی اگر در امر مورد استخاره، نخست با عالمی متقی مشورت شود، ممکن است بسیاری از ریزه کاریهای شرعی روشن گردد، و خداوند تعالی خیر را بر زبان او جاری فرماید، که با ادعیه قبلی و توجهات قلبی، این خود نوعی استخاره است. در امر استخاره دو هدف منظور است، نخست تفویض امر به قادر متعال در رسیدن به آرامش حاصل از آن در ابْتِلَى لَمْ يُؤْجِرْ)). (۱۲۲) او درود فرست، و بعد آن بگو ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِنِّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اسْتِخَى رُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ)). (۱۲۳) شرط لازم در استخاره، داشتن یقینی در اخلاص و تسلیم و رضاست تا آنچه را که خداوند تعالی خیر را در آن قرار داده، با کراهت تحمّل ننماید که ((مَنْ اسْتِخَارَ اللَّهَ فَبَاءَ بِهِ الْخَيْرَ بِمَا يَكْرَهُ فَسَخَطَ فَذَلِكَ يَتَّهَمُ اللَّهُ تَعَالَى)). (۱۲۴) باشد خداوند تعالی حتما خیر او را تعیین می فرماید. (۱۲۵) س ه ۱/۴/۷۰

## انفاق

تاکیدات مکرر قرآن کریم در مورد انفاق، حکمت در شرک زدائی دارد، چرا که بسیاری مردمی که در دستیابی به نقطه اتکاء، در مال و ثروت چنگ می زنند، و این در مقابله با اتکاء به خداوند تبارک و تعالی است که در اثر غفلت و اگر می شد با به دور ریختن مال و دارائی به توحید کامل رسید، چاره کار آسان بود، ولی ذات اقدس الهی مال را وسیله ای در آزمون ما قرار داد؛ هم اسراف و تبذیر، و هم دلبستگی به آن را نهی فرمود، لذا آنچه باید به دور ریخته شود، علائق غیر توحیدی است، و آنچه باید مراعات شود، انفاق، و هم نگاهداری مایملک در محدوده رضای الهی می باشد. در انفاقات، چه واجب یا مستحب، باید با سعه صدر عمل نمود که به دور از منت، آزار، ریا و سیمعه، و احساس خسارت برای خود و ایجاد شرمندگی در طرف مقابل باشد، و نیز در ذکر و یاد خدا بودن و تبت قریباً إِلَى اللَّهِ باید آمیزه هر انفاقی باشد تا انعکاسی از شوق سجده و خلوصی در قیام و قعود به ارمغان آورد. اگر چه کسب مال حلال امری مشکل است، ولی با توجه به عواقب امر و ابعاد مختلف آن، خرج و انفاق مال از آن مشکل تر است؛ چه به تصمیم گیری صحیح و سریع، و به دور از اسراف و تبذیر، با بینشی تا افق های دور احتیاج دارد، که نه شرع معطل بماند و نه نیازمندی محتاج. و نیز در آنجا که اهم فدای مهم شود، آن انفاق نوعی اسراف است، مانند آن کشاورز اهل مدینه که در روز برداشت، همه محصول را به مستحقان بخشید و افراد واجب النفعه خود را نیازمند باقی گذاشت. البته مرحله ایثار (دیگران را بر خود مقدم داشتن) مرحله ای والا از انفاق است، و تحمّل تبعات آن با حفظ سلامت نفس از نعمات استثنائی

است، مانند قابل توجه اینکه انفاق فقط در مال خلاصه نمی شود، بلکه اعمال فضائل اخلاقی، مانند عفو، نمونه دیگری در معنای و نیز علم). س ۱۹/۵/۷۰

### موسیقی

دنای صدا، که موسیقی سیاقی از آن است، بُعدی از فراخنا و عظمت آفرینش را دربردارد. چهچه بلبلان، ترنم مرغ بچگان، و صدای جویبارها که سالها همچنان می گذرند، لحن و آهنگی از موسیقی طبیعت است، در رهنمود و مایه تفکری به سوی آفریدگار جهانیان، که این همه شگرف می آفریند و پر عظمت خلق می کند. هر صدائی بر گوش شنوا، تا مرکز اعصاب و نقطه تشخیص و فرمان، و از آنجا تا به همه اعضاء گسترش می یابد و به آن کیفیت می بخشد. رنگ چهره، ضربان قلب، فشار خون، دگرگونیهای گوارشی، توقف یا ترشح غدد مختلفه، و چه بسیار دیگر که اغلب قابل لمس است. ارتباط پیچیده جسم و جان و تاءثیر مستقیم صدا بر آنها، لزوم توجه به مسئولیت های فردی و اجتماعی را در این مورد سبب می شود. از نظر ساختار و استدلال فکری، آهنگهای ساخت بشر، فاقد جنبه مثبت و مفید است تا مراکز دماغی طبق سنت و طبیعت خود، روی آن عکس العمل مثبت، و فرمان لازم صادر نماید؛ و نه دارای ارزش منفی است تا مناطق مربوط به شعور، علیه آن واکنش مقتضی به عمل آورد. لذا، در این بلا تکلیفی، نیروی درآ که و متفکره از اداره مستقیم وظائف حقیقی باز می ماند، و در نتیجه، افکار عالی و اندیشه های بزرگ انسانی رو به سستی و رخوت می رود، و نبوغ فکری و استعداد فطری تضعیف و سپس از بین می رود. آهنگهای نشاط انگیز، عاملی خارجی است که باعث تحریک و تشدید غیر طبیعی اعصاب سمپاتیک (اعصاب تندکننده فعالیت های حیاتی) می شود، کما اینکه آهنگهای حزن انگیز بر اعصاب پاراسمپاتیک که نقش کندکننده را در رسیدن به تعادل اعمال حیاتی دارد، اثر سوء می گذارد، و خطرناک تر اینکه آهنگهای نشاط انگیز و حزن آور، درهم یا به تناوب، نظم دستگاه کنترل بدن را بر هم می زند. آزمایشها و مشاهدات در این باره فراوان است، و می توان گفت که معتبرترین انسان های آزمایشگاهی، مشاهیر مشهور موسیقی اند که تعدادی کور و عده ای کر و گروهی نیز با سکنه و انتحار روزگار را به پایان بردند، و تقریباً نامی ترین آنها، چون بتهون، نیچه، ماکسیم شاپیرو و بادی بولدن، با دیوانگی، جهان را بدرود گفتند. (۱۲۶) اینک کلامی از صادق آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) می آوریم: که وقتی مردی از استماع ساز و آواز (مُغْنِیَه) از خانه همسایه سخن می گفت، و اینکه توقف خود را در جایی برای شنیدن آن طول می دهد، فرمود: این کار نکن؛ گفت به خدا با پای خود نمی روم بلکه با گوش خود صدائی می شنوم؛ فرمود: خدایا (این چه می گوید) آیا کلام خدا را نشنیده ای که می فرماید که گوش و چشم و دل، از همه آنها سؤال می شود؛ گفت کانه هرگز این سخن خدا را نشنیدم، نه به عربی و نه به عجمی، لاجرم ترک می نمایم و از خدا آمرزش می طلبم؛ فرمود: برخیز غسل کن و نمازی بگذار و دعا کن خدا توبه ات را بپذیرد که بر گناه بسیار عظیمی بودی، چه بد بود حال تو اگر بر این بدترین حال می مُردی، به درستی که هر چه را حق سبحانه و تعالی نهی فرمود البته که زشت است و بد را برای بدان بگذار که هر چیزی را اهلی است. (۱۲۷) س ۱۵/۵/۷۰

### بهاء

سعی در اعمال خیر، بُعدی در مدد گرفتن از طاعت الهی تا رسیدن به خلوصی خالصانه است، بر این مبنا که عمل، با ذهنی وارسته از شوائب، شویدای جان را راهی دیار هستی مطلق نماید که همه هر چه هست را آفرید و هم خواستن و توانستن را. اما نفس عمل گاه خود نقطه خطر است! وقتی که بر جایگاه هدف و مقصد قرار گیرد. در این حال می رود که ماده شرک و سد و دیواره ای در راه تعالی گردد، در حالی که هر عمل خیر توفیقی ربّانی و موجبی برای سپاسگزاری است، تا در ساحت قدس

سبحانی، ارزش و بهای هر عمل در قداست محمول آن است، همان گوهر خلوص، که در اثر تفکر و توجه و تذکر به بنده افاضه می شود؛ تنها همان که ذات کبریائی به آن و با آن بهاء می دهد، بهائی که قرب حضرتش را در یقینِ نَفْسِ مطمئنّه، به تلاؤ دارد. اگر نمازمان ما را عروج نمی دهد، اگر روزه مان به ما بصیرت نمی بخشد، اگر جهادمان بهشت را پیش رو نمی آورد، و در جمع، اگر رُوح و ریحان در صفای توحید مشام جان ما را معطر نمی سازد، همه از آن است که کارهای خیر ما، اعم از در زبانِ اخلاص، اسماء الحسنی همه جلوه به واقعیت دارند، و هر کلام آنها مظهر تامّ عظمت اند. در آنجا کلمه مقدّسه (یا الله) می تواند جهانی را به روشنائی رهنمون گردد، عمری را ختم به خیر نماید، جسم و روح مریضی را شفا دهد، می بخشد؛ در گستره قلب سلیم کلمه طیبّه (بسم الله) از کران تا کران را زیر نفوذ دارد، شیاطین و وساوس را هر چه می دهد، امتیّت را تاءمین می نماید، و نحوستِ شرک و کفر را می زداید؛ منزّه بودن پروردگار جلّت عظمتّه از شرک و ظلم و زبانِ اخلاص جاری شود، آن شود که خواهد، کما قال الله تبارک و تعالی: ((يَا بَنَ آدَمَ اِنَّا مَلَكُكَ لَا اَزُولُ اِذَا قُلْتَ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ اَطِيعِنِي فِي مَا اَمَرْتُكَ وَ اَنْتَ عَمَّا نَهَيْتُكَ حَتَّى تَقُولَ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ)) (۱۲۸) س ه ۱۶/۱۱/۷۰

### مکاشفه

مکاشفه تفضّلی رحمانی است که رابطه با ایمان به غیب و صفای باطن دارد، در این کمالِ روحی، اسرارِ غیب بر قلوب اولیاء الله چهره می نماید. اولیاء الله! آنان که در اشتیاق لقای پروردگار به صداقت سخن می گویند و در لمعاتی از پرواز شوق، مُلک و ملکوتِ اشیاء را به تماشا دارند، در رستاخیزی این گونه، آنها می بینند آنچه را که دیگران نمی بینند و می شنوند آنچه را که دیگران نمی شنوند. شیاطین بر دل‌های فرزندان آدم نبود، آنها ملکوت آسمانها را به نظاره می نشستند؛ رسیدن به این حدّ از کمال، لازمه هر مرد خدا و بالخصوص علمای ربّانی است، حدّی در مفهوم رسای استعاذه، تا شیاطین را از بین سطور و صفحات کتاب و درس و بحث استاد، و حل و فصل امور، دور دارند. لمسِ واقعیتِ غیبی و مکاشفاتِ رحمانی در دور ماندن از شرور شیطان است، در عین اینکه نه شیطان و نه هر موجود دیگری بی اذن خداوند تبارک و تعالی قادر به زیان رسانیدن نیست، ولی عکس العمل اعمال در ترازوی عدل الهی سرسرایِ زندگی ما پس اکسیر حفاظ و مایه حیات ما، همه در ذکر و یاد حضرت باری تعالی خلاصه می شود، و در کلام حضرت و ذکر الهی است و بهره او (از این دارائی) سلامت ماندن از شیطان است. و الحق که هر بُعدی از ابعاد یاد آفریدگار جلّت عظمتّه گستره ای از کرامات را تا بی نهایت در بردارد. یاد خدا در ذکر و عبادت، در رزق و معیشت، در مقابله با فریبندگیهای دنیا و سراب ثروت؛ یاد خدا در ریاست ها و توّرم شخصیت، در بیماری و فقر، در جنگ و صلح، در عفو و غضب، در شنیدن‌ها و دیدن‌ها و گفتن‌ها و... باعث آن می شود که به واقعیت وجودی خود، که چیزی نیستیم و تا همه هر چه هست از اوست، بصیرت حاصل نمائیم و با پس زدن این پرده کاذب، پای به صحنه واقعیات گذاریم، و در خاتمه، انسان محشور شویم. ان شاء الله س ه ۲۶/۱۱/۷۰

### نماز و بسیج

می شود. در این رسائی اندیشه، او مبارز و مهیائی پرخاشجو با بدیهاست؛ مؤ منی وارسته که در هر کجا و در هر لباس و شخصیت، مدافعی صادق از کیان اسلام و ایمان است؛ مقدّس موجودی مقاوم که فقط با خدا و برای خدا و در نادان آنان را مخاطب قرار می دهند آنها سخن به سلامت می گویند؛ آنان که شب را در سجده و قیام به یاد و ذکر خدا به صبح مطابقت داشته باشد، در درجه ای بالاتر و ایمانی کاملتر، بسیج فداکاری بیشتر است. خواستها و دوستی های متعارف قادر نیست از فرد، یک بسیجی کامل بسازد، و آنچه در این تشکّل مقدّس مدخلیت دارد، اندیشه ای بلند و هوشیارانه، و اعتقادی عمیق به آفریدگار توانا و آرزوی

جهش به سوی والائی های رحمانی است. رابطینِ بسیجی با خداوند تعالی و معصومین و قرآن کریم، مؤمنین صادق اند که با عمل به آنچه می دانند، در آنچه نمی دانند از خدا مدد می گیرند، و در این رابطه مخلصانه، حزب الله و جندالله تحقق می پذیرد و اعتصام به حبیب الله مصداق می یابد. مردم صالح شمی آشنا با فلاح و رستگاری دارند، و از آن است که راه خدا را بر می گزینند و آنچه آنها را تقویت می نماید، تبعیت از این سنت الهی است، لذا وقتی اجرای احکام الهی سستی پذیرد، درک آنها، احساس رفتاری بی رحمانه است، و دیگر تبلیغات و تمهیدات برای آنها بی محتواست، و از آنچه بر آن اشراف دارند جوشش خون شهداست، در حالی که در خود احساس بی هویتی می کنند! س ه ۱۲/۸/۷۰

### گذر عمر

دقایق عمر وقتی همچنان و بی مهابا می گذرند، فرصت مفهوم منطقی خود را از دست می دهد، و انسان از صعود کاذب و معمول نفس اماره، در شتاب سقوط قرار می گیرد؛ مانند آن خلبانی که دیگر هیچ فاصله در سقوط تا زمین ندارد، و آن کشتی نشسته ای که در آخرین تکان کشتی در حال فرو رفتن است، و دیگر نه از آن و نه از این و نه از هیچکدام خبری نمی رسد. آخرین لحظه عمر همه، همین گونه است؛ حالتی که معاینه مرگش نامند، تنهای تنها، در ید بیندیشد از این همه عمری که نظاره گر به غارت دادن آن بود، با آن همه توانائی که داشت اتریا کلاً! وقتی بی اندیشه از کائنات به کناره می رویم، به سوی پایانه اندیشناکی در گذریم، شتاب زده و نگران به هر سو می نگرد، ولی فقط خدای تعالی را در مقابل خود می بیند، و دیگر آن همه گردنکشی، عصیان و انکار، امکان بروز ندارد، و فقط راضی بودن به رضای الهی است که در همه موارد باعث امیدواری است؛ رضا دادن با تمام وجود، به آنچه که خدا بخواهد، و آماده برای تحمل همه عذاب ها که در حکمت ذات ذوالجلالی است، تا آنجا که دیگر رنگ عصیان زدوده شود، و نسیم حیات بخش رحمت الهی وزیدن گیرد، و الا، ناامید عاصیان می رسد آنان را تا خاتمه کار باشد و نه زندگی که زندگانی باشد. در این نظم آفرینش، آن توانائی واقعیت دارد، که با یاری و در عیبت حول و قوه باری تعالی شکل پذیرد و در امید به حضرتش حرکت را به سوی او جهت دهد که س ه ۲۳/۱۲/۷۰

### دروغ

دروغ در سخن، نوشته، ایماء، اشاره و رفتار امکان بروز دارد، خواه در اصطلاح راست گفته شود، و دروغ باشد، و لذا نمی تواند بر صداقت نیز منطبق باشد، و کمک به آنان چه به راست یا دروغ، در واقعیت، زور و دروغ است. شرک و کفر و نفاق و هم ریا، از آن این همه ناشگون اند که آبخور از دروغ دارند؛ اگر صداقت بود، شرک و کفری نبود، و نه نفاق و ریائی، و در آن روز که از مرصاد مرگ پرده به کنار می رود، همه همان بودند که هستند. دروغ های رایج در جامعه، چه در کسب و کار، و یا به صورت چاشنی های هنری در اشعار و نمایشات و داستانها، فرهنگ ریشه ای جامعه را شکل می دهد، شگردی شیطانی، که به تدریج واقعیات آشکار و قابل فهم همگانی را به زیر سؤال می برد، و آنها را در کنار شک و ابهام قرار می دهد، و گاه سالها طول می کشد تا اصلی مسلم در باوری لرزان، اثبات اندیشه شود. کودکان در آن هنگام که در احتمال به دروغی به فکر فرو می روند، نهال بی اعتمادی را جایگزین آن همه صفا و صداقت کودکان می سازند، مبنائی که دنیا و آخرت خود را بر آن پی می نهند. ساختار هر کلام و قصه و نمائی دروغین، کش و قوسهائی در به ویرانی کشاندن معنویات و شخصیت انسان هاست، و در این مورد چه زیبا و به کمال فرمود درستی اندیشه است. بدبینی حاصله از دروغ همه را از هم دور، و فرد فرد جامعه را در عین جمعیت منزوی می سازد؛ لذا در سیطره دروغ هر کس از دیگری بیگانه است و این محرومیت عاطفی، اغلب انتقام های کور را به همراه دارد، و در کیفیت این گونه، جوامع امروزی نضح می گیرد، و هسته مرکزی آن در آمیزه ای از ارباب، ترور، دروغ و

گناه حاکمیت می یابد، در حالی که زندگی مردانِ خدا به گونه ای دیگر است، چه آنان به سوی رستگاری جاودانه در حرکت اند! به سوی مائمنی مردان خدا نه تنها دروغ نمی گویند بلکه سخن راست آنها نیز بر محور صلاح اندیشی و موقعیت سنجی استوار است تا مصون از اشاعه نادرستی ها و از بین رفتن قبح زشتی ها گردد. س ه ۱۳/۵/۷۱

## حیات طیبه

(هر کس عمل صالح انجام دهد از مرد یا زن در حالی که مؤمن باشد او را زنده می نمایم به زندگی پاکیزه)، و از سخن مولی الموحدین است که ((حیات طیبه قناعت است)). (۱۲۹) با عروج به معراج ایمان و اقدام به عمل صالح که دو اصل از توفیقات ربّانی است، امید می رود که حیاتِ طیبه، یا کیفیت و خصلت زیبای قناعت، نیز به بنده افزوده شود، چه دقایق ایمان و صالحاتِ اعمال، افق تا بی نهایت دارند، و این لطف پروردگار است که در همه امور و همیشه زمان باید شامل حال باشد. بُعدی از مفهوم قناعت، رهائی از تجملات زندگی، اکل و شرب های مُسرفانه، و در جمع، حبّ شهوات است، و اگر خصیصه متعالی قناعت، جان آدمی را از چه بسیار قید و بندهای انحرافی نرهاند، آنگاه آدمی به بصیرت نهائی و در اندیشه جبرانِ مافات می افتد که دیگر فرصت از دست رفته و زندگی به پایان رسیده است. اولیاءالله از آن، این همه در جمال اند، که در ایمان به غایت اند، و هر حرکت و نیت و اندیشه آنها از صالحاتِ اعمال است، آنان در افزای رحمانی قناعت، و هم در حرّیت حاصله از آن اند، و این همه، در اصل، نتیجه ایمان است که مؤمن خود را در مشیت الهی می بیند، و در فراخنای رسای اندیشه، ثانیه های گذرای عمر را درک می کند، فریادهای زیبا که بازدارنده قناعت و عزّت نفس است، در او تغییری بوجود نمی آورد نه از آنچه از دست رفت مایوس می شود و نه آنچه از زخارف دنیائی به او روی می آورد فرحناک می گردد. زندگی در این کیفیت خدائی، زندگی پاکیزه و حیات طیبه است، و ما چگونه خواهیم بود اگر نه این گونه باشیم؟! ایمان ما چگونه است و اعمال صالح ما؟ و آن عمل صالح که خیرالعملش نامند را چگونه برپا می داریم؟ همان امانت الهی که زمین و آسمان ها و کوهها از قبول آن بر خود ترسیدند. (۱۳۰) اُعجوبه های صفا و روحانیت، که بر پلاس قناعت، چشمتی به این دنیا و نظری به آن جهان داشتند و دارند، زیباترین انسان ها در واقعیت اند؛ زیبا در قناعتی صادقانه و لله، که محک و آزمون ایمان خالص و عمل صالح در ابعاد مختلف است. س ه ۱۸/۲/۷۱

## ورزش

ورزش یا حرکت و فعالیت بدنی بُعدی از ساختار زندگی است که در رسانیدن عنصر حیاتی اکسیژن به سلولها و بیرون راندن سموم حاصل از سوخت و ساز بدن نقشی همه جانبه دارد، و این بنده بستان ها، در حال سکون و بی حرکتی کامل نمی شود، چرا که کیفیت لازم و کافی در بی حرکتی وجود ندارد. اما آنها که در نقاط خوش آب و هوا و بالاخص با روحیه آرام و الهی زندگی می کنند، حتی با حرکت کمتر هم از این عنصر حیاتی بهره می گیرند. در نقاط بد آب و هوا، حرکت بیشتر با زیان نسبی بیشتری همراه است، اگر چه بزودی ملموس نباشد، چرا که بدن سموم بیشتری را جذب می نماید، خصوصاً کودکان، سالمندان و بیماران که از موقعیت بدنی و قوای دفاعی کمتری بهره دارند. ورزش به عروق و اعصاب مغز نیز آمادگی می دهد، و این غریزی انسان است که در موقع گرفتاری به قدم زدن می پردازد. و ناخودآگاه بدن را با حرکت به خدمت اندیشه در می آورد. حرکات قیام، قعود، رکوع و سجود در نماز، نمونه ای از حرکت ملایم و معطوف به هدف مقدس قربّه الی الله است. که در نهایت زیبایی آنچه را که باید، همه را با هم دارد، و در هر حالت آن، کلام و اندیشه و حرکت بدن، در یک سو و در همان جهت لازم است. ورزشهای سنگین، تداوم و استراحت بیشتری را طلب می کند که اگر بدون هدف عالی باشد پایانه ای بی هویت را یدک می کشد



و کارهای بی تحرک و یا منحصرافکری نیز نوعی زنده به گور شدن است، که فقط در راه خدا قابل تحمیل است. جاذبه پرخاشجوی طبیعت که نمودی از بی نهایت دارد، همچون کویرها، کوههای سر به فلک کشیده و دشتهای سرسبز، رودها و دریاها، مردانی را به خود می خواند که به جای فعالیت های ورزشی کودکانه، با آبادی و عمران بازوان خود را سطر نمایند، و به اندیشه خود هدف بخشند، و در فراز و .....ها با یاد رحمان و زمزمه سبحان نیرو گیرند، که همه با او و در کلیتی زیبا به سوی او در حرکتیم. س ۴/۷/۷۱

## قرآن

قرآن کتاب خدا، کلام خدا و مبین حق از باطل است. مجموعه ای شامل احکام نورانی و کلیدی، و معجزه ای پابرجا و همیشگی است، که کسی نه توانسته و نه می تواند چون آن آیه ای اقامه کند. قرآن از تغییر و تغیر در پناه و آیه ای از وجود واجبالوجود مطلق، و فرازی در ابعاد مختلفه توحیدی است. لذا با تلاوت قرآن اشعه ایمان در دل و جان مؤ من نفوذ می کند، و با تکرار و توجه گسترش می یابد، و بالاخص آنجا اَحْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ ((۱۳۱)) (قرآن گذشته را بیان می کند، از آینده خبر می دهد، و حال را با چگونه باید بودن تبیین ((هیچ امر مورد اختلافی بین دو نفر وجود ندارد مگر اصلی از آن در کتاب خدا موجود است، ولی عقل مردم به آن می نمایم که در بین شما دو چیز وزین (ارزشمند) باقی می گذارم، کتاب خدا و عترتم لله لله (اهل بیت) مادام که به هر دوی آنها متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد)). (۱۳۲) رسول خدا فرمود: (۱) ((مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى فَيَقُولُ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى...)) هر کس قرآن بخواند و به آن عمل نکند، خدای عز و جل در قیامت کور محشورش می کند، پس او می گوید خدایا چرا کور محشورم کردی در حالی که بینا بودم، پاسخ می فرماید که چنین است که می گویی، ولی آیات ما به تو رسید و تو آنرا فراموش کردی (در عمل نادیده گرفتی) از آن جهت است که امروز فراموش شدی. (۱۳۳) (۲) وقتی در خانه ای قرآن تلاوت شود، برای اهلش گشایش حاصل می شود و خیر آن خانه زیاد می گردد، و ساکنین آن رو به فزونی می گذارند؛ و خانه ای که در آن قرآن قرائت نشود، بر اهلش تنگی می کند، خیرش کم می شود و ساکنین آن رو به کاستی می گذارند. (۱۳۴) (۳) و نیز فرمود آن خانه برای اهل آسمان نورانی و درخشنده است مانند درخشش ستارگان برای مردم زمین. (۱۳۵) ((اللَّهُمَّ اِشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي وَ اَسْعِمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِي وَ نَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصِيرَتِي وَ اءَطِقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِي وَ اَعِنِّي عَلَيْهِ مَا أَبْتَلَيْتَنِي فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ)). (۱۳۶)

## احتضار

احتضار احساس حضور در محضر مرگ، و عینیت کوچ از این جهان است که با تکراری مکرر در همه دقائق عمر در حال وقوع است. کیفیت احتضار، آخرین سخن زندگی است که از چند روز، چند ساعت یا تا دقیقی قبل از موت چهره می نماید، و او، آن که هنوز به حالت احتضار نرسیده آن را نزدیک نمی بیند، ولی گرفتار این پیشقراول مرگ، می فهمد که دیگر کار از کار گذشته و در فشار بن بست است که نه توان عمل دارد و نه توفیق توبه و بازگشتی؛ کما اینکه وقتی فرعون در موقف آری، در آن روز، مشتاقان لقای پروردگار شادمان اند، تا آنجا که گاه بیمارانی از آنان، از بستر بیماری برمی خیزند، که گوئی شفا یافته اند، غسلی، وضوئی و نمازی بجا می آورند و با لبخندی می خوابند که می خوابند؛ آنها چه با طراوت می گویند: ((لا اله الا الله)) و اما وحشت احتضار از سیئات اعمال نشاءت می گیرد، از گناه خونهایی که ریخته می شده، عرَضهائی که به باد می رفته، تهمت ها، دروغ ها و آن همه نامردمی ها؛ که در واپسین دم حیات شکل می گیرند و با خود رعب و وحشت می آورند. و این پایانه زندگی، ترکیبی از آخرین لحظات دنیا و اولین لحظات قابل لمس آخرت است، در این فاصله زمانی، آن که در واقع می میرد،

مرگ است و آن که زنده می ماند، زندگی است که به زندگی آخرت پیوند می خورد؛ زندگی آخرت در جنت است، کوری و گمراهی است که همچنان جانِ گناهکار را یدک می کشد، و در آخرت شدت می یابد، کما قال الله تبارک و جهان کورتر و گمراه تر است). (۱۳۷) س ه ۲۵/۱۱/۷۱

## عرفان و عارف

عرفان ما به مفهوم شناخت در ابعاد مختلفه توحیدی است، و عارف ربّانی، وارسته انسانی است که در فلسفه شناخت پروردگار می رسد، و در دیدن هر برگ با طراوت، و لبخند هر غنچه نوشکفته، خدای زیباییها را با نگاه تسبیح می گوید؛ و در نظاره به جوانی و شادابی، خزان زندگی را تداعی می کند؛ و در قافله زمان، همچنان آهنگ جانبخش عارف ربّانی وقتی سخن می گوید، عمق کلامش از حضرت او جان می گیرد؛ و وقتی نظر می کند، عمق نظر به حضرت دادار دارد، و می رود که خود را به اولیاءالله برساند، آنجا که می رود دیگر خود را نبیند. هر تغییر و تحوّل، هر نفس و قدم را شماره هائی معکوس تا تولدی دیگر می داند؛ و در این مسیر رحلت، هر دم شکفته و باز هم شکفته تر می شود و به مثل گوئی حسینی دیگر در کربلائی دیگر و عاشورائی دیگر است که همچنان در عرفات عشق دعای عرفه را با همه وجود زمزمه می کند. او در دنیای عرفان، که گستره ای بی نهایت از قدرت الهی دارد، در آن حدی که می بیند و به آن نسبتی که تشخیص می دهد، حقارت و کوچکی خود را نیز به درک می آورد، و هر اندازه که پیش می رود، بیشتر این واقعیت را لمس می کند، و بجاست که اگر با نمودی از همه حقیرتر و خاکی تر جلوه کند، و آنچه در باطن دارد، که هیچ ندارد، در ظاهر او نیز متجلی گردد. او در تنهایی، خضر نبی را می ماند که عارفانه قدم برمی دارد، و در کنار موسی همانند هارون تبعیت می کند، و در پیروی از موحد، گمراهی، خطاکاری، و ظلمت وجود ندارد، و همه هر چه هست از او است که نورست و روشنائی، کمال است و قدرت. س ه ۹/۱۲/۷۱

## سلام

سلام نامی از اسماء جلاله در قرآن کریم است، (۱۳۸) کلمه ای طیبه که جوهره خلوص و هم تحیت معبود است عزّ می فرستیم، آن بزرگواران می شنوند و پاسخ می گویند (بازنه تعالی)، ارتباطی غیبی که در شدت و ضعف بستگی به صفا و تزکیه ما دارد. (اهل خانه) سلام کنید که آن تحیتی از جانب پروردگار است تحیتی مبارک و پاکیزه). پروردگاران. و نیز سلام در هنگام داخل شدن به خانه مانع از ورود شیطان می شود. (۱۳۹) مؤمنین وقتی به یکدیگر سلام می کنند و بر کودکان، آنگاه که لبخند بر لب دارند، تواضع و فروتنی را در راه خدا به کرنش می نشانند و اخوت و برادری را شکوفا می سازند. اما سلام، از جمله بر یهود و نصاری نهی شده است (۱۴۰) که سلام پیک دوستی و موّدت است و سخن پروردگار که ایمان آورده اید با یهود و نصاری دوستی نکنید که بعضی از آنان دوستان بعض دیگرند و هر که از شما با آنها دوستی کند از آنان خواهد بود و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند). و هم اکنون می بینیم، آنچه می بینیم، از دوستی شیطانِ شیاطینِ یهود و نصاری، و هم دوستی مسلمانانی معلوم الحال با آنها، که چگونه در هوای آنها و در کمک به آنها و در اطاعت از آنها خدا را فراموش کرده اند، و بی توجه اند از تبعاتی که از آنها در سبقت است. و نیز نهی شده از سلام بر آن که آشکارا گناه می کند، (۴) و نهی شده از پاسخ به آن که قبل از سلام آغاز سخن کند. (۵) (۱۴۱) س ه ۱۲/۸/۷۲

## ریاء

ریاء در معرض دید دیگران قرار دادن اعمال خیر، برای منظوری جز رضای الهی است، و از آنجا که نفس عمل با نیت ((قربۀه الی

اللّه)) همراه نیست، در نتیجه بهره ای از اجر و ثواب و نصیبی از تعالی معنوی به همراه، نخواهد داشت؛ و چون برای عامل، منظوری است که آن عمل را در رسیدن به آن مؤثر می داند، مثلاً به کسی سلام می کند نه برای خداوند تعالی بلکه برای تاءثیر وجودی آن شخص در رسیدن به فلان منظور! نکته مؤثر دانستن وجودی جز ذات حضرت باری تعالی در امور، نوعی شرک است که فرمود: ((كُلُّ حَسَبَةٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى فَعَلَيْهَا قُبْحُ الرِّيَاءِ وَ تَمَرَّتْهَا قُبْحُ الْجَزَاءِ)) (۱۴۲) هر کار نیکی که نه برای خداوند تبارک و تعالی باشد زشتی ریا بر آن مترتب است و ثمره اش ناشگونی پاداش است. برای مقابله با خطر ریا و پی آمدهای آن می بایستی در آن حد از کمال باشیم که لهیب ریا را در جان ما جایی نباشد، که بی خبر زبانه می کشد و بی مهابا خاکستر می کند. امید، اتکاء و هدف ما فقط خداوند تبارک و تعالی باشد و راه صحیح و خدائی را که در زندگی انتخاب نموده یا می نمایم همچنان با طمأنینه و وقار طی کنیم. بلیه و سواس نیز گاهی در ریا چهره می نماید و مسئله را بغرنج تر می سازد، و در نتیجه مدتها شخص را سرگردان و عمل خیر او را به تاءخیر می اندازد. در این گونه مواقع بایسته است که به مشابه و سواس در نماز و طهارت رفتار شود، یعنی به همان صورت که وقتی در نماز و طهارت شخص به حد و سواس می رسد نباید به آن اعتناء نماید، و سواسی در ریا نیز نباید به و سواس خود ترتیب اثر دهد، و نه با کنجکاوای های افراطی در مورد امور مخفی و آشکار آن، ذهن خود را مشوب سازد، و به این اصول توجه نماید که فلسفه انجام آشکار امور خیر، از جمله آن است که تدریجاً به صورت سنتی حسنه بر جامعه حاکم گردد و اصلاح اجتماعی را سبب شود، و آنجا هم که عمل خیری باید مخفی انجام گیرد برای حفظ شخصیت و آبروی خود و خانواده فرد کمک شونده و اثر تربیتی آن است، در عین اینکه وقتی کار خیری مخفیانه انجام می گیرد مقابله با ریا در آن آسانتر و هم از شائبه های شیطانی دورتر است. س ه ۷۲

### سعید و شقی

مگر با ضایع نمودن آن)) (۱۴۳). مسلم اینکه کارگزاران دستگاه آفرینش، در نظم و نسق جهان، از حضرت آفریدگار جل است، امتحان و آزمایش است که هر دقیقه عمر قسمتی از آن را در بر می گیرد تا انسان را به خودشناسی و از آنجا به امر به معروف و نهی از منکر، ابلاغ هدایت و اتمام حجت است که اگر با اقامه حدود الهی همراه نباشد، به تدریج معنای خود را از دست می دهد، و در قالب امری تشریفاتی و فاقد ضمانت اجرائی تثبیت و تعمیم می شود، و در نتیجه شریعت معطل می ماند، آنجا که مولای متقیان می فرماید: ((قَوْمُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ)). (۱۴۴) و این اقامه حدود الهی است که هر کس را به جای خود می نشاند، و سوسه های ویرانگر را از ذهن ها قلع و قمع می کند، به تجاوزات و تعدیات فیصله می دهد، امتیت و آرامش و قداست انسانی را تضمین می کند. ولی اجرای حدود الهی پشتوانه الهی می خواهد، نرسیدن و نلرزیدن و توکل به خدا می خواهد، آن چنان کیفیتی که آمادگی دفاعی و فکری را استمرار می بخشد و این همه مؤید ایمان کامل، توحید خالص و یقین مطلق است، عقباتی که لازمه رسیدن به قله سعادت است. اما تاریکی های حاصله از طفره رفتن ها و مصلحت اندیشی های شبهه ناک شقاوت و بدبختی فرد و اجتماع را نضج می دهد، و در این مقطع، شیادان پیرامون می گیرند آن چنان که هر حرکت و تفکری مفید، در نطفه خفه می شود. آری اگر در کنجی از زمین، حتی به قدر چند ذراع هم، حدود الهی اقامه شود، رشد می کند مهمی که یک مجتهد عادل و وارسته می تواند آن را کفایت نماید، در صورتی که به مسئولیت عظیمی اندیشناک باشد که همیشه در پیش روی دارد. س ه ۱۷/۶/۷۲

### استاد ما ز درس و دبستان خوش آمدی

ای ماه من چو بدر درخشان خوش آمدی! (۱۴۵) خونین بدن ز سنگر ایمان خوش آمدی! رفتی به ناز و زود گرفتگی نیاز خود!

حوزه در انتظار و لیک تو اینسان خوش آمدی! شبهای ما، به تازی ویل است از فراق ای روشنی، صفا، همه ایمان، خوش آمدی! لبخند تو، همیشه، در اشراف خاطره ای نازنین، ز مسلخ قربان، خوش آمدی! گفتم بخوان نوشته ای، گفتی که خوانده ام استاد ما، ز درس و دبستان خوش آمدی! آنجا، ببوس چهره و چشم حسین (۱۴۶) ما با او بگو، به خلوت خوبان، خوش آمدی! با او بگو، کتاب تو مانده است نیمه باز قلبت به قم، تنت به بیابان، خوش آمدی! راهی نه بهتر است، از این ره که رفته ای جایی نه به، ز محضر رحمان، خوش آمدی! الحق شهید، شاهد توحید مطلق است زین موهبت به خیل عزیزان خوش آمدی! س ه ۳۰/۱/۶۶

### پناهگاه

هر کسی، در هر جا، در اندیشه مآمن مطمئنی است، تا خود و آنچه را که باید، در پناه آن قرار دهد. در نگرش های ربّانی، این تعلق خاطر، جوامع صالحه را نیز در برمی گیرد که با سعه صدر و وسعت اندیشه و فطرتی انسانی، به واقعیت امان در پناه خیر مطلق ایمان دارند، و در هر کار با نام خدا و توکل به او، و در راه او قدم برمی دارند. آنها نسیم رحمت الهی را احساس می کنند، و از نعمت امتیث و اطمینان خاطر بهره می گیرند. اما در زیر و بم های راز آفرینش، همه انسان ها در یک مرتبه از والائی نیستند، و چه بسیارند کسانی که از ملکوت انسانی در فاصله اند و سیری کم و بیش به قهقرا دارند، و اغلب در ظلماتی که از رشد و روشنی خبری نیست، و در سیلی از توهم، در تبعیت از اکثریتی منحرف، همچنان پیش میرانند. بنابراین، زندگی ما، در دنیائی از دگرگونیهای لغزنده ادامه دارد، که هر گونه آن دارای ابعاد مختلفی است، در جهانی این گونه، تنها طریقه نجات، همان صراط مستقیم ولی توفیق بندگی، در پرتو ایمان به حضرت احدیت حاصل می شود؛ و در شناخت ایمان، چه در خود و چه در دیگران، محک لذا پناهگاه امن، ساحتی است که در آن گوهر ایمان در هاله ای از حیا می درخشد و این هر دو، هر یک مکمل دیگری است. در آنجا، در دیار حیا و ایمان، چهره ها، صداها، نگاهها، و حتی گمانها، همه بحق از قرآن و کلام معصومین نشاءت می گیرند، و در نتیجه رها شده و به خود وا گذاشته نیستند. دولت و ملت، کشاورز و تاجر، حوزوی و دانشگاهی، و همه، از حدود و ثغور آن تجاوز نمی کنند؛ در آنجا، در دیار حیا و ایمان، عفت، صداقت، امانت و شجاعت، هر یک در تبعیت از دیگری رخ می نماید. که آنجا، چون همه جا، محضر پروردگار است جلّ جلاله؛ در آنجا همه بر این آگاهی اند که هر لغزش، نقطه شومی از سیاه چال سقوط است که در کیفیت ایمان و هاله حیای آن تاءثیر می گذارد، تا آن هنگام که سیکر زندگی به پایان می رسد؛ آنجا، در نخستین قدم آخرت، اشتباهات عالم و عامی رخ می نماید. س ه ۱/۳/۷۴

### خلیفه

از منکر نماید، که او خلیفه کتاب او و خلیفه رسول او نیز خواهد بود)). (۱۴۷) لذا مقام خلیفه اللهی انسان، از خداوند تبارک و تعالی است تا عامل امر به معروف و نهی از منکر باشد، و تا ارشادها و اتمام حجت ها به کمال برسد. از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر مانند نماز و روزه از واجبات است، خلیفه خداوند تبارک و تعالی بودن (همه شما سرپرست و همه شما مسئول امت هستید). در این واقعیت، بخودی خود، آن که بر همه برتری دارد، بر همه حکومت آنها را داشته باشند، که در متن ولایت فقیه (متن شماره ۱۷) کما هو حقّه ذکر شد. اما خلفای غاصب و حکام جور در طول تاریخ کم نبودند و اکنون نیز کم نیستند، که لعنت خدا و عذاب الهی همیشه بر آنها باد، که گذشت زمان همانند کتابی از آنان سخن ها بسیار دارد، و میلیون ها گمراهانی را که لاینقطع یدک می کشند و همچنان ادامه دارد! زیبایی و جلال کلمه خلیفه، بالاخص، آن هنگام است که ذات اقدس الهی خود را به آن می نامد، که او در نظم و آفرینش و اجرای عدل و دفاع از حقوق مظلومین، همیشه حاضر، ناظر و قاهری منتقم ارض انی و مَنْ أَسْخَطَهُمْ فَقَدْ أَسْخَطَنِي)) (۱۴۸) خداوند تبارک و تعالی در باره شهید می فرماید: که من خلیفه او در خانواده او می باشم، هر

که رضایت آنها را فراهم کند مرا راضی کرده است و هر که آنها را به خشم بیاورد مرا به خشم آورده است. س ه ۵/۳/۷۴

## جهنم

گاهی آرامش و طمأنینه، که از الطاف الهی و ثمره یقین است، به علل تمرد و انحراف از فرمان پروردگار، از بنده ای سلب می شود، و او در این هنگام با عدم ثبات و تعادل شخصیت، خود را به آب و آتش می زند، چرا که از دردی جانکاه و ناپیدا به شدت رنج می برد، تا آنجا که گاه به دنبال دردی سنگین تر است تا از سختی و رنجی که در آن است رهائی یابد. نمونه نزدیک به ذهن آن خودکشی های ناراضیانی است که خود آگاهانه انجام می دهند، در عین اینکه اغلب مرفه و کامروا به نظر می رسند و ظاهراً زندگی خوش و راحتی را ادامه می دهند، اما گوئی همه آنچه دارند بلای جان آنها شده است. این لهیب درونی، حالت افرادی چون ابولهب و حارث بن نعمان ها را تداعی می نماید، حارث جانشین خود قرار دهد، سنگی بر من فرو فرست، یا عذابی دردناک را! که خواست او به اجابت رسید و به جهنم واصل گردید. (۱۴۹) برافروخته خداوند که بر دلها نفوذ می کند، و هم آتشی که از وجود گناهکار زبانه می کشد و با سنگهای دوزخ در پس فرد گناهکار، قبل از دخول به دوزخ، جزئی از دوزخ است، با این تفاوت که در برهه دنیا هنوز فرصت تعقل و توجه را از دست نداده است، تا باشد که خود را به ملکوت بهشتی سوق دهد. آری، آن سیراب از سرچشمه زلال ایمان و یقین، در دنیای حال نیز در آرامش بهشتی است، و فراز و نشیب زندگی که لامحاله زود گذرند، بر زیبایی رضا و تسلیم او بی تاءثیرند، و هم به اندیشه بلند او که همچنان تا افق های دور را می نگرد. است (جهنم) از شدت خشم (بر آنها)، منفجر و از هم شکافته شود. س ه ۱۱/۳/۷۴

## زمان و مکان

زمان و مکان دو پدیده شگفت انگیز آفرینش است که همه کائنات را در بر می گیرد و همچون طوماری عظیم، همه اعمال و رفتار انسان ها را در خود حفظ می کند، و بر آن گواه است و بازگو می نماید. در فریبندگیهای زندگی، بسیارند مردمی که رنگ می بازند، و هر روز به شکلی و هر جا به نحوی در مقابل گوساله های سامری در خود فرو می ریزند. در این خودباختگیها، ارزش شخصیت ثابت انسانی، خود را می نمایاند و به زیبایی جلوه می کند. و یارانش سخت گرفتند و آن بزرگواران مدتی را در شعب ابی طالب به سر بردند، اما شرایط آن همه سخت زمانی و ختمی مرتبت را که می فرماید: ((حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)) (۱۵۰) (حلال من حلال است تا روز قیامت و حرام من حرام است تا روز قیامت). اما شاکله بعضی افراد با حلال و حرام همسوئی ندارد، و آنها با محدودیت حلال و حرام که با بی بندوباری ها تعارض دارد، در تضادند. و با مستمسک قرار دادن زمان و مکان، خطاهائی را همچنان مرتکب می شوند، با این توهم غلط که دیگر زمان عوض شده است و...؛ در حالی که این سخن درستی نیست و اینها مظاهر زندگی و یا آداب اند که عوض شده یا می شوند که ممکن است گاهی خوب و زمانی هم بد باشد، ولی اگر روزی، زمان و مکان عوض شود، آن آسمانها نیز). در آن روز ماه و خورشید و ستارگان درهم فرو می ریزند و فرشتگان به مدعیان استضعاف می گویند: و اینک مطلبی از کتاب اسلام و مقتضیات زمان از شهید مطهری (ره): ((جمله ای اخیراً منسوب شده است به مولای متقیان به این عبارت ((وَلَا تُؤَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ لِأَنَّكُمْ خُلِقُوا لِمَآنٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ)) معنای این جمله این است که فرزندان خود را به اخلاق خود تربیت نکنید، برای اینکه آنها آفریده شده اند برای زمانی غیر زمان شما. این جمله تاکنون در باشد دیده نشده است، یعنی در نهج البلاغه این جمله نیست، در کتب اربعه هم نیست، در کتابهای حدیثی که بعد نوشته شده و در آن حتی حدیث ضعیف را هم جمع آوری کرده اند، مانند بحار الانوار، هم نیست، و این اخیراً شایع شده است، یعنی از زمانی که معروف شده است که این جمله از امیرالمؤمنین است، بیش از پنجاه شصت سال نمی گذرد،

و حتی در کتابهایی که در صد سال قبل هم نوشته شده اند نمی باشد، و من چند سال پیش در یکی از کتابهای تاریخی قدیمی، یعنی ناسخ التواریخ، آن هم به طور تصادفی در شرح حال افلاطون به آن برخوردیم که افلاطون گفته است بچه هایمان را با اخلاق خودتان تربیت نکنید برای اینکه آنها برای زمان دیگری آفریده شده اند، آنجا فهمیدم آن کسی که اول بار گفته که این جمله مال امیرالمؤمنین است، یا اشتباه کرده یا مثل افرادی بوده که غرض دارند)). س ه ۱۳/۴/۷۸

## استدراج

آیات ما را تکذیب کردند، آنها را آرام آرام و مرحله به مرحله به عقوبت نزدیک می نمایم از جایی که ندانند، و به آنها مهلت می دهیم، به درستی که کید من نیرومند و استوار است). در مهلت داده شده، لطف الهی در بازدارندگی از گناه، از بنده سلب، و او به خود واگذاشته می شود، و همانند شیطان، آنچه را که می خواهد، در واقع بر علیه خود انجام می دهد. اءیداً)) (۱۵۱) (خدایا مرا حتی به مدت یک چشم برهم زدن هم به خودم وامگذار). اِشْتِدْرَاجٌ لَكَ)). (۱۵۲) (هرگاه دیدی که با وجود معاصی، حضرت سبحان همچنان نعماتش را بر تو ارزانی می دارد آن برای تو استدراج است). و اما در مقابل استدراج، جریان از الطاف خفیه الهی وجود دارد که هشیار دهنده و بیدار کننده است. آنجا که حضرت مولا می فرماید: ((اِذَا رَأَيْتَ اللّٰهَ سُبْحَانَہٗ يُتَابِعُ عَلَیْكَ الْبُلَاءَ فَقَدْ اِنْقَضَكَ)) (۱۵۳) (هرگاه دیدی که حضرت سبحان تو را در معرض بلا قرار می دهد پس به تحقیق بیدار می کند تو را). اما رحمت کامله حضرت پروردگار، فرستادن رسولان در ابلاغ قوانین الهی است، در نسیمی روح بخش که همگان را در بر می گیرد، و به شهر و روستا و کشورها طراوت و خرمی می بخشد، و بازدارنده بسیاری از گناهان و پی آمدهای آنهاست، فی المثل، نماز صحیح که در نورانیت خود، توجه را پرورش می دهد و از فحشاء و منکر باز می دارد، اعمال امر به معروف و نهی از منکر، بخصوص وقتی از طرف حکومت ها برنامه ریزی و اجرا شود، که مانع عملی بسیاری از زشتکاری هاست. و نیز از نظر تربیتی، محیط خانه و مدرسه و جامعه و رسانه های گروهی سالم، می توانند بسیار کارساز و مشکل گشا باشند. س ه ۷/۶/۷۸

## شبهه

اللّه با نوری که از یقین دارند آن را تشخیص می دهند)) (۱۵۴) و نیز می فرماید که ((مِنَ الْحَرَمِ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبُهَةِ)) (۱۵۵) (از احتیاط است که در مقابل شبهه توقف شود). تاءثیر شبهه در نفس، تزلزل و تغییر شخصیت است، و نتیجه آن محروم ماندن از توفیقات و فیوضات رحمانی است، و تا آنجا پیش می رود که: ((حق با کمال ظهورش مورد وسوسه حرام خور یا شبهه خور قرار می گیرد یعنی شیطان را در رگ و گوشت و خون خود جا داد (جای می دهد)). (۱۵۶) اما تاءثیر انتقالی شبهه در نسل نیز حالتی این گونه دارد، یعنی آنچه که در حالت وضعی، نفس دستخوش آن می شود، با مصرف غذای شبهه ناک و حرام، به اولاد نیز منتقل می شود و در این عمل و عکس العمل جامعه نیز زیان می بیند. تاءثیر وضعی و انتقالی شبهات در اکل و شرب خلاصه نمی شود، بلکه دیدن ها و شنیدن ها و خواندن ها نیز وقتی شایسته نباشند، می توانند پهنه ای از ذهنت را اشغال نمایند و بر آن اثر سوء بگذارند. عمل به احتیاط که یکی از سه شق اخذ احکام در فروع دین است، در مقابل شبهات نیز مصداق پیدا می کند، و از جمله موارد آن وقتی است که انسان از مرجعی جامع شرایط تقلید می نماید که مورد یا مواردی از مسائلی را مشروط می نماید، فی المثل در: ۱. بده بستان های بانکی که مراعات شرایط مرجع تقلید الزامی است والا ربا و حرام می شود. ۲. شنیدن اصوات موسیقی و استعمال آلات آن که در صورت شبهه ناک بودن باید آن را ترک نماید. ۳. مسئله نگاه و اختلاط و حفظ حدود آن. پس در همه این موارد و مواردی نظیر آن که برای تقلید کننده ایجاد شبهه می نماید، بایستی عمل به احتیاط نماید، یعنی در انجام آن توقف نماید. با اطمینان به اینکه بی توجهی در هر یک از این موارد سلب مسؤ ولیت از تقلید کننده نمی نماید، و انسان عاقل و بالغ و

مکلف باید خود را به خدا بسپارد و در لغزش ها و شبهات احتیاط نماید که بی احتیاطی ها، گرفتاری روحی و جسمی، دنیائی و آخرتی را برای فرد و جامعه به دنبال دارد. س ۶/۷/۷۸

## آزادی

می فرماید: ((وَلَا تُكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا)) (۱۵۷) (بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است). و وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ)) (۱۵۸) (اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، پس در دنیاتان آزاده باشید). واضح و روشن است که برای رسیدن به آزادی کامل، می بایستی از بعضی محدودیت ها کمک گرفت. و حد و مرز سبکی یکی از مصادیق تکاملی آزادی است، و نیز کشورهای آزاد و مستقل را حد و مرز مشخص است، و هم کشور و مردمی مستقل اند که بیگانگان را بر آنها تسلطی نباشد. آزادی در موارد اخلاقی و دینی و اقتصادی نیز این گونه است، و بالاخص که در موارد اخلاقی شیوه های متفاوتی بر جوامع مختلف حاکم است. اما زیباترین آزادی، آزادی از اسارت پلیدی ها و گناهان است، و ناشگون ترین آزادی ها، آزادی در انجام معاصی و مظالم است. ((یک روز کنیز بشر حافی با ظرف خاکروبه به درب منزل آمد تا آنها را خالی کند، در این هنگام حضرت موسی بن بنده؟ کنیز گفت: البته که آزاد و آقا است. حضرت فرمود: راست گفتی زیرا اگر بنده بود از مولای خود می ترسید و این چنین در معصیت گستاخ نبود)). (۱۵۹) س ۱۲/۷/۷۸

## ترجمه قرآن کریم

قرآن کریم کلام حضرت پروردگار است، جل جلاله، که با زبانی آشنا با روح و جان آدمی سخن می گوید و برای همان دیواره گناه و معاصی بوده است که آنها را گنگ و گوش آنها را از شنیدن و چشم آنها را از دیدن حقایق باز داشته بود، در حالی که تاریخ به افراد بی سواد اشاره دارد که در اثر اخلاص و تهذیب نفس توانسته بودند بغتاً قرآن بخوانند و آنرا از حفظ نیز بخوانند، نورانیت آیه ها را مشاهده نمایند و کلام قرآنی را از دیگر کلمات مشابه تشخیص دهند. به اضافه باید دانست که اصولاً ترجمه ها نمی توانند بدون نقص زبان اصلی را بیان نمایند، و با مکث ها و زیر و بم های خود، معانی را تجسم بخشند. لذا باید از تقوای الهی مدد گرفت و به درجه فرقان و تشخیص نزدیک شد، آنجا پیشه کنید در شما نیروی تشخیص قرار می دهد). لَنْ نَضْمُوا مِ ا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمْ اَوْ اِنَّهُمْ اَلَنْ يَفْتَرِقَ اَحْتَى يَرِدَا عَلَيَّ اَلْحَوْضَ)). (۱۶۰) (من دو چیز گرانبه در بین شما جانشین خود قرار می دهم، کتاب خدا و اهل بیت عترتم را، مادام که به آن دو متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر حوض به من وارد شوند)، می شود، و در تفسیر این آیه مبارکه آمده است که: ((وَيَلْحَقُ بِهِ بِيَّانُ اَهْلِ بَيْتِهِ لِجَدِيدِ الثَّقَلَيْنِ الْمُتَوَاتِرِ وَغَيْرِهِ)). (۱۶۱) و مهمتر اینکه در ترجمه تحت اللفظی نیز از مدد آن بزرگواران باید بهره گرفت، چه ترجمه ساده هر کلام، خود نیز نوعی تفسیر است، تا مبنا و مقدمه ای برای بهره مؤمنین قرار گیرد و هم از سوء تعبیرها در امان باشد. ان شاء الله. س ۱۲/۷/۷۸

## اکثریت

در دنیای امروز، اکثریت، مبنا و معیار تشکیل اغلب حکومت هاست که در نتیجه فعالیت افراد و گروه های مختلف شکل می گیرد. و اصطلاحاً آن را حکومت مردم بر مردم، مردم سالاری، یا حکومت دموکراتیک می نامند، که از آن به ((دموکراسی به منظور آزادی)) نیز تعبیر می شود، و این کلمه در اخذ آراء بیشتر بهره وری دارد. کسب اکثریت، با وعده و وعیدها، و گاهی با قرار و مدارهای پشت پرده، رشوه و ارتشاء، تقلب، و هزینه های گزاف تبلیغاتی، و بعضی مواقع با قتل و غارت ها همراه است، که این

یک طرف سکه است، و اما طرف دیگر آن حرکت خزننده تا انطباق بر فلسفه حکومتی ماکیاولیسم است که: ((مبتنی بر نفی اندیشه پاک فطری یا وجدان است، و هدف و مطمح نظر در آن فریب دادن با زرنگی حيله گرانه و نادرستی ها و دروغ است)). (۱۶۲) آنها که قائل به خداوند یکتا و قیامت باشند، در انتخاب این گونه حکومت ها توجیه شرعی ندارند، بلکه مشروعیت، در حکومت دینی است که در آن احکام صحیح الهی اجرا شود و امیال انحرافی اکثریت یا اقلیتی را در آن مدخلیتی نباشد، چرا که آدمیان کم و بیش با شهوات و غرائز ناشگون دست به گریبان اند، آن گونه که نمی توانند خیر و شر خود را تشخیص دهند. کما قال الله تبارک و تعالی: چیزی را دوست نداشته باشید و آن برای شما خوب باشد و شاید شما چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما بد باشد و خدا می داند و شما نمی دانید). اما گروهی از شیاطین جن و انس در کارند تا حکومت های دینی را از کار بیندازند، و مردان خدا را کنار بزنند، آنها چشمها را در مقابل لذات خیره می نمایند و شهوات را بر می انگیزانند، در کیفیت این گونه، برکات منع می شود و اشرار پنداشتند اینکه بگویند ایمان آورده ایم رها شوند و آزمایش نمی شوند). هم اکنون نیز اکثریت کفر و نفاق از خود نیروئی ندارند، بلکه این نیروی استدراج در اثر معاصی است که آنها را به سوی عذاب الهی پیش می راند، اگر چه آنان با دکتترین دموکراسی خود، خواست قوم لوط را تصویب نمایند یا همچنان اعمال فجایع دیگر را از قانون بگذرانند.

س ۳/۱۰/۷۹

### ردّ مظالم

مظالم، عبارت از ظلمهای اعمال شده است که ممکن است مالی، جانی یا در ارتباط با سایر حقوق فردی و اجتماعی باشد؛ و ردّ مظالم، جبران آن ستمکاری هاست و این از جمله اصل و مبنای قیام قیامت است، تا هر چیز در جای خود قرار گیرد الْحَقُّ أَهْوَأُهُمْ لَفَسَّيْتِ السَّمِ وَأُ وَالْأَرْضُ وَالْأَبْصَارُ)) (۱۶۳) و انسان ها را به تعالی می برد. المال پرهیز می کرد و به اشک های او که به پای یتیمان فرو می چکید و انبان نان و خرما را که در تاریکیهای شب برای مستمندان به دوش می کشید و شدت نگرانی حضرتش را از خلخالی که از پای زن یهودیه بیرون کشیده شد! این همه اسوه های حسنه و فضیلت، همه را به کرنش می آورد، ولی خواب زندگی حقایق را کم رنگ و مجازی جلوه می دهد، آدمی (حتی) از برادرش، از مادر و پدرش، از زن و فرزندش فرار می کند. که در آن روز، برای جبران هر ادعائی که بر علیه او شود چیزی در اختیار ندارد جز اینکه اگر اعمال صالحی دارد تقدیم نماید یا گناهان طرف مقابل را بپذیرد. روزی سخت که ریزه کاریهای به حساب نیامده، آشکار و محاسبه می شود. در آن روز هر کسی از دینی که بر ذمه دارد ترسان و پریشان است و از حقی که بر ذمه دارد خائف و لرزان! بدهکاریهای پرداخت نشده و خسارات جبران نا شده و از جهتی تهمت ها، اهانت ها، غیبت ها، کمک به ظلم و ظالم، و از آن همه قصوری که در حفظ، تاءدیب، تعلیم و تعلم ها مرتکب شده است. و اما خارج از این مقوله نیز به یاد آوریم، آنجا که لقمان به پسر می گوید: از حرکت مورچه در شب تاریک و بر روی سنگ صاف نامحسوس تر است، (۱۶۴) و نیز گاهی می تواند در یک سلام ساده خدایا! ما را مستحق فضل و رحمت خود قرار ده و در سختی ها و آسایش، لبخند رضا و تسلیم را از چهره ما دور مفرما که تو بر هر چیز قادری. س ه

۱/۱۲/۷۹

### مشورت

مشورت عبارت است از در میان گذاشتن مطلبی قابل شور، و کسب نظرهای مختلف و مسلم اینکه برای اظهار نظر خوب باید افراد خوب گرد هم آیند، و حضور یک فرد ناباب هم ممکن است انحراف به وجود آورد. در قرآن با ذکر بعضی از خصائص مؤمنین از جمله ((آنها که بخدا ایمان آورده اند و بخدا توکل می کنند، آنها که از کبائر و فواحش دوری می نمایند و موقعی که



غضبناک می شوند می آموزند، آنها که در می نمایند). این تجانس عملی و ایمانی، شرایط لازم افراد را برای مشورت به ذهن می آورد، حال اگر یکی از این خصائص را به حساب نیاوریم به قابلیت یک مشورت الهی خدشه وارد می شود، مثلاً اگر نماز نخواند یا از کبائر و فواحش دوری نکند، و غیره. را از نیکی و بخشش بازداشته و از بی چیزی و فقر می ترساند، و نه ترسو را که تو را در کارها سست می گرداند، و نه حریص را که از حرص زیاد، ستمگری را در نظرت جلوه می دهد، که بخل و ترس و حرص غرائز گوناگونی اند که بدگمانی به خدا آنها را گرد می آورد)). (۱۶۵) از مشورت با بانوان (حال اگر قبول آن برای بعضی کمی ناگوار است، از آن جهت است که در شناخت حضرت در فاصله اند، او می بیند آنچه را که دیگران نمی بینند، و می شنود آنچه را که دیگران نمی شنوند و می داند آنچه را که دیگران نمی دانند. با پیروانی که از نجات یافتگان اند. و اما گاهی معاف بودن از بعضی امور از الطاف خفیه الهی است، بالاخص بانوان که از نظر روحی و جسمی و استقامت دارای تکالیف شاقی هستند که نمی بایست کارهای مقطعی دیگری نیز به آنها تحمیل شود. عواطف، احساسات و مهربانی، ابزار کار آنهاست تا بتوانند کشور خانه را با ظرافت اداره نموده و فرزندان شایسته و وارسته تربیت کنند، و هم به آسانی حجاب کامل خود را مراعات نمایند که آن بهترین است برای آنها. (۱۶۶) س ه ۶/۱۲/۷۹ شناخت خداوند تبارک و تعالی با فطرت پاک توحیدی که در نهاد هر کس به ودیعت است بدون توضیح و تفسیری قابل درک است، و بدون هیچ تحقیقی به خودی خود، (خدا) محقق و مشهود است، و همگان، گاه در تفکر رحمانی و گاه در شکستگی کانون می درخشند، ارواحنا له الفداء. دوری که نزدیک است، محبوبی که ناظر است و حاضر، واقعیتهایی که با ابهام در نمی آمیزد و قرآن را از او مفارقتی نیست. نعمت وجودی که سکون و آرامش را خداوند متعال به وجود او منوط فرموده است، آنجا که حضرت خیرالوصیین فرمود: ((... لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سِوَا عِزَّةٍ وَ إِحْدَاهُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَ أَحْتَبِ بِأَهْلِهِ)) (۱۶۷) (اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی باشد اهلش را فرو می برد)، و نیز فرمود: ((هوای نفس را به هدایت و رستگاری بر می گرداند، زمانی که مردم هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند و رای را به قرآن بر می گرداند، زمانی که مردم قرآن را به رای و اندیشه (خود) مبدل کرده باشند. کارگزاران را به بدی اعمال و کردارشان بازخواست می فرماید)) (۱۶۸) ((و زمین پاره های جگر خود را برای او بیرون می ریزد)). (۱۶۹) مولا-جان! تو ای دور نزدیک و ای محبوب ناظر، مسجد الحرام، مسجد کوفه تا مسجد جمکران، جبهه های نبرد تا همه جای دیگر، از ملاقات با حضرتت خاطره ها دارند، اشک مشتاقان لقای تو، همیشه چون سرشک فرزند مهزیار فرو می ریزد. از کران تا کران، هر کس در هر مذهبی، با اسمائی گوناگون تو را می خواند و در انتظار تو ای منجی بشریت است. ایران همه و همه در انتظارند، تا از صفای سیمایت بهره برند و از اجرای عدل الهی بر دست مبارکت تشفی یابند. مولا جان! فسق و فجور، فساد و فحشاء، اجحافات و جنایات همچنان فراگیر است. ما خود را به خدا می سپاریم، در خواب و بیداری و در حیات و ممات گوش به نوای جان بخش تو داریم تا با تکیه بر خانه خدا قرائت فرمائی: س ه ۲۲/۱۲/۷۹

### صله رحم

صله رحم باعث صلاح و صفای فرزندان آدم است. و بغض و شیطنت ها را فرو می نشاند، و این زییاست که هر گاهی، سلامی، صلواتی و دعائی از ما، همگان را شامل شود که در اطاعت پروردگارند. اما وقتی انسانی از اطاعت حضرت رحمان روی گرداند، از اهلیت خانوادگی نیز فاصله می گیرد، سؤال نکن آنچه را که به آن علم نداری، من تو را موعظه می نمایم از اینکه از جاهلان باشی)، نوح به خدا پناه برد و از طرح سؤال این گونه استغفار نمود، گو اینکه اگر فرزند ناصالحی زنده بماند کوشش در اصلاح او خود صله رحم است ولی فرصت زودگذر است و پایان عمر همیشه ناپیدا! اما والائی صله رحم، حدود الهی را تحت الشعاع قرار نمی دهد، آنجا که دید و بازدیدها و جشن های خانوادگی، کار را به اختلاط و انحراف بکشاند، سخن ها و معاشرت

و نگاه های به ظاهر بی اهمیت، آیات الهی را تفسیر به راءى نماید، و حدود شرعى را نقض کند، که فى الجملة همه آنها مظلوم و در نتیجه قطع رحم و سبب کوتاهی عمرِ مورد رضای پروردگار، کمی یا قطع روزیِ حلال و مبارک، و خشم رب العالمین است جلّ جلاله. در خانواده هائی که بچه ها به تدریج به نوجوانی و بلوغ می رسند، همچون پسرخاله ها، پسرعموها، برادرشوهرها و همین طور پیران خدمتگزار و غیره، همه آتش های زیر خاکسترند که عمده انحرافات فامیلی را در بر دارند. به اضافه، محارم نزدیک نیز گاهی افرادی فاسد و تباه و عاری از هرگونه صلاحیت اخلاقی می باشند، و ناچار هر کس می باید شخصا تا زنده است از طهارت و قداست خود دفاع نماید که: هدایا و صلّه ارحام، گاهی همان هدایت به صلاح و ارشادهای دینی و اخلاقی است که از همه مهمتر است، و گاهی کمک های مالی و راهنمایی های اقتصادی است، و زمانی دعای خیر و توجه و توسّل برای خیر و صلاح آنهاست، زمانی نیز تربیت فرزندان و تغذیه حلال و محافظت آنها از آلودگیها و توجه و دقت در معاشرت با افراد و یکدیگر در خواب و خوراک و غیره می باشد، که هر کوتاهی در آن ظلم به آنها، و به عبارت واقعی تر، قطع رحم است. و دیگر، صلّه گذشتگان و مراعات حقوق و نیازمندیهای آنها در سرای آخرت است، بالاخص پدر و مادر که نارضائی آنها، در دنیا و آخرت بازمندگان، بی تردید مؤثر است. س. ه ۶/۱/۸۰

### حجاب اسلامی

حجاب اسلامی اصطلاحی است که در چند سال اخیر باب شده است و الگوی عملی آن ماتو و روسری است که گاهی چادری هم به آن اضافه می شود که می تواند برزخی بین حجاب و بی حجابی باشد، و نیز بانوانی را که بی حجاب هستند یک قدم بطرف حجاب پیش ببرد و همچنان دختران کوچک را کمی جمع و جور نماید تا وقتی به سنّ تکلیف شرعی رسیدند راحت تر پذیرای حجاب باشند. و این کیفیت در قرآن کریم آیه ای را تداعی می نماید که درباره رو که عبارت باشد از روسری بزرگ (خُمُر) یا پرده (حجاب) که تا علاوه بر لباس معمول، همه اعضاء از صورت، دست اینکه وقتی از آیه الله العظمی بروجردی سؤال شد که آیا صورت زن جزو زینت است پاسخ فرمودند که از صورت زینت تر کدام است. (۱۷۰) البته ناگفته هم معلوم است و به خوبی درک می شود که شادابی، تلا-لؤ جوانی، جاذبه جنسی، وساوس شیطانی، نفس اماره و شاکله آلوده، همه در کار ریشه کنی کرامت های انسانی اند، تا سنین بالا که به تدریج محو حفظ پوشش در کیفیت قبلی باشد. در هر حال اگر آیه مبارکه، جز بانوان پیر را هم شامل می شد دیگر چه لزومی داشت که آیات دیگری در این زمینه شواهد قرآنی گفته شود. حال اگر از پوشش کامل استفاده نشود باید توجه به تخطی از قرآن کریم و کلام پروردگار ولی آیات ما به تو رسید و تو آن را فراموش کردی و به این گونه امروز فراموش شدی). و اما عذاب دنیایی که خود در هر گناهی مستتر است، تاریکی قلب، گمراهی اندیشه، گرفتاریهای معیشتی، بیماریهای جسمی و روحی از آن جمله اند، و هم وقتی حیا می رود، وقتی برکت و صفا می رود، وقتی تهتک و تنسک کمر می شکند، وقتی غیرت دینی، ناموسی و انسانی که از آثار حس دوازدهم و تعالی انسانی است به چشم نمی خورد؛ دیگر از انسان و انسانیت چه می ماند؟ به اضافه حقوق و شرافت بانوان، امر و حق پروردگار است که نه خود، نه پدر و مادر، نه جامعه و همسر را در آن سهمی نیست و بر همه واجب است که از حق الهی دفاع نمایند و امر پروردگار را انجام دهند آن انسانها و سنگ هایند بر آنها فرشتگانی موکل اند که درشتخویند و شدت عمل دارند از امر پروردگار سرپیچی نمی کنند و آنچه را که ماءمورند انجام می دهند). لذا عاقلانه است از انواع عذاب شناخته و ناشناخته الهی که در کمین است اندیشناک باشیم و از خدا به خدا پناه (اگر خداوند مردم را به علت آنچه کسب می کنند لله (از معاصی) مؤاخذ نماید جنبنده ای بر روی (زمین) باقی نمی ماند و لکن به تاخیر می اندازدشان تا سرآمد مشخص و وقتی که پایان آنها فرا رسد خداوند به بندگانش بینا است). پس آنان که خوف دارند و می گویند پس چگونه زندگی نمایند؟ باید از یاد و توکل به خداوند تعالی آرامش یابند و تقوای الهی پیشه کند خداوند

برای او گشایش فراهم می آورد و از جایی که گمان و احتمال نمی رود روزی او را فرو می فرستد). س ه ۸۰/۹/۸

### پی نوشتها

۱-بحار الانوار، ج ۳، ص ۷۰۷-بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۰۰: ((قالت عائشة: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يُحَدِّثُنَا وَنُحَدِّثُهُ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ نَعْرِفْهُ)). ۳-بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۳: ((كان عليّ عليه السلام يوماً في حرب صفين مشغولاً بالحرب والقتال وهو مع ذلك بين الصفين يُراقب الشمس فقال له ابن عباس يا اميرالمؤمنين ما هذا الفعل قال انظر الى الزوال حتى نصلي فقال له ابن عباس و هل هذا وقت صلاة ان عندنا لشغلا بالقتال عن الصلاة فقال عليه السلام على ما نقاتلهم انما نقاتلهم على الصلاة قال و لم يترك صلاة الليل قط حتى ليلة الهري ر)). ۴-بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷: ((كان عليّ بن ابي طالب عليه السلام اذا حضر وقت الصلاة يتزلزل و يتلون فيقال له مالك يا اميرالمؤمنين فيقول جاء وقت امانة الله التي عرضها على السموات والارض فابى ان يحملنها و اءشفقن منها و حملها الانسان فلا اءدرى اءحسب اءداء ما حملت ام لا)). ۵-بحار الانوار ج ۴۵، ص ۲۱: ((... فرجع الحسين راءسه الى السماء و قال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين ، نعم هذا اول وقتها (...)). ۶-الخصال ، ج ۲، ص ۶۱۲. ۷-نهج البلاغه ، صبحي صالح ، ص ۳۹۷: ((... ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه بما اءذن لك فيه من مَسَاءَلِهِ فمتى شئت اسْتَفْتَحْتَ بالدعاء ابواب نعمته (...)). ۸-بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۲: ((... عن سيده النساء فاطمة عليها السلام اءنها ساءلت اءباها محمداً صلى الله عليه وآله فقالت يا ابتاه ما لِمَنْ تَه اَوْن بَصِيْلَاتِه من الرّجال و النّساء قال يا فاطمة من تهاون بصلاّته من الرجال و النّساء ابتلاه الله بِخَمْسَ عَشْرَةَ خَصِيْلَةً ... و (الخامسة منها) لا يَزْتَفِعُ دُع اُوْهُ اِلَى السَّم اء (...)). ۹-الكافي ، ج ۵، ص ۵۶: ((... سمعت اباالحسن عليه السلام يقول لَتَأْمُرُنَّ بالمعروف و لتَنْهَنَّ عن المنكر اَوْ لَيَسِيْتَعْمَلَنَّ عليكم شراركم فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَاب لَهُمْ)). ۱۰-فتح ، ۴. ۱۱-آل عمران ، ۱۲۰. ۱۲-يوسف ، ۱۸. ۱۳-رعد، ۲۴. ۱۴-آل عمران ، ۱۱۰. ۱۵-نهج البلاغه ، صبحي صالح ، ص ۵۴۲: ((... و ما اءعمال البرّ كلّها و الجهاد في سبيل الله عند الامر بالمعروف و النهي عن المنكر الا كَنَفْتِهِ في بَحْرٍ لُجِّي و اِنّ الامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا يَتَقَرَّب اِنْ مِنْ اءَجَلٍ و لا يَنْقُص اِنْ مِنْ رِزْقٍ و اءَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ اِمَامٍ جَائِرٍ)). ۱۶-النساء، ۱۹. ۱۷-غرر الحكم ، ۱۸۶. ۱۸-حديث قدسي ، سورة ۲۵. ۱۹-مائده ، ۷. ۲۰-مائده ، ۶۲. ۲۱-الكافي ، ج ۱، ص ۲۹۵. ۲۲-تحف العقول ، ص ۴۵۸. ۲۳-بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۲. ۲۴-كمال الدين ، ص ۴۸۳. ۲۵-وسائل الشيعة ، ج ۱۸، ص ۹۵. ۲۶-از مدينه تا شهادت ، محمد صادق نجمي ، ص ۲۴۵. ۲۷-بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰. ۲۸-بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲. ۲۹-سبا، ۴۶. ۳۰-بقره ، ۲۶۹. ۳۱-من لا يحضره الفقيه ، ج ۴، ص ۳۶۲. ۳۲-غرر الحكم ، ص ۵۹. ۳۳-ذاريات ، ۵۶. ۳۴-غرر الحكم ، ص ۵۹. ۳۵-غرر الحكم ، ص ۶۳: ((للفوس طبائع سوء و الحكمة تنهى عنها)). ۳۶-غرر الحكم ، ص ۵۶: ((من ملك عقله كان حكيماً)). ۳۷-غرر الحكم ، ص ۵۲: ((بالعقل يستخرج غور الحكمة)) ۳۸-آل عمران ، ۱۷۰. ۳۹-توبه ، ۲۴. ۴۰-آل عمران ، ۱۶۹ و ۱۷۰. ۴۱-كتاب توحيد شهيد دستغيب ، ص ۲۴۱. ۴۲-خطاب به طلبه شهيد سيد حسين هاشميان كه در آبان ماه سال ۱۳۶۲ در منطقه پنجوين عمليات والفجر ۴ به فوز شهادت نائل گشت . ۴۳-بقره ، آيات ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷. ۴۴-اسراء، ۳۶. ۴۵-انسان كامل ، شهيد مطهرى ، ص ۱۷۹. ۴۶-انسان كامل ، شهيد مطهرى ، ص ۱۷۹. ۴۷-نهج البلاغه ، صبحي صالح ، ص ۷۶: ((قال عبدالله بن عباس دَخَلَتْ عَلَيَّ اميرالمؤمنين عليه السلام بِبَدْيِ قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيَمَةُ هَذَا النَعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيَمَةَ لَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ لَهِيَ اءَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اِمْرَتِكُمْ الا اءن اءقيم حَقّاً اَوْ اَدْفَعُ ب اِطْلَا)). ۴۸-بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۲. ۴۹-وسائل الشيعة ، ج ۱۱، ص ۱۰. ۵۰-الكافي ، ج ۲، ص ۵۲۴. ۵۱-بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰. ۵۲-غرر الحكم ، ص ۱۹۷. ۵۳-هود، ۱۱۳. ۵۴-الكافي ، ج ۲، ص ۵۲۴. ۵۵-بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۶. ۵۶-من لا يحضره الفقيه ، ج ۲، ص ۵۹۴. ۵۷-الكافي ، ج ۲، ص ۱۰۶. ۵۸-غرر الحكم ، ص ۸۷: ((الايمان شَجَرَةٌ اءَصْلُهَا اليَقِي ن وَ فَرْعُهَا التَّقِي وَ نُورُهَا الحَيَاةُ وَ ثَمْرُهَا السَّخ اء)) ۵۹-نهج الحيات ، ص ۹۹، حديث ۵۶. ۶۰-

بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۴. ۶۱- علی علیه السلام، غرر الحکم، ص ۱۰۴. ۶۲- غرر الحکم، ص ۱۰۳. ۶۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۱۱. ۶۴- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۹. ۶۵- طه، ص ۱۲۴. ۶۶- الا مالی للطوسی، ص ۵۲۱. ۶۷- الکافی، ج ۱، ص ۳۲. ۶۸- غرر الحکم، ص ۴۸. ۶۹- تحف العقول، ص ۳۰۱. ((یا ابنِ جُنْدَب! لَوْ اَنَّ شَیْعَتِنَا اسْتَقَامُوا لَصَفَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ لَا ظَلَمَهُمُ الْعَمُّ اُمَّ وَ لَا شَرَقُوا نَهَارًا وَ لَا کَلُوا مِنْ فَوَاقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْضِ جُلُوبِهِمْ وَ لَمَّا سَاءَ لَوْلَا اللّٰهُ شَیْنًا اِلَّا اَعْطَاهُمْ)) ۷۰- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲. ۷۱- نهج الفصاحة، ص ۲۳۶. ۷۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹. ((اِنَّا بِالْاَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ اِنَّا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفِ ارْقُكُمْ)). ۷۳- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲. ۷۴- تحریم، ص ۱۱. ۷۵- هود، آت ۴۵ تا ۴۷. ۷۶- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۴. ۷۷- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳. ۷۸- غرر الحکم، ص ۱۱۹. ((سَلِمُوْنِی قَبْلَ اَنْ تَقْفُدُوْنِی فَاِنِّی بِطَّرِیْقِ السَّمِ اِءِ اَخْبَرْتُكُمْ بِطَّرِیْقِ الْاَرْضِ)). ۷۹- غرر الحکم، ص ۴۷۱. ۸۰- غرر الحکم، ص ۲۲۴. ۸۱- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴. ۸۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲. ۸۳- حدیث قدسی، ص ۲۵. ۸۴- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۱۶۷، خطبه ۱۱۳. ۸۵- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲. ۸۶- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰. ۸۷- آل عمران، ص ۴۹. ۸۸- هود، ص ۴۶ و ۴۵. ۸۹- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۵، خطبه ۱۲: ((... فقال علیه السلام له : اءَهْوَى اءَخِی کَ مَعَن اَفَقَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَقَدْ شَهِدْنَا اِوَلَقَدْ شَهِدْنَا اِ فِی عَسْكَرِنَا هَذَا اَقْوَامٌ فِی اَصْلَابِ الرَّجَالِ وَ اِءِرْحَامِ النِّسَاءِ سَیْرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ یَقْوَى بِهِمُ الْاِیْمَانُ)). ۹۰- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۰. ۹۱- غرر الحکم، ص ۱۳۸. ((اِزْهَيْدْ فِی الدُّنْيَا وَ اعْزِفْ عَنْهَا وَ اِتَّيَاكُ اِءِنْ يَنْزِلُ بِكَ الْمَوْتُ وَ قَلْبُكَ مَتَلِقٌ بِشَیْءٍ مِنْهَا فَتَهْلِكُ)). ۹۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸. ۹۳- ۲ و ۳ و ۵ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۳: ((و قال (امیرالمؤمنین علیه السلام) من زهد في الدنيا و لم يجزع من ذلها و لم ينافس في عزها هداه الله بغير هداية من مخلوق و علمه بغير تعليم و اثبت الحكمة في صدره و اجرها على لسانه)). ۹۴- ۴ تحف العقول، ص ۵۹: ((قال رسول الله صلى الله عليه و آله ... و من زهد فيها فقصر فيها اءمله اءعطاه الله علما بغير تعلم و هدى بغير هداية فاءذهب عنه العمى و جعله بصيرا...)). ۹۵- ۶ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۹: ((و سُئِلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صِفَةِ الزَّاهِدِ فَقَالَ : مُتَبَلِّغٌ بِدُونِ قُوَّتِهِ، مُسْتَعِدُّ لِيَوْمِ مَوْتِهِ، مُتَبَرِّمٌ بِحَيِّ اَتِهِ)). ۹۶- توحيد، ص ۲۳۰. ۹۷- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۳۲: ((عن علي عليه السلام في حديث قال ان الله يقول اءنا اءحق من سئل و اءولى من تُضَرَّعُ اليه فقولوا عند افتتاح كل امر صغير اءو عظيم بسم الله الرحمن الرحيم اى اءستعين على هذا الامر بالله الذى لا تُحِقُّ العبادة لغيره المغيبي اذا استغيث...)). ۹۷- از دعای صباح علی علیه السلام : بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹. ۹۸- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۴: ((قال الطبرسى روى ابن جبير عن ابن عباس قال صعد رسول الله عليه و آله ذات يوم الصفا فقال يا صباحاه فاجتمعت اليه القریش فقالوا له مالک فقال اءراء اءتم لو اءخبرتكم اءن العدو مصبحكم او ممسيكم اءما كنتم تصدقونى قالوا بلى قال فإنى نذير لكم بين يدى عذاب شديد فقال ابولهب...)). ۹۹- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۱۱. ۱۰۰- صافات، ص ۱۰۲. ۱۰۱- كهف، ص ۹۶. ۱۰۲- قصص، ص ۲۷. ۱۰۳- فتح، ص ۲۷. ۱۰۴- لقمان، ص ۲۷. ۱۰۵- غرر الحکم، ص ۱۹۰. ۱۰۶- اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۵۹. ۱۰۷- از كتاب حضرت زينب (ع)، شهيد دستغيب . ۱۰۸- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲: ((الغَيْرَةُ مِنَ الْاِیْمَانِ وَ الْبِدَاءُ مِنَ النَّفِّ اِق)). ۱۰۹- غرر الحکم، ص ۱۹۴: ((الدُّنُوْبُ الدَّاءُ، وَ الدَّوْءُ الْاِسْتِغْفَارُ، وَ الشَّفُّ اءُ اءَنْ لَا تَعُوْدَ)). ۱۱۰- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹: ((... مِنْ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيْرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّفِّ اِق)). ۱۱۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۰: ((روى عن محمد بن مسلم انه قال قلت لابى عبد الله عليه السلام الموتى نزورهم فقال نعم قلت فيعلمون بنا اذا اءتيناهم فقال إى و الله إ نهم ليعلمون بكم و يفرحون بكم و يشيتاؤنسون إلكم...)). ۱۱۲- محجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۹۶: ((القبر اءيا حفرة من حفر التيران او روضة من رياض الجنة)). (اخرجه الترمذى و غيره) ۱۱۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳: ((... اذا دعا احدكم للميت فلا يدعوه له و قلبه لاه عنه و لكن ليجهت له فى الدعاء)). ۱۱۴- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۴: ((صَلَا تَكُمُ عَلَيَّ اِ جَابَةٌ لِدَعَا اِكُمْ وَ زَكَاةٌ لَّا عَمَالِكُمْ)). ۱۱۵- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۹: ((كنت عند ابى عبد الله عليه السلام فقال رجل اللهم صل على محمد و اهل بيت محمد فقال له ابو عبد الله عليه السلام يا هذا لقد ضيقت علين اءم اءلمت اءن اهل البيت خمسة اءضح اب الكس اء فقال الرجل كيف اقول قال : قُلْ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آل

محمد فَسَيَكُونُ نَحْرُنُ وَ شَيْعَتُنَا قَدْ دَخَلْنَا فِيهِ)). ۱۱۶- این کلام با کمی اختلاف در تعبیر در کتاب شریف تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) به عنوان کلام بعضی از بزرگان از غیر معصومین (ع) ذکر شده است؛ مجموعه ورام ۲/ ۱۳: ((بعضهم: اذا رآيت قساوة في قلبك و وهنا في بدنك و حرمانا في رزقك فاعلم انك تكلمت في ما لا يعينك)). ۱۱۷- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳: ((الناس نيام فإذا ماتوا، انتبهوا)). ۱۱۸- غرر الحكم، ص ۸۹: ((حَيُّ أُمَّ الرَّجُلِ مِنْ نَفْسِهِ تَمَرَةُ الْأَيِّ مِ ان)). ۱۱۹- اثبات الهداه، ج ۳، ص ۱۸۳، ۱۲۰- جلاء العيون، ص ۸۵، ۱۲۱- فرهنگ لاروس، ۱۲۲- بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۲۳، ۱۲۳- بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۶، ۱۲۴- بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۲۳، ۱۲۵- بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۶: ((مَنْ اسْتَخَّ ارَ اللّٰهَ مَرَّةً وَ اِحْدَةً وَ هُوَ رَاضٍ بِهٖ خَ ارَ اللّٰهَ لَهٗ حَتْمًا)). ۱۲۶- نتیجه و چکیده ای از کتاب ارزشمند تاثیر موسیقی بر روان و اعصاب نوشته حسین عبداللهی خوروش با ۱۴ ماخذ داخلی و خارجی و ۲۱ کارشناس و پزشک روان و اعصاب ۱۲۷- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۸۰، ۱۲۸- حدیث قدسی، ۱۶. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۶ (با کمی اختلاف در تعبیر). ۱۲۹- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۷۸: ((... و سِئِلُ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَن قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيًّا اَهٗ طَيِّبَةً فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَةُ)). ۱۳۰- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷: ((كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا حَضَرَ وَقَتَّ الصَّلَاةِ يَتَرَلُّزَلُ وَ يَتَلَوْنَ فَيَقَالُ لَهٗ مَالِكٌ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَقُولُ جَاءَ وَقْتُ اِمَانَةِ اللّٰهِ الَّتِي عَرَضَهَا عَلٰى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ فَاءَيَّتِنِ اءَن يَحْمِلْنَهَا وَ اءَشْفَقَنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْا- نَسَانُ فَلَاءِ دَرِي اءُحْسِنُ اءِءَاءَ مَا حُمِّلْتُ اَم لَا)). ۱۳۱- الكافي، ج ۲، ص ۶۰۳، ۱۳۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹، ۱۳۳- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۱۳، ۱۳۴- الكافي، ج ۲، ص ۶۱۰، ۱۳۵- الكافي، ج ۲، ص ۶۱۰، ۱۳۶- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۹: ((كَانَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا خَتَمَ الْقُرْآنَ قَالَ: اللّٰهُمَّ اشرح بالقرآن صدري و (...)). ۱۳۷- اسراء، ۷۲، ۱۳۸- حشر، ۲۳، ۱۳۹- المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۸۲: ((و روى جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا دخلتم بيوتكم فسلموا على اهلها فإن الشيطان اذا سلم احدكم لم يدخل معه بيته)). ۱۴۰- و ۴ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۹: ((عن الصادق عن ابيه عليهما السلام: لا تسلموا على اليهود النصارى ... و لا على الف اسق المعلن بفسقه)). ۱۴۱- الكافي، ج ۲، ص ۶۴۴: ((قال رسول الله صلى الله عليه و آله من يَدَّءَ بِالْكَلَامِ م قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تَجِيبُوهُ)). ۱۴۲- غرر الحكم، ص ۹۳، ۱۴۳- ميزان الحكمه، ج ۴، ص ۴۶۱، ۱۴۴- غرر الحكم، ص ۳۳۲، ۱۴۵- خطاب به طلبه شهيد سيد جواد هاشميان كه در دى ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه عمليات كربلاى ۵ به فوز شهادت نائل آمد. ۱۴۶- طلبه شهيد سيد حسين هاشميان كه آبان ماه سال ۱۳۶۲ در منطقه پنجوين عمليات والفجر ۴ به فوز شهادت نائل گشت. ۱۴۷- كنز/ ۵۵۶۴، ۱۴۸- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲، ۱۴۹- جامع الاخبار، ص ۱۱، ۱۵۰- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰، ۱۵۱- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴، ۱۵۲- غرر الحكم، ص ۳۴۳، ۱۵۳- غرر الحكم، ص ۱۰۱، ۱۵۴- غرر الحكم، ص ۷۲: ((أَتَمَاتِ الشَّبَهُةُ شَبَهُةً لَّا نَهَا تَشْبَهُهُ الْحَقُّ فَاَمَّا اَوْلِيَاءُ اللّٰهِ فُضِيَّائِهِمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى (...)). ۱۵۵- غرر الحكم، ص ۴۷۵، ۱۵۶- استعاذه، شهيد دستغيب، ص ۳۳، ۱۵۷- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۰۱، ۱۵۸- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰، ۱۵۹- خودسازى، ابراهيم امينى، ص ۹۶، ۱۶۰- تحف العقول، ص ۴۵۸، ۱۶۱- الميزان، علامه طباطباى، ۱۲، ص ۲۶، ۱۶۲- فرهنگ لاروس ۱۶۳- ابراهيم، ۴۲، ۱۶۴- منتخب الانوار، ص ۱۶: ((قد صحَّ عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آلِهِ قَالَ: دَيْبُ الشَّرِكِ فِي أُمَّتِي كَدَيْبِ النَّمْلَةِ السُّودَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمِ اء)). ۱۶۵- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۳۰: ((... و لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بِخِيَلًا يَغْدُلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعْدُكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبَخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ (...)). ۱۶۶- وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۴۳: ((... خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ اءَن لَّا- يَزِيَنَّ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ (...)). ۱۶۷- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۲، ۱۶۸- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۹۵: ((يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى اِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَ يَعْطِفُ الرَّاءَى عَلَى الْقُرْآنِ اِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّاءَى)). ۱۶۹- نهج البلاغه، ص ۱۹۶: ((... وَ تُخْرِجُ لَهٗ الْاَرْضُ اءَ فَاَلَيْدٌ كَبِدُهَا (...)). ۱۷۰- به نقل از: مهدوی کنی نماز جمعه تهران.